٧١

يا مسبب الاسباب

الله
هذا کتاب عین الحیوة
از مرحوم مجلسی اعلی مقامه الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

لالی حمد وجواهر ثنا تحفه بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله
نوع بشر را که مظهر غریب صنع قضا وقدر است بصیقل دلپذیر
حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال وچهره گشای
نعوت جلال خویش گردانید وچشمهای حقایق از لسان معجز بیان
انبیا واصفیا بر اساطین قلوب صافیه ومزارع صدور زاکیه ارباب فطنت
وذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت وانواع گلهای معرفت رویانید
وصلوات نامحدود برزبده عالم وجود وصاحب مقام محمود وباعث ایجاد
سبع طباق ومتمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانه فیض
ازلی بتشریف شریف انک لعلی خلق عظیم سرافراز است وقامت نوازنده
از فور شفقت ومرحمت بمنقبت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ممتاز است
اعنی سید المرسلین وفخر العالمین وشفیع المذنبین ورحمة الله علی الاولین
والاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین ودرود بر آل اطهار واهل
بیت اخیار که بنور تولای ایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش
زمین وآسمان گردیده واز شعشعه خورشید محبتشان مقتضای
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود صبح صادق یقین وایمان از جبین
شیعیان خصوصا سید اوصیاء وامام اتقیاء وخریدار دین
وزوج زهرا محرم سرادق لو کشف الغطا باب مدینه علم ولنگر
سفینه حلم اعنی ولی الله المرتضی وسیف الله المنتضی امیر
المؤمنین ویعسوب المسلمین اسد الله الغالب وشهاب
الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله

٢

الوصیین علی بن ابی طالب صلواة الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم
ابد الابدین اما بعد مستمند فقیر من ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما
بموقف عرض برادران ایمانی ودوستان روحانی میرساند که چون حکیم
علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله ومصلحت شامله بعوائق غفلات
وعلائق شهوات مبتلا کرد وابنده حیرت زدگان وادی بیخردی وجهالت
ومدهوشان شراب بغی وضلالت را از مواعظ حسنه ونصایح جمیله چاره
نیست که شاید از خواب غفلت بیدار واز مستی حیرت هشیار گردند ولهذا
جرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه وامثال وحکم
وافیه مشحون کرده اند وپیشوایان راه دین وراهنمایان مسالک یقین را
باین شیمه کریمه امر فرموده کما قال الله تعالی وادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ودر کلام وافی هدایه خطاب بارعت
باشوکت حضرت رسالت پناه واهل بیت گرام او صلوات الله علیهم اجمعین
خطب ومواعظ ووصایا فوق حد واحصا وارد شده واکثر طالبان هدایت
باعتبار عدم انس بلغت عرب از فوائد ومنافع انها محروم شدند لهذا این
بی بضاعت را بخاطر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
بهر گزیده اصحاب وزبده اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده اند
ترین اخبار است که در ابواب از ینابیع وحی والهام ماثور گردیده وبر اکثر مکارم اخلاق حسنه
اوصاف جمیله اشتمال دارد بترجمه نمایم ومقید بترکیبی عبارات وحسن استعارات نگردیده ولعبارات
قریبه لفهم مضامین انرا ادا کنم وانچه محتاج تفسیر وتبیین باشد واشکال ان منحصر در عدم فهم لغت
نباشد بروجه ایجاز متوجه حل آن گردم تا کافه مؤمنان وعامه شیعیان را از این بحر فیض

وعایدهٔ ربانی بهره فاضل ونصیب کامل بوده باشد وچون از فضل شامل سبحانی
امیدوارم که موجب حیوات قلوب وارواح سالکان مرده دلان سرای غرور
گردد آنرا عین الحیواة مسمی گردانیدم ملتمس از ناظران درین رساله آنست
که چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم آمده بدیدهٔ عیب
جوئی نظر ننمایند ودر حیوات وممات این شکسته روزگار را بدعای خیر امداد
فرمایند وحسبنا الله ونعم الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضایل واحوال
ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت اوست واسم او بر قول اصح جندب جناده
است واصل او عرب بود از قبیله بنی غفار وانچه از اخبار خاصه وعامه
مستفاد میشود آنست که بعد از رتبه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
در میان صحابه کسی بجلالت قدر ورفعت شان سلمان فارسی وابوذر
ومقداد بن اسود الکندی رضی الله عنهم نبود واز بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان
بر او ترجیح دارد واو بر مقداد واحادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم اجمعین وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت
رسول صلی الله علیه وآله مرتد شدند واز دین برگشتند بغیر سه کس سلمان
وابوذر ومقداد رضی الله عنهم که ایشانرا هیچ تزلزلی وشکی در خاطر
بهم نرسید قلیلی از صحابه برگشتند وبا حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
صلوات الله علیه بیعت کردند وباقی بر کفر ماندند ومنقول است از حضرت
صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسلمان گفت
که یا سلمان برو بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم وبگو از تحفهای بهشت
که از برای او حق سبحانه وتعالی فرستاده بود بتو عطا فرماید سلمان رضی الله عنه

چون پیش زهرا آمد دید که سه سبد نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گذاشته
گفت ای دختر رسول خدا تحفه از تحفهای بهشت بمن کرامت فرما حضرت
فاطمه علیها السلم فرمود که این سه سبد را سه حوریه از بهشت جهت
من آورده اند اسم ایشانرا پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی
نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده است ودیگری گفت که من ذره
نام دارم خدا مرا از جهت ابوذر خلق کرده است وسیم گفت که من مقدوده
نام دارم خدا مرا از جهت مقداد خلق کرده است سلمان رضی الله عنه گفت
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها قدری از آن تحفه بمن کرامت فرمود بهر وقتی
که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میشدند واز حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه مرویست که در روز قیامت منادی از جانب رب
العزت ندا کند که کجایند حواری ومخلصان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله
که بر طریقه آنحضرت مستقیم بودند وبعد از آنحضرت را نشکستند پس برخیزند
سلمان وابوذر ومقداد ومرویست از حضرت صادق صلوات الله
علیه وآله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که خدا امر کرده است
بدوستی چهار کس از صحابه گفتند که یا رسول الله صلی الله علیه وآله کیستند
انجماعت فرمود علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه وآله وسلمان ومقداد
وابوذر وباسانید بسیار در کتب شیعه وسنی مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که آسمان سایه نکنده بر کسی وزمین
برنداشته کسی را که راستگوتر باشد از ابوذر وابن عبد الله که از علمای
اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله

روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است و برادران
دیگر شبیه بعیسی اند در همت و زهد و ایضاً روایت نموده از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله فرموده که ابوذر علمی چند ضبط نموده که مردمان از حمل
آن عاجز گشته اند و گرهی بر آن زده که هیچ از آن بیرون نیامده و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله
روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله علیه بر حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله گذشت دید که جبرئیل علیه السلام بصورت دحیه کلبی در خدمت
آنحضرت صلی الله علیه و آله نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر رحمه الله
گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرف های پنهانی دارد بگذشت جبرئیل
علیه السلام گفت که یا محمد صلی الله علیه و آله ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد بر ما و اگر
سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم بدرستی که او را دعائی هست در میان
اهل آسمانها معروف است چون من عروج نمایم از وی سؤال کن چون
جبرئیل علیه السلام رفت ابوذر رحمه الله آمد حضرت فرمود که ای ابوذر
چرا بر ما سلام نکردی ابوذر رحمه الله گفت چنین پنداشتم که دحیه کلبی
نزد شما بود و برای امری او را طلبیده بودید نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت
فرمود که جبرئیل علیه السلام بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد
حضرت فرمود که چه دعاست که خداوند عالم را با آن میخوانی که جبرئیل
خبر داد که در آسمانها معروفست گفت [illegible] میخوانم

و روایت کرده است از حضرت

امام رضا

امام رضا علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بهشت مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد
و بسند معتبر از آنحضرت روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر
صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت که آنحضرت
فرمود که ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکردند واجب است مثل سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود الکندی و عمار یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفه
ابن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری
و عبد الله بن الصامت و خزیمه ابن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان
و در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا منقول است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقول است که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد با او گفتند که دعا کن که خدا
شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم غافل و بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم
که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله بن عباس روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند فرمود که اول کسی که از این در در آید در این ساعت شخصی
از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی بیرون رفتند که شاید پیشتر برگردند و اول داخل شوند
پس حضرت فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان
ایشان مرا بشارت به بیرون رفتن از آذر ماه دهد او از اهل بهشت است پس ابوذر با ایشان
داخل شدند حضرت بایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت از ماه بیرون رفت
یا رسول الله حضرت فرمود که میدانستم و لیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه
ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد

و تنهائی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت الجماعت رفیقان من خواهند
بود و بهشتی را خدا به همین کار ایشان را وعده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقول است
که فرمود که ایمان ده پایه دارد و مانند نردبانی که هر دو پایه بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم و مقداد در
پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود
یعقوب کلینی باسناد معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت شخصی از اصحاب خود را
فرمود که آیا نمیخواهید که شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت کیفیت اسلام سلمان را
میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که خبر را از حضرت پرسید پس حضرت فرمود که
ابوذر در بطن مرّ که منزلیست در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را چرا میفرمود که گرگی از جانب راست متوجه
گوسفندان او شد بعصای خود او را راند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصا بر او حواله کرد و
گفت من گرگی بدتر از تو ندیدم آن گرگ باعجاز حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بسخن آمد و گفت والله اهل مکه
از من بدترند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت با او دشنام و ناسزا
میگویند ابوذر چون این سخن شنید بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس آنها را برگرفت
و پیاده بجانب مکه روان شد تا خبری از آنکه شنیده معلوم نماید و طی مسافت نمود در ساعتی که داخل گرم
مکه شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردید نزد چاه زمزم آمد دلوی از آن آب برای خود کشید چون
نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبر است که گرگ او را خبر داده و این
نیز از معجزات پیغمبر است پس آن شیر را آشامید و بکنار مسجد آمد دید که جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشسته اند و در
ایشان نشست دید که ایشان ناسزا بآنحضرت رسالت پناهی میگویند بنحوی که گرگ او را خبر داده بود
پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب پیدا شد چون نظر ایشان بر او افتاد
بیکدیگر گفتند که ساکت شوید که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند و حضرت ابوطالب با ایشان
مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت چون ابوطالب برخاست از نزد ایشان برخاستم از پی او روان

شدم از دکان

شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم طالب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است
گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم باو ایمان آورم و آنچه فرماید براستی او اقرار کنم و خود را منقاد او کردانم آنچه فرماید او را
اطاعت نمایم گفت والله چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا باو رسانم پس شب در مسجد بروز آوردم
چون روز شد در مجلس آن کفار نشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته چون ابوطالب پیدا شد زبان
از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان برخاست از پی او رفتم و باز سؤال
روز گذشته را اعاده فرمود آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود
سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستاده اوست گفتم
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله پس حمزه مرا با خود برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم
و نشستم و از مطلب من سؤال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر مرا بخانه برد که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا بود بعد از سؤال و جواب شهادتین آنحضرت مرا بجائی برد که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله در آنجا بود سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال کردند و کلمه شهادتین تلقین
فرمودند چون شهادتین گفتم فرمود که ای ابوذر بجانب وطن خود برو که پسر عمّی از تو فوت شده و وارثی
بغیر از تو ندارد پس مال او را بگیر و با اهل و عیال خود بیش باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد آنگاه بنزد ما بیا پس ابوذر
بوطن خود آمد پسر عمش فوت شده بود و مال او را بتصرف در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت بمدینه
هجرت فرمودند و امر اسلام رواج گرفت و در مدینه بخدمت آنحضرت مشرف شد حضرت امام محمد باقر فرمودند که این بود
خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام سلمان را که شنیده آن شخص گمان کرد که از اظهار داشتن اسلام سلمان
آهسته ... که از آن نیز بفرماید حضرت نفرمود و کلینی و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر
صلوات الله علیه روایت کرده اند که شخصی از آنحضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمة الله علیه آنحضرت
فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول
جمع بودند حضرت امیرالمؤمنین از سلمان پرسید که یا اباعبدالله مرا از اول کار خود خبر نمیدهی که تو چگونه بود

سلمان گفت والله اگر دیگری می‌پرسید نمی‌گفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است من پسر دهقان بودم از اهل
شیراز و از بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم مرا بسیار عزیز نگاه می‌داشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه می‌رفتیم
بصومعه رسیدیم کسی در آن صومعه با آواز بلند می‌گفت اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله
پس چون این سخن شنیدم محبت محمد صلی الله علیه وآله در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن
بر من گوارا نبود مادرم گفت چرا امروز بسجده آفتاب نکردی و پدرم سجده نمی‌کنی مرا با تکلیف چندان مبالغه نمودند او
ساکت شدند پس بخانه برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود مادرم گفتم این چه نامه است مادرم گفت
ای فرزند ما که برگشتیم این نامه را آویخته دیدیم نزدیک این نامه نروی که پدرت ترا می‌کشد پس صبر کردم تا شب
شد و پدر و مادرم در خواب شدند برخاستم و نامه را برگرفتم و خواندم نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بیرون آید که نام او محمد باشد امر
نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات حمیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت
بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور و مجوسیت و کبری را ترک کن پس چون این را خواندم مدهوش
شدم و عشق آنحضرت زیاده شد و چون پدر و مادرم بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیق محبوس
ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی ترا می‌کشیم گفتم بکنید آنچه خواهید که محبت محمد هرگز از سینه
من بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن این نامه عربی را نمی‌دانستم و از اثر برکت آن نامه عربی دانا شدم
الهام خدا شد پس مدتی در آنجا ماندم و هر روز یک دو نان کوچک در آن چاه برای من فرو می‌فرستادند و چون
حبس من در زندان بسیار بطول انجامید دست بآسمان بلند کردم و گفتم الهی تو محبت محمد وصی او را در دل من افکندی بحق
محبوب من که فرجی برسان پس بحق وسیله و درجه آنحضرت فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این حبس نجات بخش
مدتی پس شخصی سفید پوش نزد من آمد و مرا از چاه بیرون آورد و گفت برخیز ای روزبه و دست مرا گرفت و بصومعه آورد
گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله و مرا از صومعه پیرون که
و گفت تویی روزبه گفتم بلی مرا برابر دیر برد و دو سال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او رسید گفتم این

دار فانی را وداع

دار فانی را وداع میکنیم گفتم مرا بکه می‌سپاری گفت کسی را گمان ندارم در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی
در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام من باو برسان و لوح مرا باو ده این لوح را باو برسان و بعد از
ارتحال او چون از غسل او فارغ شدم و کفن کردم و دفن کردم لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم چون بانطاکیه
درآمدم بدر صومعه آن راهب آمدم گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله
پس راهب از دیر خود فرود آمد و گفت تویی روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا پس نزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت
کردم چون هنگام رحلت او شد حضرت وفات پیش خود گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در
حق با من موافق باشد مگر راهبی در شهر اسکندریه است پس چون باو برسی سلام من باو برسان و این لوح را
باو بسپار چون وفات کرد او را غسل و کفن و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه درآمدم و بدر
صومعه راهب آمدم و شهادت برخواندم راهب سؤال کرد تویی روزبه گفتم بلی مرا نزد خود برد
و دو سال او را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی گمان
ندارم در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را
بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را طلب نما و چون بملازمت آنحضرت برسی سلام
من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم
و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم و بایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید و من شما را خدمت
نمایم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد نسبت بکفار قریش که گوسفندی مرده بود
و چندان چوب برافروختند و مرده را پاره پاره کباب کردند و نان بریان کردند و مرا تکلیف خوردن
چنین میته نمودند من ابا کردم بار تکلیف کردند گفتم من بنده دیرانی ام و دیرانیان گوشت مرده نمیخورند پس مرا چندان
زدند که نزدیک شد مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب خوردن
شود اگر شراب نخورد او را بکشیم چون شراب حاضر کردند و مرا تکلیف کردند گفتم من راهب دیرانی ام و دیرانیان شراب
خوردن شیوه ما نیست چون این گفتم در خشم شدند و عزم کشتن من کردند بایشان گفتم اگر مرا نزنید و مرا نکشید

می فرمایند که شما میگوئیم و خود را به بند کی یکی از شما در آورده مرا ایمان ورده و مرد یهودی رسید و درهم نفروخت و یهود
از قصه من سؤال کرد قصه خود گفتم و گفتم من گناهی بجز آنکه دوست میدارم محمد و وصی او ندارم یهودی گفت من نیز او و محمد را
دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش ریگ بسیار ریخته بود گفت والله ای روزبه اگر صبح شود و تمام این
ریگها را از اینجا بدر نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب ... گریستم و چون ... شدم دست به آسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار
من تو محمد و وصی او را دوست میدارم ... پس حق تعالی بادی فرستاد ... حضرت ... کرد و مرا از این
تعب ... خدای ... گفتم ... تمام ریگها را ... یهودی گفت تو ساحری چون صبح یهودی
بیامد و آن حال را مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری من چاره کار تو را نمیدانم ترا از این شهر بیرون میبرم که در
این شهر خراب شود پس مرا از شهر بیرون آورد و بزنی سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست
داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد و هر چه خواهی میوه از آن تناول نما و ... بخش ... پس من در آنجا
ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر ... آمدند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته گفتم والله این
همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبری است پس آمدند تا باغ و داخل شدند چون ... که حضرت رسول
بود با حضرت امیرالمؤمنین و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد ... خرماها
زبون را تناول نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان گفت که خرماهای زبون ... نمایند و بر
باغ را ضایع نکنند ... آمدم و گفتم یک طبق خرما ... بخشش گفت ... طبق دادم
و طبقی از رطب برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبری است از خرمای صدقه تناول نمینماید
و هدیه را تناول مینماید پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای صدقه است حضرت رسول امیرالمؤمنین ...
و عقیل ... صدقه بر ایشان حرام است تناول نمینمودند و آن ... نفر دیگر خوردند ...
شد ... در خاطر خود گذرانیدم که این یک علامت ... پیغمبر آخر الزمان ... دیگر ... خوانده ایم پس ...
... طبق دیگر از آن ... و ... طبق دیگر دادم ... و یک طبق دیگر ... گفتم این هدیه است حضرت
رسول ... دست دراز فرمود و گفت بسم الله ... تناول ... در خاطر خود گفتم این نیز
یک علامت

یک علامت دیگر است ... بعد ... که همه علامات ... دو عقب آنحضرت ... آنحضرت ... ملتفت ... شد
و فرمود ... مهر نبوت را طلب ... گفتم ... مبارک ... گشودند دیدم مهر نبوت ... در میان دو کتف آنحضرت
نقش گرفته ... از رسته ... افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم ... فرمود ... روزبه برو نزد خاتون
خود بگو محمد بن عبدالله میگوید این غلام را بما بفروش ... رسالت ... گفت ... او را نفروشم مگر به چهار صد درخت
خرما ... دو ... زرد ... سرخ ... چون بحضرت ... بسیار ... آن
الخ ... پس گفت ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانه ها را در زمین فرو برد
و امیرالمؤمنین ... آب میریخت ... دانه ها ... سبز شده ... و همچنین ... فارغ شدند همه
درختان کامل شده بود پس حضرت ... دادم ... درختان را ... علام ... پس ... درختان را بدید گفت
والله ... تا همه درختان زرد نباشند ... جبرئیل نازل شده ... بال خود را بر درختان مالید همه خرماها
زرد شد پس آن زن همین گفت والله ... از آن درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو ... گفتم ... ای ... زن
... بهتر است ... حضرت مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد ... علی بن ابراهیم علیه الرحمه
روایت کرده ... در جنگ تبوک ابوذر سه روز در عقب ماند ... لاغر ... بود پس
... شتر را ... ابوذر ... متوجه شد پس چون ... او
... نظر ... بسوی ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ابوذر است ... چون
... بود ... رسانیدند ... تناول نمود ... حضرت ... مطهره ...
... حضرت فرمود ای ابوذر ... داشتی ... بود گفت یا رسول الله ... رسیدم ...
... شده ... حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
... حضرت ... خدا ترا رحم کند تو تنها ... زندگانی خواهی کرد
و تنها مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد ... عراق ... متوجه غسل و کفن
... تو خواهند شد ... معتمد نقل کرده اند ابوذر در زمان ... بولایت شام رفت و در آنجا ...

خلاف عثمان و چنین قبایح اعمال عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصاً قصه امانت و ضرب عمار زبان
بطعن و مذمت بر عثمان بگشاد و عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان مینمود و چون از معاویه
لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود و او را توبیخ و سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام ترغیب مینمود و مناقب آنحضرت را بر ایشان شاهد میشمرد و بسیار از ایشان را
بر تشیع رهبری کردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند به برکت ابوذر است
معویه حقیقت احوال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم این ولایت را
از تو منحرف میگرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو برسد البته باید که ابوذر را بر مرکب درشت
روان نمائی و دلیل عنیف با او فرستی که این مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو
از خاطر او فراموش گردد چون نامه بمعویه رسید ابوذر را طلبید و او را بر کوهان شتری درشت برهنه نشاند
و مردی درشت عنیف را با او فرستاد ابوذر رحمه الله مردی بلند و لاغر بود و در آنوقت پیر شده بود و ریش
او تمام درد کرده بود و موی سر و روی او سفید گشته و ضعیف الخلقه شده و لیکن شتر را در العنف
میراند و شتر هیچ جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی رفتار آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح گشت و گو
ان بیفتاد و گوشت ران او بریخت چون بمدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان آوردند آن ملعون در او نگریست گفت
هیچ چشم بیدار تو روشن مباد ای جندب ابوذر گفت پدر و مادرم جندب نام کرد و مصطفی صلی الله علیه و آله
عبدالله نهاد عثمان گفت تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگوئی که خدا الغنی در دوش است و ما توانگریم
من کی این سخن گفته ام ابوذر گفت اگر این کلمه بر زبان من نرفته است و لیکن گواهی میدهم که از حضرت
شنیده ام که او گفت چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را وسیله دولت و اقبال خویش کنند و بندگان
خدا را چاکران و خدمتکاران خود گردانند و در دین خدا خیانت کنند پس از آن خدا ایشان را از ظلم ایشان کافی شود
از دیگران ... ابوذر عمر بن ابراهیم علیه الرحمه این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده
اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم

هولاء آنکه

میدید سنه و کمان میبرند که بر پیغمبر دروغ می بستند پس ابوذر زبان منافقان و کمراهان بگشاد و گفت ای منافقان
شما بهتر هستید عثمان گفت که تو را گمان است که تو از ما بهتری گفت بلی از روزی که از صحبت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا شده ام تا حال همان جبه را پوشیده ام و دنیا بنیاد نمودم
و شما به جهت دنیا در دین خدا بدعت ها کردید و برای دنیا دین را خراب کرده اید و در دین خدا ظلم ها
ناحق کرده اید و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول خدا
ترا سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب گوئی ابوذر گفت اگر قسم ندهی بگویم عثمان گفت بگو که کدام
شهر را دوست تر میداری گفت شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول است و میخواهم که در آنجا عبادت
کنم تا مرا مرگ دررسد گفت ترا آنجا نفرستم و ترا ... ابوذر ساکت شد عثمان گفت
کدام شهر را دشمن تر میداری گفت ربذه را که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت ترا آنجا میفرستم ابوذر گفت
ای عثمان تو از من سؤال کردی و من راست گفتم اکنون من از تو سؤالی دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر مرا
بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران با سیری بگیرند و گویند که او را باز نمیدهیم
تا ثلث مال خود را نه دهی خواهی داد گفت بلی ابوذر گفت والله که حبیب من رسول خدا صلی الله
علیه و آله روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین
بلاد را و تو مکه را گوئی و قبول نکنند و ترا در آنجا نمانند و بدترین شهرها از تو پرسند و تو گوئی ربذه
را ترا آنجا فرستند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چنین زمانی خواهد بود فرمود آری بحق آن خدائی که
جان من در قبضه قدرت اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آنروز شمشیر برکشم و بکشم
و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که بشنو و خاموش باش و مطیع کسی شو اگرچه غلام
حبشی باشد بدرستی که حق تعالی در باب تو و عثمان آیه چند فرستاده و ... آن آیات را که گذشت
حضرت بخواند و العلم ... باعث ... آن الآیات بر این قصه بر ضمیر ... بیت از ... گفت ابوذر
و قصه ... ابوذر ... و سؤال نمود و جواب گفت ... گذشته شده و عذاب آخرت ...

ربذه را

زن اسیر ... نصف مال ... مسیحی
... ثلث ... را ...
... ثلث ...

را ابدا آگاه باشد و بعذاب معذب است پس مروان بن الحکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را
با عیال از مدینه بیرون فرستند بجانب ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون
نرود ولیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون
رفتند و او را وداع نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه روایت نموده که چون
ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم
و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی امید دار از آنکه از برای او غضب
کرده این گروه ترسیدند از تو در دنیای ایشان از فتنه‌ای و تو ترسیدی بر دین خود و دین خود را
با ایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس ترا از فنای خود راندند و ببلاها ممتحن ساختند والله اگر راههای آسمان
و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد الله حق تعالی راهی از برای او مقرر میفرماید مونس تو نیست مگر
حقیقت تو و وحشت نمی‌اندازد ترا مگر باطل است پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل
بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری از روی حق و حرمت ما را که از معرفت
و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خداست و بجهت محبت اهل بیت
ترا آواره شهر و دیار میکنند پس خدا از تو راضی باد بدانکه از بلا گریختن جزع است و عافیت را از دیر
طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بگو حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی
و نعم النصیر پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند عالمیان
بر جمیع امور شاهد و مطلع است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید راحتهای عقبا
بر خود آسان گردان در بلاها صبر نمای تا حضرت پیغمبر را ملاقات نمائی از تو خشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین گفت ای عم
خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رضا و خدا را هر روز در شأنی است و هر روز
تقدیری دیگر است این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی‌نیازی

از آنکه ایشان

از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بآنچه تو از ایشان منع نمودی پس تو باد صبر که عمده خصلت بزرگواری
در صفات کریمه است و جزع بهانه ندارد و نفعی ندهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت و تنهائی مبتلا کند کسی را که ترا بوحشت انداخت
و خدا بترساند کسی را که ترا بترساند والله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی با جماعت
اهل حق است و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بزور متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیای خود خواندند مردم اجابت
نمودند و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و این خسران عظیم است پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب
ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت الهی پدر و مادرم فدای این روها باد که می‌بینم هر گاه شما را می‌بینم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را بخاطر می‌آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی و انسی نیست بغیر از شما و بودن من در مدینه بر عثمان گران است همچنانکه
بودن من در شام بر معویه دشوار بود و عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها بفرستد و از او درخواستم که مرا بکوفه بفرستد پس ترسید
که من در کوفه او را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مرا مونسی نباشد و آوازی
بگوش من نرسد والله که من بغیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا با منست از تنهائی پروا ندارم و در جمیع امور کار
خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر است و صلوات و درود بر محمد و آل
طاهرین و طیبین او باد علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد
بر سر قبر وی ایستاد و دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که بخوی خلق نیکوکردار بودی به پدر و مادر
و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر از حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید
نفعی ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه اهوال بعد از مرگ می‌بود آرزو داشتم که بجای تو باشم و لیکن اندوه برای تو
مشغول ساخته از اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو
چه جواب گفتی خداوندا حقی چند بر او واجب گردانیده و حقی چند از برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را
باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود
که معاش خود و عیال خود را بآنها میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش چون خبر فوت رسیده
وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی بود دختر ابوذر گفت که سه روز بر من گذشت که هیچ

ما باید که بخوریم و گرسنگی بما غلبه کرد پدرم گفت ای فرزند بیا باین صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم
چون بصحرا رفتیم چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم که بحال احتضار
افتاده گریستم گفتم ای پدر با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی
از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستی که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غزوه تبوک چنین
خبر داد ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله پیدا شود
نزدیک برو و بگو ابوذر که از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است وفات یافته دختر گفت که در این حال جمعی از اهل
ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند که ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری
گفت رحمت پروردگار خود میخواهم گفتند که آیا نمیخواهی که طبیبی برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان
است و درد و دوا از دوست دختر گفت که چون نظر او بر ملک موت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگامی آمده است
که نهایت احتیاج باو دارم رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم و پشیمان گردد خداوندا مرا بجوار رحمت خود برسان بحق
آنکه میدانی که همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کراهت مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا را بر
او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت
وفات یافته ایشان فرود آمدند و گریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذاردند و دفن کردند و مالک اشتر در
ایشان بوده و مروی است که مالک اشتر گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار
درهم بود و دختر گفت که من چنین هر شب بر سر قبر او می بودم و نمازی که او میکرد من میکردم و روزه که او میداشت میداشتم
شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیات میخواند گفتم ای پدر خداوند
با مهمان خود چه کرد گفت که ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم او از من خشنود شد و من از او راضی شدم کرامتها فرمود و مرا
گرامی داشت و عطاها بخشید ای دختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر او زن او را نقل کرده اند
و احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان العبدی و خارجة بن الصلت
التمیمی و عبدالله بن سلمه التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمه بن قیس النخعی

و مالک اشتر بودند

و مالک اشتر بودند و چون از دفن ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت
بارخدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتابها و رسول تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بر جاده اسلام
ثابت قدم بوده و تبدیل و تغییر سنتها بر راه نداده چون بعضی بدعتها دیده بود زبان بطعن گشود و منع آن کرد و انکار کرده بود
بزبان و دل بر ایشان عیب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع داشتند او را تا در غربت
او را وفات رسید بارخدایا آنچه از بهشت مؤمنان را وعده کرده حظ او را از آن موفور گردان و هر که
او را از مدینه رسول تو بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آتش است برسان مالک این دعا
بگفت و حاضران آمین گفتند و ابن عبدالبر که در کتاب استیعاب ذکر کرده گفته که وفات ابوذر در سال
سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و عبدالله مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفته اند که سال بیست و چهارم
هجرت و قول اول صحیح است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و یاد مصایب و محنتهای ایشان منفعتهای بسیار
و سبب این است که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر اکثر بچند وجه ظاهر گردد و موجب رغبت بسلوک ایشان
باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند
که بزرگواران همیشه ممتحن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی را تطویل نموده اکنون شروع در مقصود
مینمائیم بدانکه این وصیت از جمله اخبار مشهوره است و شیخ ابوعلی طبرسی رحمة الله علیه در کتاب مکارم
الاخلاق مسند ایراد نموده و ورام ابن ابی فراس در مجموعه خود مرسل روایت کرده و اجزای این
در کتب حدیث متفرق ایراد نموده اند و هر مضمونی از مضامین آن در اینجا بسیار وارد است چنانچه در هر فقره
اشاره خواهد شد و برای نقل بر آن مینگارم که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده بنقول مولای ابی
طول الله عمره الفضل ابن الحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله لابی ذر الغفاری التی
اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفاء عبد الجبار بن عبدالله المقرئ الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن
بابویه رضی الله عنهما اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه و اخبرنی
بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح ابو الفتح الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنا الشیخ

الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابی جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل
محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسین رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة
و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل بن
یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة
فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله ص
فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و علی علیه السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة
المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت و امی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم و اکرم بک یا ابا ذر انک منا اهل
البیت و انی موصیک فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر و سبله فانک ان حفظتها کان لک بها کفلان یا ابا ذر
روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابوذر علیه الرحمه در آنجا متوطن بود و بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد که در اول
روزی که داخل مسجد مدینه شدم در مسجد کسی را ندیدم بجز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در پهلوی وی نشسته بود خلوت و تنهائی آنحضرت را غنیمت شمردم گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیتی کن
مرا و موعظه کن بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بآن عمل نمایم حضرت رسالت پناه فرمود که بلی
ترا وصیت میکنم بوصیت عظیم پس حفظ کن او را و عمل نما بآن بدرستی که جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نیکی
است و اگر بخاطر نگاه داری و عمل نمائی بآن ترا بهره عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا اباذر اعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را
نمی بینی او ترا می بیند چنانکه بعضی از شراح این حدیث شریف گفته اند که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت منقولست چنانکه
نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده
آنحضرت این کلام را در جواب فرمودند باید دانست که کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بمقتضای حدیث اوتیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز لطائف انواع حکمها
و حقایق بی نهایت مندرج و منطویست و هر کس بقدر حوصله و قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی دارد و اگر

در هر فقره

در هر فقره آنچه برین قلیل البضاعة ظاهر گردیده استیفا نمایم بر هر یک کتابی می باید نوشته شود و لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله
لا یترک کله الاکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینمایم و بعضی از فقرها موقوف علیه بر چند فصل است

فصل اول

فصل اول بدانکه رؤیت را بر دیدن چشم اطلاق میکنند و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند گرچه
بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است که خدا را بچشم نتوان دیدن زیرا که چشم جسمی را می بیند
و محصول او در مکان محاذیست و چیزی را می بیند که محاذی باشد و محالست که بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار در شان
خدا بلفظ رؤیت واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور او نزد عارفان زیاده از ظهور
امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤ
منین علیه السلام منقولست که از وی پرسیدند که یا امیر المؤمنین خداوند خود را دیده که خدا را
ندیدم عبادت هرگز عبادت نکردم سائل پرسید که خدا را چگونه دیدی فرمود که خطا کردی بچشم ندیدم و
چشم او را نتواند دید و لیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و بروایتی دیگر سئل این سوال
از حضرت مبین الحقایق ابو جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند و آنحضرت چنین جواب فرموده
و نهایت نیکوی در این عبارت باین معنی اشاره فرمودند که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت
از نهایت یکسانی که شخصی را ببیند و در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود در درجه عارفان که او را
زیاده و عیان است برسان و ممکنست که معنی دوم گویا مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد
و چون این قسم از انکشاف مخصوص پیغمبر و ائمه است و ابوذر و مثل او را میسور نیست فرمود که چنان عبادت
کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رؤیت در تمثیل بهمین معنیست زیرا که او را بچشم نه بیند و او را جسم
و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا نزد
غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالات است سزاوار نیست و چون عبادت
باید که در خور معبود باشد هر چند معبود بزرگوار تر است ادای آن دشوار تر است چنانچه
اشرف انبیا اقرار بعجز نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی الهی عبادت نکردیم ترا

نزد صاحبنظران و ارباب بینش نیز اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است بعجز از عبادت با نهایت سعی و بذل
طاقت و چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است
تا آداب عبادت تعلیم نفرمود تکلیف ننمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم
گردانیده محرم ساخت گرد بارگاه خود گردانیده و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانیده و زبان بمکالمه خود گویا
تعلیم ایشان نموده است تا به تکمیل خلق فرستاده که راه بندگی را تعلیم ایشان نمایند چنانچه اگر شخصی را که از
طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که آداب شناس
آن درگاه است معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف
نباشد و مستوجب مؤاخذه بوده باشد پس کسی را بخاطر برسد که بمجلس قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق
شرع مقدس نبوی می توان رسید یا بهر عبادت اختراعی که بخاطر او یا فهمی مثل او کسی که او پیروی نداند
رسیده باشد مقرب الجناب میتواند گردید اگر دیده بصیرت بنور ایمان روشن سازند و در وقایع احوال
که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمایند آگاه میشوند که بیشتر به سبب حواس و اوهام و کنند نارسای
عقل و سهام بر ان قصر رفیع بر نمی توانند آمد و بدون متابعت انصار مراتب کمال فایز نمیتوانند شد چون

فصل چهارم بدانکه از آیات بسیار و احادیث بیشمار مستفاد و ظاهر است که غرض از خلق آسمان
و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت است و هر دو بیکدیگر لازم است نه معرفت کامل
و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم متمشی میگردد چنانکه تمثیل کرده اند
علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بغیر از سوختن چراغ
مسافتی از راه نمی پیمایی و هر چند بیشتر پیروی بر نور شمع ظاهر میشود که عمل و علم این چراغ اگر چراغ را مدد روغن
زود منطفی میشود و بدانکه هر عملی را روحی و بدنی میباشد بدن عمل عبادت از اصل اعمالست که نام آن عبادت را
بران اطلاق میکنند و روح عبادت از آداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال آن عمل بانها است مانند اخلاص و
حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است پس نماز بدون این شرایط از جنب خدای روح

چنانچه غالب

چنانچه غالب مردم از کاری نمی آید متبحران شماری شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی که خداوند عالمیان
در وصف نماز میفرماید که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیهای اعمال ناشایست
پس نماز ما و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط وآداب است فصل سیم بدانکه شرایط اعمال را در این
رساله احصا نمی توان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که این کلمه جامعه بان اشاره دارد و مجملا بیان
میباید از جمله ارواح عبادت که بسبب آن صورت ثمرات مترتب میشود و از عادات اخبار بهم میرساند نیت
چنانچه منقولست از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست مگر به نیت
و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نیت
مؤمن بهتر از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا
از آنحضرت روایت شده در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکو کارترید
حضرت فرموده که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد آنست که هر که عملش درست تر است و تقوی
و خوبتر دیگر باشد و عمل صواب آنست که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر نیت
عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص باشد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی که کسی
غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش کند و نیت بهتر است از عمل بلکه همان نیت عمل است و بعد از آن
فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کاری میکند بر شاکله خود حضرت فرمودند که شاکله نیت
است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت آن راه نیافته اند بعضی از عوام را گمان
اینست که نیت تلفظیست که بآن تلفظ مینمایند و در استحکام شروع کردن بوضو و نماز و غیر آن هر چند که
خاطر ایشان بمعنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بیفایده است و بعضی که از این درجه ترقی نموده
اند نیت را انجاح کند را نیدن آن الفاظ و معنی آنها میدانستند و این نیز خطا است زیرا که ثمره نیت
اخلاص در علت و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمیشود
مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده و در راه

جلی است نمی‌باید و از برای همین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز پیشین می‌کنم از برای
رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجای آورده باشد که نیت باین معنی را جمیع افعال صلواة بجای آورده نماز او باطل است
پس معلوم شد که آن نیت سهل و نفعی ندارد بلکه تحقیق خواهد معنی نیت آنست که هر دو معنی اطلاع نتوان
که هر دو در کار است یکی در نهایت آسانیست و دیگری در نهایت دشواری اما اول عبارت از آنست که
مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد از روی سهو و غفلت کاری نیاورد مثل آنکه شخصی
بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند جنب است و بقصد دیگری سر در آب فرو برده و بیرون
آید نیت غسل نکرده و آن سر در آب فرو بردن او غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشته باشد
مطلب سر فرو برد غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورد و آن معانی را بخاطر نگذراند و نیت
باین معنی بسیار آسانست که کسی از آن خالی باشد چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند که اگر ما را تکلیف می‌کردند
که افعال را بی نیت کنیم تکلیف ما لا یطاق بود و اما دوم پس آن عبارتست از غرض و علت و باعثی که او را
محرک و داعی بر فعلست و افعال اختیاری عقلا از آن خالی نمی‌باشد مثل آنکه کسی متوجه بازار می‌شود از او می‌پرسی کجا
می‌روی می‌گوید که ببازار می‌روم این نیت بمعنی اولست که در نفس او هست و بعد از سؤال اظهار می‌نماید
و اگر بگوید بجای دیگر می‌روم که متاع بگیرم این نیت بمعنی دوم است زیرا که چیزیست که باعث حرکت او شده
است همین امر است و اصل این نیت مشکل است اما اخلاص در این نیت و رعایت صعوبت است
و مدار کمال و بسیاری و کمی ثواب و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت
نماز چشم بر هم گذاشتن و حرکات وسواسانه کردن تحصیل نمی‌توان کرد بلکه در مدت متمادی
بریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آنرا تحصیل می‌توان نمود زیرا که
نیت تابع حالتست و تا حال خود را مبدل نسازی نیت مبدل نمی‌شود چنانکه در حدیث
از حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که نیت آنکه که بمعنی طریقه و حالت است و برای
به نیت تفسیر و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است و آنکه بنای این علم بر عشق

و محبت است

و محبت است و هر کس را معشوق و مقصودیست که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را بتبع آن
مطلبند و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت او است آن مطلوب غرض صحیح می‌باشد و غرض فاسد می‌باشد
اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثلا یک شخصی در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگ است و سلطان ابدا
در نظر او نیست و اده و محبت آن در جسم قیس جا برده پیوسته فکر و خیالات او متوجه تحصیل آنست که اگر بشنود که فلان کار
که هر که بکند مالش … زیاده می‌شود البته بآن مبادرت می‌نماید و اگر بشنود که نمازیست که هر که بکند
صد هزار درجه در بهشت باو می‌دهند مطلقا رغبت نمی‌نماید و اگر نماز شبانه روزی می‌کند از جهت آن می‌کند که مبادا مردم او
بی اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا بجد … بکنند صاحب این حالت تا این حال باو است مال پرست
و معبود او مالست و نیت او تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنیست آن حدیث نبوی که فرموده
که ملعون است هر که پرستد دینار او درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه این سخن
مراد است که اگر غرض او محض این مطلب چنین باشد عبادات باطلست و اگر این مطلب بسیار در نفس مستقر
نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مراتب است و در بطلان عبادتش اشکالی هست
و مشهور بطلانست و یک شخص دیگر در نظر او مال چندان اعتباری ندارد و جاه اعتبار مطلبند و این را
معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود می‌گردد هر جا که او را می‌یابد بآن میل می‌کند و در جمیع کارها
ملاحظه می‌نماید که اگر شود باعث اعتبار و جاه دنیای او است می‌کند و ترک می‌کند و بپوشیدنی …
که در شوارع آن نشسته بود که در نظرها عزیز می‌شود از برای آن جا می‌آورند و اگر صاحب منصبی را منصب
می‌بیند چون جای که مشغول است نزد او می‌بیند باو میل می‌کند و از صاحب منصب فریب می‌خورد که معشوق
و گمان می‌کند که عاشق کمالات او است چون از درجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن منقطع
گردد و بدیگری بپیوندد بجانب دیگری میل می‌کند … تعالی فقیر و مسکوت می‌دارد و مال و جاه
با اهل … باشند چنانچه در استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین در یکجا اجتماع بود اعوان مجتمع
و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که با دنیا هست

بدشمنان دین بسبب دین و دنیا بلکه بر خدا اشد دین طلب دنیا طلب بر خدا اشد در قلیلی بجانب حق ماندند
در زمان ما همچنین و در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین و ابتلای حضرت امام حسین علیه السلام و
و مصاحب این مقدمه بر تفصیل صاحب مرتبه سامی است و اغراض فاسده دنیوی بی نهایت است
و این دو فقره در سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیات فاسده است و در مرتبه
شرک بخدا است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اجتناب کنید از ریا بدرستی که آن شرک است
بخدا و مرائی در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکار ای مکار ای زیانکار کارت حبط شد
عملت برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا در این روز بهره نیست برو مزد خود را طلب کن از کسی که از برای
او کردی و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب
فرماید بمالک که بگو با آتش که قدمهای ایشان را نسوزاند که ایشان بپای خود بمسجد میرفتند (بجهت مسجد)
و روی ایشان را نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا می آوردند و دستهای ایشان را نسوزاند که بدعا
بدرگاه من بر میداشتند و زبان ایشان را نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم با ایشان
گوید که ای اشقیا چه کرده اید که باین اعمال مستحق عذاب شده اید ایشان گفتند که ما کار را
از برای غیر خدا میکردیم در این روز ما را گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار را از برای او کرده اید و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله روایت کرده که لقمان بفرزند خود را وصیت کرد که ریا کننده را
سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل و سستی مینماید و در نزد مردم میرود نه به عبادت میشود و دیگر (بتنهایی)
که میخواهد توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند و علی ابن ابراهیم بسند معتبر خود روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی برپای مردم نماز گذارد
او مشرک است و کسی که زکوة برپای مردم دهد مشرک است و کسی که روزه برپای مردم گیرد مشرک است و کسی که حج

برپای مردم کند مشرک است هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را
و کلینی باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ای ریا کننده مشرک کنید بدرستی
که هر که از برای مردم کار کند مزدش با مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش با خداست و بسند
معتبر از آن حضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو دارد و زینت ظاهر را در نظر نکند مگر روزی
چند مگر آنکه خدای تعالی نیکی او را بر خلق ظاهر کند و هر که باطن خود را بد دارد و نیکو کند در روزی چند مگر آنکه خدا بدی
او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی از عمل را از برای خدا کند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر کند
و کسی که بسیاری از اعمال را بتعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته عمل او را در نظر آنجماعت
که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا باین
نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید و توسل بجناب
اقدس ربانی و تفکر در فنای این نشأه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن و در این که کسی
بدون اعانت الهی قادر بر نفع آنکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات
الهی تا آنکه این مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل دنی حقایق و مفاسدش بر او منکشف
گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص متیسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای
درختی نشسته بود و میخواست که مشغول ذکر الهی باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوران
چند بر درخت جمع شدند و آوازها بلند کردند از حضور قلب باز ماند برخاست و متوجه دفع ایشان
شد چون مشغول شد باز جمع شدند و آوازها بلند کردند از حضور قلب باز ماند و چندانکه ایشان را
میپراند فایده نمیکرد شخصی رسید و گفت ای برادر تا این درخت باقیست از این جانوران
خلاص ممکن نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را از ریشه بر کن چنین کرد فارغ شد همچنین در دل
آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالات آنها دفع نمیشوند
گرداند تا اغراض هیچ یک بدرجه اول و اوساط ناقص است و نهایت مرتبه اخلاص آنست که انسان

است که عمل خود را از ملاحظهٔ ریا و سمعه و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان باشد
و گاه در مقام خوف باشند و خوف عظیم بر ایشان غالبست عبادت را از ترس جهنم بجا می آورند و گاه رجا بر ایشان
غالبست از برای طمع ثواب عبادت میکنند و اگر چه خلافی هست در اینکه آیا عبادت ایشان باین نحو صحیح است
یا نه اما حق اینست که صحیحست خصوصا وقتی که منضم باشد با یکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد بنا بر تحقیقی که کرده ایم
که مجرد حصول باء در نیت مضر و ممنوع نیست که تکلیف مالایطاق است اما این عبادت در درجه نقص است
زیرا که این مرد خود را پرستنده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع
بسوی خود و بسیار است که عملی را می شنود که احادیث بسیار وارد شده است که تجبی قربت
بجا آورد و یا باعث نمی شود که بجا آورد و مطلقا محرکی در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند
که هر که فلان عمل بجا آورد کاسه در بهشت باو میدهند که چندین هزار لون از طعام در او هست یا حوریه با تمام
جمال باو میدهند با نهایت رغبت بجا می آورند و اگر کسی از حق سبحانه و تعالی از این مرتبه بگذرد
درجات مختلفه بالاتر از این هست درجه اول عبادت شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیرمتناهی الهی
عبادات است چه عقل حکم میکند که شکر نعمت منعم واجبست خصوصا چنین منعمی که جمیع
نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع جوارح و قوی از عطای اوست
و جمیع آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و انس و وحوش
و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت
و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت وارد و بر روح محبان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت
از افاضات و بداریات و توفیقات میفرماید که و در عین کفران و معصیت منع خود منع نماید چنانچه
در خبر آمده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر از آن بنده بنده ندارد و در کار کوه احتیاج
باو دارد با آنکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز از عالمیانست و بنده با خدا بنوعی السلوک میکند که گویا
خدا را بغیر او دیگری دارد و باو هیچ احتیاج ندارد و با آنکه خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع بغیر از او نیست

و از حضرت

در همه عمر اگر بر این عبادت مواظبت نماید نسبت شکر هر یک از نعمتهای الهی را نتواند بجا آورد و لیکن مرتبه کمال
بسیار است و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجرانست و جمعی
عبادت الهی کردند برای رهبت از ترس عذاب و این عبادت غلامانست و جمعی خدا را کردند برای شکر و این عبادت آزادگانست و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که اگر خدا مردم را امیدوار نمیکرد و نمی ترسانید به بهشت و دوزخ هر آینه مردم واجب بود که او را
اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانی که نسبت ایشان کرده است و ابتدا کرده به نعمتهای
که مستحق آن نبوده اند و تفکر در آلاء و نعمای الهی نهایت ندارد کما قال الله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات
و صارف از منهیات و محرماتست دوم عبادت جمعیست که باعث ایشان بر عبادت الهی
تحصیل قرب حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که خداوند
عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است بیان دو معنی
در این رساله مختصره مینماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمالست که چون حضرت واجب الوجود کامل
من جمیع الجهاتست و نقص در ذات و صفات بهیچ راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامیست
از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن است پس حاصلست و هر چند که نقص
از نقایص خود را ازاله مینماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر وفایض میگردد او را فی الجمله
نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند
که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اتصاف دیگری کسب کند میگویند که پاره نزدیک بهم رسید
اگر چه صفات واجب و ممکن را با یکدیگر نسبت نیست و کمال ممکن بصد هزار نقص آمیخته است اما با وجود
یکنوعی از شناسایی و ارتباطی بهم میرسد که از و بقرب تعبیر میتوان نمود چون عبادات ظاهره بقطعیت
در عبادات باطنه و هر عبادتی موروث تکمیل کمالی و صفتی است در نفس ممکنست که در عبادات مطلوبه
ادمی تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل معنی انشاء الله

در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب یادکرد و مصاحبت معنویست چنانچه اگر کسی در مشرق
باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او
محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی
باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادات
و ذکر این معنی بحصول می‌آید سوم عبادت جمعیست که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیانست
و این درجه کسی است که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعت و قبح سیئات آگاهی پیدا
کرده و در معرفت بمرتبه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است متذکر این معنی که خداوند
عالمیان بر دقایق امور و ضمایر بندگان مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است
و این معنی باعث او شده بفعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر کسی ملازم پادشاهی
داشته باشد آزاد و هیچ باکی نداشته باشد و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته
باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در مقام
مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی او را ممکن
تواند شد مگر آنکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیده بصیرتش را کور گرداند چنانکه منقولست که حضرت
لقمان بفرزند خود گفت که ای فرزند اگر خواهی که معصیت خدا کنی مکانی بجو که خدا در آنجا
نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که از خداوند خود
حیا دارید چنانچه حق حیاست صحابه گفتند یا رسول الله چکار کنیم که بعمل آید فرمود که اگر خواهید
که چنین کنید باید که همیشه اجل شما در برابر دیده شما باشد و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان
و غیر آنها بازدارید و شکم را از حرام نگاه دارید و فرج را از محرمات منع نمایید و یاد کنید قبر را
و پوسیده شدن در قبر را و کسی که آخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید بر معنی

که بسیار مطلق است

که بسیار مطلق است هر چند بر معانی دیگر نیز مطلق میشود چهارم عبادت جمعیست که لذت عبادت را یافته‌اند
و کمال بندگی را فهمیده و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته تا عقل موافق گردیده
و شهوات نفسانی منکسر و شکسته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمانبرداری ترجیح اهلی نزد ایشان
بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا قباحت گناه را چنانکه باید دانسته‌اند و در اصل عبادت ذوق در یافته
و لذت آنرا دریافته‌اند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گوارا است بهشت خود را عبادت میدانند
و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی می‌برند که فوق لذات عالمیانست و در هر قطره از قطرات آب
دیده بهره می‌برند از یک قطره لذت خوف می‌یابند و از یک قطره لذت شوق و از یک قطره رجا و امید می‌یابند
چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت
پناه فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او آورده باشد
و محبانه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل و جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح سرایت
شده باشد و پروای آن نداشته باشد که روزگار او بآسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این
مرتبه را از لذت جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت و قرب باشد
چنانچه از جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که خداوند عالمیان میفرماید که ای بندگان بسیار لذت
کنید که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمایید و بهره بردار عبادت
من در دنیا بدرستی که بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانیه
هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی حواس روحانیه هست که بآن تمیز میان حقایق
و معانی میکند و چنانکه حواس جسمانی بآفتهای از کار خود باز میمانند و حواس روحانی را نیز آفتها میباشد مثل
آنکه ذائقه صحیح نیست و بد مطعومات را نشناسند و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد
شیرینی در ذائقه او تلخ مینماید و بر ذائقه او اعتماد نمی‌نماید همچنین روح و عقل آدمی بالشهوات جسمانی
آفت ذائقه داد ذائقه اعمال نیکو و اخلاق لذیذ و خوش آید جمعت در اطوار قبیح و اعمال شنیعه لذت هر کدام او

وچنانچه دیده بشر با صحیح است اعتماد می‌شاید و چون بسبب بردو برده اند اکنون نیک و بد را می‌شناسند و همچنین دیده
جان ما بنور ایمان روشن است حق را چنانچه می باید می بیند و باطل را می‌شناسد و چون بسبب معاصی و بدیها
نور ایمان مستور گردانیده بد را نیک می‌بینند و نیک را بد میدانند و نیک بد را اشتبه نمودهای نفس بنمایند لهذا
از طاعت که بهترین لذت است و معصیت را خواهان است و همچنین نظر هر جا بنما از حواس روح آدمی وصحت کمالات
میدارد انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و بینایی آن بیان خواهد شد
پنجم عبادت محبان که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالست رسیده اند
بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانکه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند
و هر گاه محبت کسی در دل کسی قرار گرفت و کار فرمای بدان او شد دیگر باعث اعمال او غیر محبت چیزی نیست و نعم ازو
محبوب چیزی نمیخواهد اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد از آن بهشت خود نمیدانند و اگر در جهنم باشند
و رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میدانند چنانکه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت
در آتش رفت و چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنماتر بود و باین سبب خدای تعالی
آتش را برای او باغ و گلستان کرد و اگر ریحان نمیشد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود و نه بینی که اهل
در عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای او میکند و در صحبت معشوق
هرگز بخاطر او نمیرسد که در وصلش بمن چه خواهد رسید یا اجری بمن خواهد بخشید و اگر به بازار میرود برای آن
میرود که شاید او را به بیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و حرکت او در جمیع کارها همان محبت فاسد است
همچنین محب محبوب حقیقی بر هر کس که غالب شد جمیع کارهای او او منوط بهمان محبت است و بهشت
و دوزخ در آن مقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد که دوست او را میخواهد و جهنم را برای
آن دشمن میدارد که دوست او را نمیخواهد چنانچه امام المتقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در دعای کمیل میفرماید که الهی مرا بجهنم در آوری و از دوستان خود دور گردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم

یه صفحه در ورق بعد از این است اشتباه شده است

چگونه در فراق

دعا میکرد و بس هر ایشان براه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان
نمود بدانکه اشرف عبادات خصوصاً نماز را در این کتاب مختصر احصا نمیتوان کرد و بیان نمود و آن
انشاء الله تعالی در کتابی در ترجمه صلوة نوشته شود و غرض از ذکر این محمل اشعار بود باین حدیث
نبوی منتهی بود بر سر عبادت که کسی را خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید
هر روز او را بوسیله نماز از پستی پی در رکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را باین ترقیات
در مناجات خود مینمودند و در بیان این فقره شریفه همین اکتفا مینمایم که بسیار بطول
نا انجامد و موجب ملال عزیزان نگردد و اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل خط
كل شيء فلا شيء قبله والفرد فلا ثاني له والباقي لا الى غاية فاطر السموات والارض وما
فيهما من شيء وهو اللطيف الخبير وهو على كل شيء قدير پس حضرت فرموده که بدانکه اول عبادت
معرفت و شناخت اوست بآنکه اول هست از همه اشیا پس چیزی از و پیشتر نیست و یگانه است پس دومی
ندارد و ثابت است همیشه و باقی بودن او نهایتی ندارد و از نو بدید آورنده آسمانها و زمین است و آنچه
در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و اوست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق
امور و بر همه چیز قادر و توانا است و توضیح بعضی از مطالب که این کلمات باینها اشاره دارد
بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل است **اصل اول** آنکه اول عبادات معرفت است و قبول جمیع اصل اول
عبادات موقوف بر ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موجب
عقاب است و ایمان مشتمل بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار بیگانگی
خدا و عدالت او و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیقت آنچه او از جانب خدا
آورده آنچه ضروری دین باشد مفصلاً و آنچه غیر آن باشد مجملاً و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را زنده گرداند

زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع
معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلافهای که در آن شده این مقام گنجایش ذکر آنها
ندارد و بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی منقسم است هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات
عبادت دل است لهذا معرفت را بر عبادت فرموده اول عبادات است یعنی بر همه مقدمست
و عبادات دیگر بدون آن بی فایده است **اصل دویم** بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست
و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان دزد اعمال و عقاید است دزد را تا ممکنست اول آن متاع
نفیس میبرد و اگر بر آن دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد و عقبات که کمین گاه شیطانست در این
باب بسیار است عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است و این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اگر
از این خواهی دست از سفینه نجات که اهل بیت رسالت اند بر مدار که ایشان در دودمان هر چه راه میدانند
و کمین گاههای شیطان را می شناسند و تابعان خود را به ساحل نجات میرسانند و در این قریب بخوف
که تا خدا را نشناسی بدلیل عقل و تغییر و زمان را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد
شعبه اول علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهر است و بدلیل دور
و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود
که معرفت وجود واجب الوجود فطریست چنین که آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد
و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی شناخته
بلکه خدا را در هنگام صبا او را معرفتی روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب نموده
بلکه ایشان را اقرار بیگانگی خدا خوانده اند و بعد از آن ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشته اند
که از آن راه ایمان ایشان کامل گردد و منقولست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
اعرابی پرسید که وجود واجب الوجود را چون دانستی گفت ما در راهها پشکل شتر را که می بینیم عقل
حکم میکند که شتری از این راه رفته و پا را که می بینیم میدانیم که شخصی از این مکان گذشته آیا این

اصل دوم

شعبه اول

آسمان با این

آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود
تعبیر بر حضرت فرمود که بر شما باد بدین اعرابی و چه چیز ظاهرتر میباشد از چیزی که در هر چیزی که در اجزای کل نظر
نمای صد هزار آیت از آیات صنع او در آن ظاهر باشد و هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل بر آن
تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج بوده داری و کار فرما و مربی بدن لیکن یکی از سببهای
ظهور و هویدای اوست که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است و آثار صنع و قدرتش هرگز کم نمیگردد
و اگر آفتاب همیشه ظاهر می بود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون
غروب میکند و بعد از طلوع عالم روشن میگردد مشخص میشود که نور از اوست بلا تشبیه چون آفتاب
عالم وجود را غروب و زوال نمیباشد معاندان میگویند که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عنایت را از کسی
گذارد و یقین میداند که بغیر او درین عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
که وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ اگر از کافران بپرسی که کی
خلق کرده است آسمانها را و زمین را هر آینه خواهند گفت که خدا خلق آنها نموده و از حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام منقولست که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت
که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله مینمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود
که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطرب شده باشی
و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امیدی داشتی از کرداری
دیگران در بر نجات دادن خود میداشتی همان خداوند است و این راه ظاهرترین راههاست
از برای علم بوجود واجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطران مینماید
و دفع که او را میخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و مجلس نیست که با خدا اهل این
معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند بلا تشبیه
مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان مثل الجاغی است که ذر دی که

خط

بخانه ایشان آمده بود و از پی او میدوید و دید که یکی دزد را گرفت و در دست دارد یکی او را
فریاد زد که بیا که من یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر آمد گفت
بیا که جای دزد را یافته‌ام همچنین بلا تشبیه درین ماده مرد صالح خداشناسی که همیشه با خدا او را محو
در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسان می‌یابد و از برور و کثرت عبادات یقین او
در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست این حکم از شرب از خدا دور همیشه
که بیاید و رد تسلسل در آن بخدا آورده است از راه آثار او را بشناسم و اگر نه ایمان نبود درست
و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه کسی در
غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت
آنها نمی‌ماند و اگر حکمت چیزی بر کسی مخفی باشد مجمل میداند که صاحب چنین خلقی و مدبر چنین لطائفی
باشد البته کار او بغیر جهت حکمت نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید مفضل
میفرماید که این عالم از جانب خانه‌ایست که بزرگی در نهایت استحکام ساخته و بانواع زینتها آراسته
باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در آن حاضر ساخته باشد
و مثل این جماعت که بر خدا اعتراض مینماید مثل کوریست که بچنین مجلسی در آید و کورانه راه رود و دستها میان
طعام گذارد و گاهی پا بکاسه‌ها افشرده زند و اعتراض کند که اینها را چه بی موقع گذاشته‌اند و چه بد
صاحب آن خانه است بعینه اعتراض ملاحده که کوران این عالمند ازین باب شعبه چهارم در تفکر در کنه ذات شعبه چهارم
و چگونگی صفات واجب الوجود است که کنه ذات واجب دانستن محالست و کنه صفات نیز چون
عین ذاتست و تفکر در انحای وجود و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار در نهی
وارد شده است و عقل هم از شناختن خود و از معرفت بالی که مدبر اوست و با او تعلق دارد و از معرفت
اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید
پس درین باب باید که بنحوی که خدا در قرآن مجید فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و

ائمه معصومین

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در خطبه‌های بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده‌اند
اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خود بس مغرور
نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی‌بخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید که سخن گفتن در ذات او بغیر حیرانی
ثمره نمی‌بخشد و در حدیث دیگر فرموده که هرچه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید و بسند
صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در تفسیر این آیه که وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ صح
فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد از سخن باز ایستید و در حدیث معتبر دیگر فرمود
که زنهار که تفکر در خدا مکنید ولیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلق او و منقولست
که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان
میدانست که در آخر الزمان جماعتی متعمق متدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات
سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده ازین تفکر نماید هلاک میشود و در حدیث
دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهای اند که از راه متابعت
ایشان بخدا میتوان رسید و اگر ایشان نبودند خدا را نمیتوانست شناخت و بایشان
خدا حجت خود را بر خلق تمام کرد و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر اهل عالم را
شیطان ازین راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته‌اند و
بعقلهای ضعیف اعتماد نموده‌اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته‌اند باعتقاد خود همه خطا
کرده‌اند آخر تفکر نمی‌نمایند که اگر عقل مستقل میبود درین باب این نزاع بسیار از متکلمین
و حکما که همه از اهل عقلند چرا درین باب و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از
متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته‌اند و میگویند نوریست از نور شعشعانی میدانند
و بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت

مرد بریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسمی نورانی میدانند بر روی عرش و بعضی دیگر از صوفیه
اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری ایشان بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصارا بحلول
در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قران
باین سبب لعن کرده و ایشانرا بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه
اهل سنت که از حلول گریخته اند بهمه چیز تر و شنیع تر قایل شده اند که آن اتحاد است و میگویند
که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف
برآمده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمرو و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت
قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست
که جهان موجهای این دریاست موج و دریا یکیست غیر کجاست و شبهات ممکنه امور اعتباریه است
که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح باین کفرها و مزخرفات
نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتابها که براهمه ایشان
نوشته اند و در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفات و لهذا جمعی از اهل این عصر که میل به
تصوف دارند آن کتابها را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار
میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آنرا داننده باشد و جمعی از شیعیان
بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیان اند بنا دارای سخنان ایشانرا
میخوانند و گمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب
خدا گفته میدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند اهل
هر صنفی اکثرشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند پاره از ایشان در لباس تصوف
بودند و پاره در لباس علما و هم چنانچه اکثر علمای که کتابهای در میان است کافر بودند و
گمراه کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت علیهم السلام بودند بر مذهب
حق مانده اند

حق مانده اند و همچنین اکثر ایشان اشعری و سنی مذهب بودند و ملعون بودند و همان اعتقاد باطل جبر و حلول
و تجسیم و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند اکثر ابو حنیفه
علیه اللعنه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را چنین باید کرد قبول میکند با آنکه سفیان ملعون از ابو حنیفه
بدتر بود چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون می آمدم
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو بجانب کعبه کردند و فرمودند
که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بر ما
حط عرض نمایند چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که اِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى که ترجمه اش اینست
که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشاره
بسینه خود فرمود که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی بتو بنمایم
راه زنان و منع کننده گان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد بودند
و فرمود که ایشان راه زنان دین خدا اند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل
مینمایند اگر این خبیثان و بدترین کفار در خانه های خود بنشینند مردم را گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد
و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از سحق از اهل
مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن محمد با او رفتم وقتی که رسیدم
که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا ابا عبدالله خبر ده ما را از خطبه که حضرت رسول صلی الله
در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری دارم چون برگردم نقل کنم گفت بحق
خویشی پیغمبر داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود آمد و سفیان دوات و کاغذ طلبید و حضرت فرمود
و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در راه
باو گفتم که باش تا من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت چیزی بگردن تو لازم
کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی پیغمبر فرموده که سه چیز است

که هرکه انهار اداشته باشد دل او وکینه بهم نمی رساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد عمل از برای خدا
خالص کرده باشد دین وخیرخواه امامان مسلمانان بودن امامان که متابعت وخیرخواهی ایشان
واجبست کیستند گفت معویه ویزید ومروان بن الحکم وابن ملاعنه‌اند که گواهی ایشان را هم قبول
نمیتوان کرد ونماز با ایشان نمیتوان کرد وملازم جماعت مسلمانان که میباید بود کدام جماعتند گفت
مراد آنست که میگویند که هرکه نماز نکند وروزه ندارد وغسل جنابت نکند وکعبه را خراب کند وبا مادر
زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل ومیکائیل است یا بدتر از قدریه است که میگویند که خدا هرچه خواهد نمیتوان
کرد وشیطان هرچه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که علی بن ابوطالب را کافر میدانند ولعنت میکنند
یا غیر ایشان از گمراهان سفیان گفت پس شیعه وائمه ایشان چه میگویند گفتم که میگویند
که علی بن ابوطالب علیه السلام که امامیست که بر ما واجبست خیرخواهی او وملازمت جماعت اهل بیت
او سفیان ملعون چون این را شنید حدیث را گرفت وپاره کرد وگفت این را بکسی نقل مکن
والحق این چنین کفرانی وانکار حقی از ابوحنیفه هم صادر شد با آنکه او وامثالش دعوای خلاف نفس وترک
دنیا مینمایند احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد وبا این جهالت ونادانی که در میان
شیعیان شایع کرده‌اند رخنهای عظیم در اصول وفروع دین بهم رسید ومحیی الدین که اعرابی از روسای
ایشانست در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق به هیچ وصف نکردیم الا که ما عین آن وصف بودیم
وحق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرمود پس هرگاهی که ما او را مشاهده کنیم خود را مشاهده
کرده باشیم وهرگاه او ما را مشاهده میکند مشاهده خود کرده باشد ودر جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را
با مرتبه نبوت وخود را خاتم الولایه میگوید واز اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید ودر فتوحات
میگوید که سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها یعنی که منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد واو عین
چیزهاست ودر جای دیگر از فصوص الحکم خطا بنسبت نوح علیه السلام میدهد که او غلط کرد ودر تبلیغ
رسالت قومش درست نیفتاد وغرق دریای معرفت شدند واگر ایشان از نوح از آن دریا بکنار

می آورد بدرجه

می آورد بدرجه بلندی بدرجه پستی می آمدند ومکرر در تصانیفش میگوید که زینهار که مقید بمذهبی
شوی ونفی هیچ مکن وهیچ معبودی غیر خدا را از بت وغیره انکار مکن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی
از خدای خود انکار کرده وخدا در همه چیز ظهور دارد ومیگوید که خدا هرون را که گوساله پرستان ساکت
نکرد انشد والحال آنچه موسی را سلام کردانید تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود گردد ونهد آنست که هیچ نوعی از
انواع عالم نماند که معبود نشد ودیگر میگوید که نصاری از این جهت کافر شدند که دعوی اتحاد با خدا دارند در
خصوص عیسی علیه السلام گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید می بود ودر یکی از تذکرهای ایشان
بنظر رسیده که از شیخ شبلی پرسیدند از احوال ملای روم گفت اگر از قولش می پرسی انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون واگر از فعلش می پرسی کل یوم هو فی شان واگر از خوا
صفاتش می پرسی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم واگر از ذاتش
می پرسی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر واز این باب کلمات که موجب کفر والحاد است در کتب
ایشان بسیار است ای عزیزان با انصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این چه
تشنیعهاست وهرگز از پیغمبر وحضرت ائمه معصومین علیهم السلام که پیشوایان دین شما اند
این قسم سخنان صادر نشده یا باطلهای خود را این قسم چرا نسبت داده‌اند خداوند عالمیان
نه منت پیغمبر باید نصاری را که ایشان کافر شدند با این عقاید فاسده وجمعی در حضرت
امیر المومنین علیه السلام آمدند وهمین ذات شریف را گفتند که تو خدایی حضرت ایشان را در چاهها
کرد ودود کشتند هرگاه چنین ذات شریفی را نسبت با لوهیت نتوان داد والعیاذ بالله چون
در هر سگ وگربه وخوکی امری قایل توان شد لکن عین خدای که اعتقاد میکنی واز این جهت
است که اکثر ایشان را اعتقاد اینست که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود
وعبادت بنا بر توهم مغایرتست واین معنی بر گردانیده اند وتاویل کرده اند این آیه را که واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن خدا را تا ترا مرگ در رسد ایشان گفته المعنی

بلکه بوجود موجود برده اند چنانچه علامه علیه الرحمة الله علیه در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده که صوفیه
علمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بمحل میباشد که بدون آن
که خدا الغنی محتاج نیست و هر محتاج بغیر ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل
سنت باین قایل شده اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن که در بدن عارفان حلول کند ببین این
مشایخ را که بزرگ تعبیر های ایشان میجویند چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز
میکنند و گاهی خدا را با نخاو نسبت میدهند و عبادت ایشان رقص کردنست و دست بر هم زدن
و خدا عیب کرده و تشنیع کرده بر کفار در این اعمال که و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه
یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه مکر صفیر زدن و دست بر هم زدن و چه غفلت و گمراهی از این
بالاتر میباشد که تبرک جویند بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بآن عیب کرده
و بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان کور است من دیدم جماعتی را از صوفیه که در روضه
حضرت امام حسین علیه السلام که ایشان نماز شام گذاردند بغیر یک نفر از ایشان که نماز نکرده
نشسته بود و بعد از ساعتی الجماعت نماز خفتن را کردند و او نکرد از یکی از ایشان سؤال کردم
که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج بنماز دارد او بخدا واصل شده گفتم آیا جایز است
که کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس
بنگر ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا اینست که دانستی و عبادت
ایشان اینست که گفتیم و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی و با این اعتقاد ذات و اعمال
ایشان را از ابدال میدانند با آنکه جاهلترین جهال اند یا ایحانه ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه
بود در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنویم و این مفاهیم را در شعرهای
عاشقانه بسته اند در بیت حیفی چند داده اند که ایشان خوانند و دست بر هم زنند و فریاد
کنند و بر عنی چند که الله الله بعد از این بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند از خدا بر خود ... نام

نمیکنی دین خود را

نمیکنی دین خود را که مایه سعادت ابدیست بعوض چنین مخاطره میگذاری که بجهت احتمال نجات داشته
باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی را گویند که چاه سر پوشیده در راهی است اگر چه
اعتمادی بر سخن قایل نداشته باشند باز آن راه نمیروند و از راه بی خطر میروند و تو دعوای تشیع میکنی سخن
پیشوایان در مبالغت در جمیع آثار ایشان معلوم است بری از ایشان نمیجوای و مرشدی بهتر از
ایشان میطلبی خدا پیغمبر فرستاده و فرموده که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمائید و پیغمبر گفت که من
از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر بانها تمسک جویید و متابعت
ایشان نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من و این هر دو از هم جدا نمی شوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند و اهل بیت فرموده اند که ما که از
میان شما میرویم احادیث ما در میان است رجوع براویان احادیث ما کنید پس ائمه چه تقصیر
در بیان احکام اصول و فروع دین تو کرده اند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و
و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمائی بهزار یک آنچه پیغمبر در حدیث از برای ابوذر بیان فرموده
تر البس امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید و ما جمیع
شیعیان را بر صراط مستقیم و متابعت اهل بیت دست بدارد بمحمد و آله الطاهرین

اصل سیم بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیاده و نقصان می باشد اصل سیم
چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بالتشبیه مثل مراتب
معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت آتش آنست که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هرچه را
که در آن می افکنی اثر میسوزاند و فانی میگرداند و هر چه محاذی آن واقع شد اثر آتش در آن
ظاهر میگردد و چیزی از وی اخذ نمایی کم نمیشود و آنچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر معرفت
در معرفت خدا معرفت ناجی است که دین خود را از تقلید یافته اند و از راه دلیل ندانند و مرتبه

بالاتر از این مرتبه کسیست که دود آتش باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته
از چیزیست و هر اثری مؤثری میخواهد پس آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت بار
تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بر وجود صانع و مرتبه از این بالاتر
مرتبه کسیست که نزدیک آتش شده و حرارت آتش باو میرسد و نور آتش بر چیزها ران نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت
خدا معرفت مؤمنان خالص است که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات
کمالیه الهی مشاهده مینماید و مرتبه از این بالاتر مرتبه کسیست که در میان آتش باشد و آثار آتش
بر وظاهر گردیده باشد و این در مراتب معرفت الهی اعلی درجات معرفت است که تعبیر از آن
بفنای فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادت و ریاضت میشود چنانچه منقولست
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که
خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند چنانست
که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوستتر و پسندیده تر باشد
از واجباتی که بر او فرض گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا مرتبه
که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن گوش میشنود
و دیده اویم که بآن دیده می بیند و زبان اویم که بآن زبان سخن میگوید و دست اویم که بآن
کارها می کند اگر مرا بخواند اجابت مینمایم و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سؤال کند باو عطا میکنم
و در هیچ چیز آن قدر تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح بنده مؤمن خود دارم او مرگ را نمیخواهد
و من از رد کی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکیست و این باعث لغزش
جماعتی شده است که باین معنی باطل که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال
میکنند و این خطای محض است زیراکه آن معنی که ایشان دعوی می نمایند خصوصی کجا مل

و کلام انسان

و کلام انسان و غیر ایشان ندارد و این معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و این حدیث قدسی ظاهرست
که این معنی که بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود و چون بجای خود رسید باطل بسیار مشتبه میشود و جمعی از معانی حق این حدیث
را نیز برای تو بیان کنیم تا فریب اهل باطل نخوری و اگر نه عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد کسی که قانون
که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انس بکلام اهل بیت ع بهم رسانیده معانی آنها را می فهمد بدانکه یک معنی این حدیث شریف
آنست که کسی که در مقام محبت محبوب حقیقی دل او مستغرق گردیده و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیگر بهم
میرسد و در گوشش شنوای دیگر بهم میرسد و در جمیع قوی و اعضایش قوتی دیگر حاصل میشود چنانچه
سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در مرتبه چون تجلی منظورش محبوب حقیقی ذات در هر چه نظر میکند او را در
آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار صنع او را و آثار علم او را
و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر گردیده می بیند و اگر چیزی برا می شنود از آن کمالات دوست را میشنود
و اگر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و هم چنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک
باین معنی در عشق مجازی حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی بر گفته است که معنی وحدت موجود را از این معنی
اشتباه کرده اند و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم و ظاهر آنست که این معنی که هر کوشش
باعث حلول و اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی درین حدیث قدسی این معنی باشد
یعنی باین مرتبه که رسید من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من و چیزی که رضای من در او نباشد چیزی نمی
بیند و بغیر از رضای من چیزی نمیشنود و مرادات نفسانی او بر طرف میشود و مرادات مرا بر مرادات
خود اختیار میکند و بعضی گفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد آنکس عزیز و گرامی
میباشد در مرتبه محبت در مرتبه میرسیده که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوای اینها را
در راه من فانی میسازد و باک ندارد و یک معنی دیگر دقیق تر از آنست که ذکر میکنم و از خدا
میطلبم که در نظر باطل بینان و احول البصیرتان بمعنی باطل مشتبه نشود و لا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم لمحرره بدانکه حق تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانکه سابقاً مذکور شد
و امر فرموده که آنها را در رضای او صرف نماید و وعده داده بمقتضای قل ما انفقتم من شیئ فهو یخلفه که اگر در راه او
صرف نماید عوض کرامت فرماید که نسبت باین اول نداشته باشد و چنانچه خداوند عالم مالی بتو کرامت فرموده
فانی و در معرض زوال است و حکمت که در کیسه بند یا آتش بسوزد یا دزد ببرد و از دست تو بیرون رود فرموده است
که این در راه من اتفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که ابداً زوالی نباشد و اضعاف مضاعفه الجزی باشد که داده
و بردن ده تنهای دیگر بر طرف نشود و از تو جدا گردد و دقیقه ترقی نبود زاده لعاریب و بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم
از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطلست و طبع اکثر عالم بباطل مایلست
پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل درگذشت و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا العوض آن او را عزتی
کرامت فرماید که نسبتی باین عزت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر بارها معلوم شد
که عثمان و اتباعش که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا قیامت
بر دوستان مقبولند و ذکر اسم شریفش را شرف میدانند قطع نظر از کرامات ابدی آخرت و یزید پلید را
گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین علیه السلام را ذلیل میگرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب
سرمد کرده و نام مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تا قیامت بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان
عالم جبین بر آستانش میسایند و خاک ضریحش را بر دیده میکشند و خداوند عالمیان یکقدر رفعتی بهر کس کرامت
فرموده که باین قوت قدری از کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت را در راه او صرف نکردند در زندگی
و بعد این ناقص میشود و با برکت زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بزرگواری که متابعت او
نمودند در عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خدا افزون بایشان کرامت فرموده در قوت
نفس لشکر است چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بقوت روحانی کندم
و در آن قوت اگر دست راهم حرکت نده هر اگر متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر میتوانند زد و جمیع عالم

مطیع او بینید

مطیع او بینید و این قوت بمردن هر طرف نمیشود و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر مراد
الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری را که اراده میکرد بقوت خود
آن کار را میکرد اکنون مقارن اراده و خداوند قدرت خود را در مرادات او بکار میفرماید و چون
از برای خدا از سر ارادات خود گذشته خدا اراده خود را در قلب او القا مینماید و خدا مدبر امور
او میشود و اشاره باین معنی الخ در آن حدیث مشهور وارد شده است که دل مؤمن در
میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که کنایه از قدرتست بهر طرف که میخواهد میگرداند و موافق
حد حدیث معتبری ایه وما تشاؤن الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده
باین معنی تفسیر نموده اند یعنی باین مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی
بان متعلق میگردد و همچنین نور دیده خود را که کهنه کرد و در راه دوست و برو انگردار این که بیداری
ربیت ثلم چشم ضعیف میشود و یا در نظر کردنها اراده دوست را ملاحظه کرد از اراده خود گذشت
خداوند بدید چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه بان نور می بیند
حد وان نور زوال ندارد و چنانچه فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله به پرهیز بد از
فراست مؤمن که او بنور خدای در چیزها نظر مینماید و هم چنین بمقتضای ام لهم اذان لا یسمعون بها از آن
حد میشنود که دیگران از آنها کرند و نمیشنوند بمقتضای ایه فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه
چشمهای حکمت و معرفت از دل آن بر زبان آن جاری میشود که خود هم خبر ندارد و این چشمه
غنیانکه بهر دیگری میرسند بر خودشان هم فایز میگردد و همه یکبار ری میابد و این حکمت همیشه بر زبان ایشان
جاریست و چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار است زیاده نمیشود
و زیاده از این نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیده الخ مذکور شد معنی از حدیث
در آن حجی میفهمی من بینای اویم و من شنوای اویم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت است که

که بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی ینطق چون باین مرتبه رسید بمن میشنود و بمن میبیند و بمن راه میرود
و بمن سخن میگوید یعنی جمیع امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجای می آورد و از اینجا معلوم
شد که این معنی مخصوص مقربانست و آن معنی باطل که ایشان میگویند در هر کس و هر شان که میباشد
و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی بسیاری از اخبار الهی میتوان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده
اند بلا تشبیه از باب آهنی میشود که در میان آتش سرخ کرده اند گمان میکنی که آتش است اما
آتش نیست بلکه آتش برآمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود شعاعی چند برو فایض
ساخته که بیک نوع آشنای این صفات بهم رسانیده هرچند علم تو بهمه جهات او محال است از
که از مجموع علم کیست و آنکه این علم بتو رسیده ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را بجز بی آموز
و ذره از قدرت اوست که به پادشاهان عالم داده که کوس لمن الملک میزنند و قطره از کمالات
که جمیع عالمیان بآن دعوی کمال میکنند ولیکن انسانی دو جهت میدارد دو جهة کمال
و جهة نقص و عجزی میدارد و جهة کمالش از اوست و جهة نقصش از خود است زیاده ازین بیان
انتقال گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین جن و انس نگاه
دارد و لعین الحیوة تحقیق رساند بحق محمد و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین

اصل چهارم بدانکه از جمله چیزهای که این کلمات اعجاز آیات معنی بر آن دلالت دارد وحدت
عظمت پیامبر فرموده که اول است و پیش از همه چیز بوده و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی کس
از دو تواند بود یا آنکه زمانی موجود نیست که اولیت باین اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان بود
سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی درین مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت
که الهی خداوند عالمیان زمان و وجودش از طرف ازل نامتناهی است که بچند هزار سال است
وجودشان زمان اولا دارد و خداوند عالمیان قدیمست وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث

علم باین معنی

چگونه در فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش شکیبایی نمایم چگونه تاب آورم جدایی از کرامتها و لطفهای تو
و کسی که درین مرتبه از محبت باشد هرگز گناه نمیکند که بسبب آن از محبوبش غضب و عتابی گه بیا
محبوبش می شکند مرد منظور نیست محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانکه محبوب العالمین
جعفر بن محمد علیه السلام میفرماید که دوست نمیدارد آنکه معصیت خدا میکند بعد از آن شعری فرمود که
اینکه تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمایی بسیار دور است کار تو از گفتار تو اگر در محبت
او راست گو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود میباشد
و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که فرمودند که مردم عبادت الهی را بر سه چیز میکنند جمعی عبادت الهی را
بطمع بهشت میکنند و این عبادت حریصانست که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده
و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش دوزخ میکنند این عبادت غلامانست که از ترس عقوبت آقا کار
میکنند ولیکن عبادت من خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگوارانست و این
ایمنست چنانکه حق تعالی میفرماید وهم من فزع یومئذ آمنون ایشان از ترس قیامت ایمن اند
و میفرماید که بگو ای محمد که هرکه خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هرکه خدا را دوست داشت
او از اهل امانست یعنی در دنیا از شر شیطان و هوا ایمن است و در قیامت از خوف و بیم و عذاب
الهی نجات دارد و ایضا از آنحضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و
علیه السلام وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد
بخواب میرود از من غافل میشود آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای
پسر عمران مطلعم از همه احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب را بر ایشان
فرو گرفت دیده دلهای ایشان را میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای ایشان میدارم و با من
بنجوی مخاطبه مینمایند که گویا روبرو با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خشوع و رقت برای
من بیاور و بدن خود را برای من شکسته دار و خاضع گردان و از دیدهای خود در تاریکی شبها آب بریز

و مرا گمان کن تو بسیار نه دیگم و نه محبت که اشرف سعادات است مراتب مختلفه دارد و این مرتبه فاش نمی‌توان مگر بمعاشی
و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است چنانکه نعمتهای
بیشمار الطاف و مهربانی محبوب بی‌نهایت میباشد هیجان عشق حقیقی تفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی
که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاده میگردد چنانچه منقول است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با صحابه خود که خدا را دوست دارید از برای نعمتهای
که روزی بشما کرده است و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوست دارید از برای من و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان بپیغمبر از
خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم مرا دوست من گردان موسی
علیه السلام گفت خداوندا من ترا میخواهم و بدوستی تو قائلم کرده‌ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای
مرا بایشان بخوان و احسانهای ناشناسی مرا بیاد ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات
و مرغوبات از من است از جانب من بایشان رسیده خبر مرا یاد کنند و پیوسته در یاد من باشند
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از آبای کرام او صلوات الله
علیهم روایت نموده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی که در میان
ایشان بودند ابوبکر و ابوعبیده و عمر و عثمان و عبدالرحمن و دو کس از قراء صحابه عبدالله بن ام عبد
و ابی بن کعب پس عبدالله سوره لقمان را خواندند تا باین آیه رسیدند که و اسبغ علیکم نعمه ظاهره
و باطنه و ابی بن کعب سوره ابراهیم را خواند و باین آیت رسید و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات
لکل صبار شکور حضرت فرمود که مراد از ایام الله آنست که مرا امر فرموده که بیاد مردم بیاورم نعمتهای او و منتهای
او را و حکمتها و بلاهای او را پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگویید که کدام است اول نعمتی از این
نعمتها که خداوند عالمیان بشما انعام کرده است فرمود هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند
از انواع خورشها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر آنها چون ایشان ساکت شدند بجانب

حضرت امیر المؤمنین

حضرت امیر المؤمنین التفات نموده و فرمود که ای ابوالحسن تو نیز بگو حضرت فرمود پدر و مادرم فدای
تو باد چگونه بیان کنم در حضور تو امری را و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله
تو بما فرستاده حضرت رسول فرمود که کدام نعمت اول نعمتهایی که خدا بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که اول نعمتهای الهی نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورده فرمود
که راست گفتی دوم کدام است فرمود که دوم آنست که احسان فرموده و مرا از جمله صاحبان حیات و زنده گا
گردانیده و مانند جمادات و نباتات نگردانیده فرمود که راست گفتی سیم را بگو فرمود که سیم آنکه مرا به بهترین
صورتها که صورت انسانست خلق فرموده و بصورت حیوانات خلق نفرموده فرمود که راست گفتی چهارم
را بگو فرمود که چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم
آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داده و بر سایر حیوانات مرا با آن زیادتی بخشیده فرمود که راست
گفتی ششم را بگو فرمود ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نموده و از گمراهان نگردانیده فرمود که راست گفتی
هفتم را بگو فرمود هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی
هشتم کدام است فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانیده فرمود که راست
گفتی نهم را بگو فرمود نهم آنکه آسمان و زمین و آنچه در اینهاست از نعمتها برای من خلق کرده و مرا
استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی فرمود که [illegible] که دیگر چه نعمت فرمود که یا رسول الله
نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب است شمردن و احصای آن نمی‌توان نمود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا حکمتهای الهی گوارا باد ترا علوم الهی یا ابوالحسن
توئی وارث علم من و تو بیان خواهی نمود از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا و
دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند هدایت یافته براه راست و کسی که از هدایت تو کناره
دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و ترا وا گذارد در روز قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته
باشد و از جمله ادوای محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه الهی را منظور نظر داشتن

و این معنی ظاهر است که هرچند یاد کسی بیشتر میکند محبت او بیشتر در خاطر مستقر میشود خصوصاً در هنگامی که تفکر
در صفات کمالیه الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن در فضیلت ذکر و تفکر [illegible] بعد از این
ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است
و آنکه او سزاوار عبادت است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که ما عبدتک خوفاً من نارک
ولا طمعاً فی جنتک ولکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو نه از برای طمع بهشت
ولیکن سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقربان است
و کسی این دعوی میتواند کرد که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود
هم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر والعیاذ بالله عبادت را الجهم میکردند چون معبود را سزاوار
عبادت میداند ترک نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر متناهی است چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و تمام
هر مرتبه در خور مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه ثوابی و کرامتی جدا از اطوار
و اخلاقی دارد که دعوای بی حق و کمال واقعی با نهایت قصور میشود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات چنین معلوم میشود که مقربان را
بهشت منظور نمیباشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها برای طلب بهشت و از جهنم چندان
خوف نمیباشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و عذاب
که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را در این مقام لطیفی بنظر رسیده که تا کسی
بهره از محبت نداشته باشد ادراک آن نمی نماید بدانکه بهشت ظاهری و باطنی و صوری و معنوی میباشد و هر کس از
بهشت بقدر فهم خود محظوظ است و از بهشت میوه بهشتی یا یک طعام صد هزار لذت منظور است که هر فردی بیکی
از آنها التذاذ می یابد یک شخص همت او مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه کام او شیرین
میشود و بغیر این لذت جسمانی چیزی دیگر نمی یابد و دیگری که قدری از عظمت منعم خود شناخته چون شیرینی
در کام او لذیذتر است و لکن میباید که مرا شرف داد آن خداوند رتبه و منت که چنین میوه شیرینی برای من خلق
کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده و دیگر از این میوه بهشتی شیرین
میباید که محبوب

میباید که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه لطیف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای
لذات اهل بهشت مرتبه رضوانست که نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را
خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلاً اگر پادشاهی خوانی نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد و هر کس را یک
نقل عطا کند آن گدائی دریوزه کن که همت او همین نقل گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را مییابد
و شادی که دارد همینست که اگر این را نمی گرفتم فلسی به بهایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد
و اگر نقادی هم نقل بخورد همان فرح او را حاصل میشود و یکی از اوساط که این را میکرد از این معنی هم التذاذی
دارد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن داد و کسی از ارباب مناصب خود که میکرد چون [illegible] میباید در سلطنت
منصبش محظوظ میشود تا مرتبه آن مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را با این
لطیفه نزد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمیکند و این است نعمتهای در
دنیا نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه دولت از آن میبینند
لهذا در دعاها و المناجات از جانب دوست با ایشان [illegible] از آنکه در کام جان ایشان شیرین تر است
و چنانچه در مائده های جسمانی این تفاوت مراتب میباشد و در مائده های روحانی نیز اضعاف این میباشد
چنانچه آیات قرآنی که مائده علوم ربانیست هر کسی را در خور فهم خود از آن بهره است که دیگری را از آن خبر نیست چنانکه
فایده هر کاملی بهره او از همه چیز کاملتر و ناقص از کمال هر نعمتی محرومست فقیر خدا شناس را از الفت نعمت
لذتی میرسد که غنی محروم از آن از نعمتهای جسمانی نمی برد و همچنین در آلام عذابهای الهی برین قیاس است اگر فرض
محال دوست دار الجحیم کند از آتش حرمان میسوزد نه از آتش سوزان پس چون جهنم جای محرومان و سرا
مهجوران است تضرع و استغاثه مینماید و از آن گریزان است و این معانی از مراتب عشق مجازی بر جمیع
صوفیان ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است و چون بلطف
دوست هر چند بدبستر المجروح سازد نزد او از شکر شیرین تر است رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول
الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین فصل چهارم در آنکه نیت شرط است و دیگر از شرایط عبادت که این چند

جامعه بان اشاره دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست
و باعث کمال و قرب نمیگردد بلکه اگر تفضل شامل کریم علی الاطلاق نبود مناسب است که آدمی در عبادتی
که بحضور قلب نباشد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و با آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطر
مطلقا متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه بر ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ
میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده اعتبار شان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که قد افلح
المؤمنون الذینهم فی صلواتهم خاشعون یعنی بتحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خاشعند،
و خشوع دل آنست که بیاد خدا باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از خاطر خود دور
کند و خشوع سایر اعضا آنست که هر یک بآن کاری که مأمور شده اند مشغول باشند و آدابی که در
هر عضوی از اعضا شارع مقرر کرده اند بنده ترک ننماید چنانچه نظر را فرموده اند که در حالتی در موضع خاص
باشد و دست را فرموده اند که در حالتی بر وضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در با ریش خود بازی میکرد فرمود
که اگر دل این مرد خاشع میبود و با خدا آباد اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول میبود و این معنی بجهت آن
ظاهر است که هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه ملک بدن و امام
و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه خدا باشد اعضا تابع او یند و پیروی او مینمایند
اینست معنی آن حدیث که صلوة المؤمن وحده یعنی نماز مؤمن به تنهائی جماعت است زیرا که
دل او با خدا است و مقتدای سایر جوارح است و جوارح بآن اقتدا مینمایند و بدانکه نماز بی حضور قلب اگر ادای کا
از جهت خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالیات نمیرساند و پسندیده درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که دو
رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکار که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز
فارغ شود در گناه نمانده باشد و از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین علیه السلام منقولست که بدرستی

که بالا نمیبرند

که بالا نمیبرند از نماز بعضی بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث آنرا و از بعضی ربع آنرا و از بعضی خمس آنرا بالا نمیبرد
و بدرجه قبول نمیرسانند مگر آنچه را با حضور قلب کرده باشند و بتکلیف مأمور شده اند بندگان بادای نوافل
بسبب آنکه تمام سازند نقصهای نماز فریضه را منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله که هر گاه
ثواب و خوف از عقاب در دل جمع میشود دیگر آنکه بهشت او را واجب میشود پس چون متوجه نماز
شوی روی دل خود را بجانب خداوند خود بگردان بدرستی که هر گاه مؤمن که در نماز دل خود را با خدا آورد
خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و با این معنی بهشت را نیز از برای او لازم گرداند و از جعفر
محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی نماز
برخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او می افکند و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و دور
از بالای سرش تا آسمان سایه می اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا آفاق آسمان و ملکی را موکل
میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور رحمت کیستی و با که مناجات
میکنی هر آینه بغیر او التفات ننمائی و هرگز از جانب نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد صادق
علیه السلام منقولست که بنده چون در نماز خود التفات بجای نماید یا برو یا بچشم یا بدل حق سبحانه
و تعالی او را ندا میکند که ای بنده مؤمن بسوی که التفات میکنی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که
از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات بغیر او صادر شود حق تعالی نظر لطف از و
بر میدارد و بعد از آن نظر بجانب او نمی افکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب
در صلوة نیز تابع حالت آدمیست هر چند آن کس در مراتب یقین و معرفت کامل تر شود و عظمت
معبود را بیشتر می شناسد آداب عبادت از و بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی خاضع تر و ذلیل
تر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون
به نماز میایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از سینه مبارک آنحضرت
صدای مانند صدای دیگی که در جوشش باشد میشنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را اندام مبارکش بلرزه می آمد و از رنگ برگشت می گردید می پرسیدند که ترا چه میشود
شما میفرمود که رسید هنگام امانتی که بر آسمانها و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و آدمی
متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل این بار شده ام اینک ادا خواهم کرد یا نه
و در روایت معتبره وارد است که چون حضرت امام حسن علیه السلام متوجه وضوی نماز می شدند مفاصل
بدن مبارکش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی مایل میشد ازان حضرت از سبب این حال سؤال نمودند
فرمودند که حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی بایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهای
از بیم او بلرزه درآید و منقولست که حضرت سید الساجدین علیه السلام روزی نماز ایستاده بود و حضرت
امام محمد باقر که کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود و امام محمد باقر علیه السلام یکبار آن چاه
که نظر کند با آن چاه درافتاد مادرش چون آنحال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و سر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه
مینمود و میگفت یا ابن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلق التفات نمیفرمود
و حال آنکه صدای اضطراب آن فرزند دلبند بگوش مبارک آنحضرت میرسید چون بسیار طول کشید
مادر از زاری و اضطراب گفت که اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات
نفرمودند تا نماز را با آداب سنجیده بجا آورده فارغ گردید پس نزد چاه آمد و باعجاز دست در آن چاه
عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود
و جامه اش تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بخدا ماند حضرت امام محمد باقر علیه السلام
از سلامت بودن فرزند بخندید و از گریه آنحضرت گریه درآمد حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی
که من در خدمت خداوند جبار ایستاده بودم که اگر رو از جناب او بجانب دیگری میگردانیدم و بغیر او توسل
مینمودم روی لطف خود را از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب
حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند و اراده
نماز مینمودند رعشه در بدن ایشان و لرزه بر اعضای آنحضرت مستولی میشد چون سؤال مینمودند

میفرمود که وای

میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که نزد چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشأنی مناجات میخواهم
کنم و در زمان طعام و وضو این حالت را از آنحضرت نقل کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبیده و گفت تو از صحابه حضرت رسولی و ما اهل بیت را
حق بر تو بسیار است و از بقیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همین علی بن الحسین مانده و او بر خود
جور مینماید در عبادت الهی و پیشانی و زانوها و کفها از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته
و بدن او ضعیف و نحیف شده و کاهیده از و التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب
رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام نمود
و به پهلوی خود نشانیده تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله
خداوند عالمیان بهشت را از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان
و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر جور و تعب میفرمائی حضرت فرمود که ای مصاحب رسول خدا
مگر نمیدانی که جدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با آن گرامی که نزد خداوند خود داشت گناهان گذشته
و آینده او را آمرزیده بود و او مبالغه و مشغولی در عبادت ترک نفرمود پدر و مادرم فدای او باد تا آنکه
بر ساق مبارکش نفخ پیدا شد و قدمش ورم کرد صحابه گفتند که چرا چنین زحمت بخود میدهی یا رسول الله
و حال آنکه خدا بر تو تقصیری نمی نویسد فرمود که آیا نباید که شاکر خدا باشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم
جابر گفت یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید
و آسمانها را نگاه میدارد و عذابهای خود را بر مردم نمیفرستد فرمود که ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم
بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود دیدم که روزی بر پدرم
علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در او بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری شب
زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم
شریفش از وفور قیام در صلوات ورم کرده چون او را بر آن حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم

کرد بسیاری بگریستم و آنحضرت متوجه و متفکر بودند بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابهائی
که عبادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پاره بخواندند بزمین
گذاشتند و فرمودند که کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابوطالب علیه السلام عبادت کند و کلینی بسند
صحیح از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز می‌ایستاد
رنگش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت میریخت و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد
و چون بنماز می‌ایستاد از رنگ برنگ میگردید و ایستادن او در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که
در نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز
میکرد که گویا نماز وداعست و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آنحضرت سؤال مینمودند میگفت
که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خائف باشد و نقل کرده اند که در بعضی
از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد
و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد
و آنحضرت را از اشتغال بعبادت نمیشنید چون صبح شد و او از عبادت فارغ گردید دست
طفل را دید که در گردن او آویخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند و در وقت دیگر در خانه که در سجود
بود آتش گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا ابن رسول الله النار النار و حضرت سر بر نداشتند
تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از آنجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را
از این آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از این آتش اندک دنیا غافل
گردانیده بود و در هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آنحضرت می‌افتاد از بسیاری سجده
و ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
چون بنماز می‌ایستادند چهره مبارک ایشان گاه سرخ میشد و گاه زرد و چنان بودند که گویا خدا را می‌بینند

و با او سخن میگویند

مقدمه

و با او سخن میگویند مقدمه چون مقربان هر پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از
دیگران می‌شناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر متوجه عتاب میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع
آن آداب که از مقربان خود دارند از دیگران ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران میباشد
و بدانکه خداوند عالمیان ملک را از عالم قدس و طهارت خلق فرموده و شهوات و علایق جسمانی در ایشان مرکب
ننموده و حیوانات را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب و منشأ استعدادی در ایشان مقرر نساخته
و نشئه جامعه انسانی را از هر دو جهت خلق فرموده و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد
و دیگر آنست که بکثافات جسمانیه و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را
تکلیف فرموده که بعد از تشبث بآن علایق رفع آنها از خود نموده خود را بصفات قدسیه و ملکات ملکی
متحلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیراکه ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه
کازر جامه را که خواهد بسیار سفید کند اول آنرا ببعضی کثافات آلوده میسازد چون رفع آن کثافات
نمود از اول پاکیزه تر می‌آید و اگر میل بپستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب سازد
از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شأن کفار میفرماید که نیستند ایشان مگر مانند بهایم
و انعام از ایشان بلکه گمراه ترند زیراکه در حیوانات قابلیت کمالات نبود و در انسان با وجود قابلیت
خود را بمرتبه بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند پس چون خلقت انسان بر این سبب محتاج
بامری چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات که بالضروره موجب بعد از جناب اقدس ایزدی
و انهماک در شهوات و تعلقات از خیرات و سعادات میگردد لهذا روزی پنج مرتبه ایشان را
بعد از توغل در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه امر بحضور مجالس قرب مالک ملوک نموده اند تا لذت
مواصلت بعد از فراق که موجب مزید اشتیاق است بیابند و لذتهای ابدی فایز
گردند و چون نماز معراج مؤمنست و نهایت قرب او در نماز بحصول می‌پیوندد و بنا بر مقدمات
که سابق مذکور شد بعد از نهایت حرمان و بعد از دوری الطاف قرب مینمایند و در عین غفلت او را آگاه میسازند

اول مرتبه اذان برای غفلت زدگان وادی حیرت مقرر ساخته اند که اول بزرگی و بزرگواری خداوند را بیاد
ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا را منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلت اند
چهار مرتبه بر ایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که خداوند ایشان در مرتبه جلال و عظمت
از همه چیز عظیم تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلهای بکنه ذات مقدس او بدانند رسید پس چنین
بزرگوار بر اطاعت نمودن واجب و لازم است بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش
ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس جایز
بجز دوستی بجناب او نیست و او را بیگانگی باید پرستید دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که
که چنین خداوند عظیم ایشان پیغمبر فرزانه فرستاده پس باید عبادت را بطوری که آن پیغمبر آورده
و ولی او علی که او فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند و بخوان
انعام و اکرام الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان
جلوه میدهد که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است دیگر عظمت آنرا
یاد میکند که بشتابید بعمل که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره خدا را بعظمت و جلال
و یگانگی یاد میکند که ای غافلان مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و شریکی
و نظیری ندارد و در روایت این ندا را موذنان بظاهر بگوش سر میخوانند و آنان که دیده و اسماع و
دلهای ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی را بگوش دل می‌شنوند چنانچه منقول است که وقت
نماز که میشود منادی از جانب رب العزه ندا میکند که ای گروه مومنان برخیزید و آتشهای گناهان را
که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش کنید بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بسمع جان میشنوند پس چون بنده
سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را به پاکیزه گردانیدن خود امر نموده اند
که بی ادبانه در مجلس بزرگواران نتوان شد امر کرده اند او را که به بیت الخلا درآید و کثافتهای ظاهر را

از خود دور گرداند

٣١

از خود دور گردانند و در ضمن دعاهایی که از آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند که چنانچه این نجاستهای
ظاهری مانع قرب میشود ذنوبات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله سیئه بهمرسد نیز مانع است لهذا در آن حالت
استعاذه از شیطان و طلب مغفرت از گناهان مینماید که خدا بفضل خود از انجاس
صوری و معنوی پاک و پاکیزه گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر می‌آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت
صورت در اکثر افعال بکار میبرد باید پاکیزه گرداند و در آن ضمن در دعای منقوله او را آگاه گردانیده اند
که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و مستحق عقوبتهای عظیم حاصل کرده
پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و در ضمن تطهیر او را متنبه میسازد که باید عبادتی کرد
تا خود را از این عقوبات برهاند پس شوق زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد و دلها
در وقت روشستن میگوید که خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد شد
و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس میگوید خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه
مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد میآورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران را
بدست راست ایشان میدهند و نامه مجرمان و بدکاران را بدست چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد
که او را نامه او را بدست راست او دهند و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپ او دهند
و او را حساب آسان کنند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست
چپ من مده و دست مرا در گردن من غل مکن و مرا از جامههای آتش نجات ده و چون مسح سر میکند
از خدا میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد و چون مسح پا میکند بیاد
میآورد که باین پاها از صراط میباید گذشت و در آن روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس
ثبات قدم بر صراط از خدا میطلبد که خدا او را توفیق دهد که باین پاها جهت تحصیل رضای الهی نماید پس
چون چنین وضوی ساخت موافق احادیث معتبره گناهان این اعضا او ریزیده میشود و پاکیزه صورت
میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار میگردد و ظاهر خود را معطر میسازد از

خود را بنور زیارت صبح منور میگردانند و چون در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا تصویر باشد رحمت
در آن خانه رحمت ملک داخل نمیشود پس سگ طامع خود را از ساحت خود دور میگرداند و نیت نفی عاره و شیطنت را
از ساحت خیر خود میبرد و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوتست از سر بدر میکند و صور نقشهای
ظاهر را از در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مقدس میسازد
و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد بدر میبیند اول از در بندهای دولتخانه معبود حقیقی رسیده
از خدا میطلبد که درهای رحمت خویش را برروی من بگشا چنانچه این در ظاهر را بروی من گشودی این
درهای معنی را برروی من بگشا و درین مقام بزرگ عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پا در مسجد
میگذارد چنان میداند که در کرباس کبریای و جلال الهی داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده
با ادب میرود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود و چون بجای نماز آمد بار دیگر اذان مختصر را میخواند و تفکر
در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تر می بیند و چون در وقت اذان
صفت عظیم پروردگار دیده او گردیده بود و چون نماز معراج مؤمنست و در شب معراج حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بهر آسمانی که داخل میشد یک الله اکبر میگفت و در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح نماز مقرر
فرموده که بهر تکبیری بر آستان از آستانهای قرب و معرفت در آید و قایل عرش حضور گردد و در
مقام ظهور در ساحت و کرسیهای عظمت و جلالت و در مقام غیبت و در مقام حضور میرسیده لهذا
ظهور سخن گفتن با غیر او جایز است و چون تکبیر آخر را گفت بالتشبیه داخل مجلس قرب ملک الملوک
گردیده و با غیر سخن گفتن و روی از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر و حرام شده لهذا که دعای
توجه درین مقام میخوانند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب پادشاهی خداوندی گردانیدم
که خالق آسمانها و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستیدند و دین محمد و طریقه علی
ابن ابوطالب علیه السلام که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین
خود را از برای خدا خالص گردانیدم و منقاد او شده ام و بندگی جلی و خفی در پاهای شیطان را از خود

دور گردانیدم

دور گردانیدم نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه مخصوص از برای خداوندیست که پروردگار
عالمیان است و او را شریک نیست و چنین از جانب او مامور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جمله
مسلمانان و منقادان اویم و چون باین بارگاه چنین دعوای بزرگی کرد و شیطان دشمن این پادشاه
و راه زن این درگاهست و دشمنی که او را زننده محیلست که با ابو البشر در آمده و دشمنی کرده تا امروز با بنی آدم
این همه اغوا و فریب انداخته و چندین هزار لشکر از درون از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرون
از شیاطین انس و اتباع خود دارد و لشکر خود با او بر نمیتوان آمد پس باید که بخداوندی
این ملک درگاه او پناه برد تا دفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که در در خیمها و خانها میباشد
که هر که آشنای صاحب خانه است و بان خانه بسیار تردد مینماید او را متعرض نمیشود و چون بیگانه
تازه آید او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدا زند بهیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت
همچنین که شیطان سگ بیگانه گیر این درگهست با آشنا قدرت ستیزه ندارد و دوگسیرا که بنده
که مگر بمجلس قرب خداوندش فایز نشود دگی متعرض او نتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز
ازل او را از ایشان مایوس گردانیده که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستی که
بندگان خالص مرا تو برایشان سلطنت نداری بلی اگر دوری که قابل قرب باشد و خواهد
که بخانه مالک الملک در آید باید که بجناب او متوسل شود که بیمن اشاره لطف او را دور گرداند
اما بیگانههای که آشنایی نمی خواهند و راه آشنایی نمیطلبند کاری بایشان ندارد چنانکه خواهد میدارد
پس لهذا درین مقام خطر پناه بخداوند کعبه خود میبرد از مراد و میگوید که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجزم از شرّهم
از شر شیطان دور از رحمت الهی و رانده شده درگاه او پس شروع بعمل مینماید اما منور
خود را بمخاطبه نمیداند عاجزانه سخن میگوید و چون اعلای درجات کمال فنا و نیستی است
یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب ناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند

خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن و چون امر تمام از جمیع امور عظمت
میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی مینمایم باستعانه خداوندی که جامع جمیع کمالات و رحمت
نعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیمیت نعمتهای خاصه بر مؤمنان و چون اداب مجلس عظما اینست
که پیش از ذکر مطلب ستایشی مناسب آن بزرگ بجا آورند لهذا حق تعالی عز شانه تعلیم بندگان نموده
که چنین مراتب که نمایند و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد آورید و مکرر رحمت بستائید تا به تمام حکم و مبدا
که من خداوند روز جزا ام و حشر و قیامت اقرار کنید و چون عارف تفکر درین صفات کمال نمود به درجه شهود
و حضور که اعلای درجات معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب آید و او را مجلس مخاطبه و انس
راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنم و بس و درین آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده بان
معنی که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده که یعنی می باید که چون بمقام عبادت رسی چنان
عبادت کنی که گویا او را می بینی و با و خطاب مینمای پس چون دعوای عبادت کردن موهم این بود
که از من کاری میتوانست شد تدارکش فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانه میطلبیم
و بس و همچنین در مقام اداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف دارد و عبادت
خود را در میان عبادت دوستان خدا در می آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت
میکنیم که شاید عبادت او در میان عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند
چیز را بدرگاه او برند بعضی را رد کند و بعضی را قبول فرماید و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت
اینست و همچنین در مقام استعانه چون این دعوی بسیار عظیمست که از غیر او استعانه نجویم در هیچ
امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است می آورد و گویا بر زبان ایشان
سخن میگوید و خود را طفیل ایشان ساخته و الحال موافق اداب این باب صفا آنکست که چون بنعمتی
یا برحمتی فایز گردد دیگران را فراموش نکند و همه را با خود شریک کند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث
معتبره عموم در دعاها مطلوبست که هر دعای که کند جمیع مؤمنان را با خود شریک گرداند که باعث استجابت

دعا همیشه

عالم باین معنی اجماعی جمیع اهل ادیان است و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باین معنی قایل بوده اند و آیات
بسیار بر این معنی دلالت دارد و درین معنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل
ناقص خود میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بقول قدمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای
عناصر را قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنست
زیرا که ایشانرا اعتقاد اینست که هر چیز قدیم است عدم برو محالست و هیولای صورت افلاک را قدیم میدانند پس معاد
که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره
انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواضع بسیار میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید
و عبارت فاطر که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث عالم دارد زیرا که در لغت
فطر بمعنی اختراع کردن و از نو پیدا آوردن است و ایشان میگویند که هر چه که حادث است
مسبوق بماده است که قبل از این بوده باشد و تفصیل این سخن با این مقام گنجایش ندارد و اما چون
اصل پنجم در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر واحد که در اسماء الهی وارد شده بحسب معنی
نزدیک و فرد مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهر دو واجب است اصل اول یگانه بودن در الهیت
که در خداوندی شریک ندارد چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری
عیسی و مریم را شریک او میدانند و گبران بنور و ظلمت قایلند و این معنی کفر است و بطلان آن
در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده و عقل اهل علم حکم میکند که اینچنین نظامی باید بیک شخص
منسوب بوده باشد و اگر خداوند دیگر والعیاذ بالله می بود می بایست ما را از شناسایی خود
محروم نگرداند و چنانکه این خداوند پیغمبران او کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده مبایست
او نیز بفرستد و چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی اشاره فرموده با آنکه درین باب
اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا اند

اصل پنجم

اصل اول

بدانکه کمیّت اصل عام یگانه بودن در ذات و صفاتست بمعنی بسیط است و ابدا اجزا بهیچ نحو نیست و جزء بودن و قسمت
جزء خارجی و جزء ذهنی و جزء خارجی آنست که داخل در ماهیه شیئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد
از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل از برای سکنجبین و این چنین جزوی بر کل محمول
نمیشود و نمیتوان گفت که انسان دستست یا چشمست یا سکنجبین عسل است یا سرکه است چه جزوی بر کل محمول است
که داخل در ماهیه شیئی باشد و لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج و کل و لیکن عقل
تحلیل نماید آنرا باین دو جزء مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما
عقل ماهیه انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل لهذا میتوان گفت
که انسان حیوانست و انسان ناطقست و بدلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده و این هر دو قسم جزو در باب خدا محالست
و اگر نه احتیاج او لازم میآید و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی دوم یگانه بودن مشتمل
بر توحید صفاتست و آن نیز از عقاید باید دانست که خدا را صفات زایده بر ذات نیست چنانکه ممکنات متصف
صفتی میدارند و ذاتی بان صفت متصف میشود در انسان مثلا ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد که بان
متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند و بمحض قادر است تعددی که خدا او را ایجاد کرده و چنین است سایر صفات مسلّم
منفاتن جمیع صفات و چنانکه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند
و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او عین ذاتست و باصل ذات موجود است لهذا عدم او ممتنع است
و اگر صفات زایده داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و آن صفات نیز واجب الوجود و متعدد خواهد بود
چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام موسی و امام رضا صلوات الله بطرق متعدده منقولست که اول دین
معرفت حق تعالی است و کمال معرفت اقرار بیگانگی اوست و کمال توحید و اقرار او
نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که هر صفتی اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد
که غیر موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غیر صفت است و هر دو گواهی میدهند

و دوئی و ازلی

و دوئی و ازلی بودن با دوئی بودن منافات دارد زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و دو
واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند حدّی از برایش قرار خواهد
داد و کسی که از برای او حدّی قرار دهد او را بعدد در آورده است و دو جزو از برای او قرار
داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسی که بپرسد که خدا بچه کیفیت دارد صفت
زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست و کسی که بپرسد که خدا
در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی که بپرسد که بر روی
کجاست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم مکان کرده و این کفر است و کسی که بپرسد
که پس در کجا بست خدا را اختصاص بمکانی داده است و حال آنکه مکان در او اصلا ندارد و علم
و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده است و خداوند ما را چنین وصف نباید کرد و او برتر
از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باسانید معتبره و از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام منقولست که بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنه روز خطبه فرمودند مضمون بعضی از آن
اینست که حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه تعبیر استی و وجود او چیزی
از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقّل نمایند زیرا که محالست که او را شبیهی
و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند
برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه داشته
باشند و تبعّض در وی نمی باشد که تعدد در صفات او بهم رسد و دور است از آنکه
بر دوری مکان بلکه بکمال و تنزه و استیلا متمکّن است بر جمیع اشیا نه یا آنکه در میان
اشیا و ممزوج بانها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالمست بجمیع اشیا نیست
آلتی که بدون آن آلت علم نتوان داشت محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه او و معلوماتش

علم و سلطنت بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه به این معنی دارد که بود و بلکه تنها دلیل ازلیت وجود ذات
یعنی وجوب وجود و اگر گویند که هرگز برطرف نمی‌شود این معنی دارد که همیشه در زمان‌ها خواهد بود بلکه
تأویلش اینست که عدم بر وی محالست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود
که خداوند قدیم واحد است و احد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلقست احد المعنی است یعنی مختلفه
گشته در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق
میگویند که خدا می‌شنود بغیر آنچه با آن می‌بیند و می‌بیند بغیر آنچه با آن می‌شنود فرمود که دروغ میگویند
و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند می‌شنود بهمان چیزی که با آن می‌بیند و می‌بیند بهمان
چیزی که با آن می‌شنود یعنی همه بذاتست و عضو و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام علیه
السلام فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد با خدا و خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت
و تشیع ما بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بوده بذات
خود بی چیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار
و از حضرت منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از معنی
واحد پرسید مردم بر وی حمله کردند و اعتراض نمودند که مگر نمی‌بینی که حضرت در چه حال و قتال است [illegible]
خواطر چه سؤال از او می‌نمائی حضرت فرمود که او را بگذارید ما این قتال از برای او می‌کنیم که دیگران را اقرار بیکتائی خدا در آوریم
احوال که او می‌پرسد شما بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه میگوئی که خدا
واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محال است و دو معنی برای خدا ثابت است اما آن
دو معنی که روا نیست یکی آنکه گوئی خدا واحد است یعنی یکی است این دلالت برین میکند که
خدائی دیگر هست که ثانی است و این کفر است و اثبات شریک برای خدا است بمنزله قول نصاری است
که خدا را ثالث خدایان می‌گفتند و معنی دیگر آنکه گوئی واحد است از یک جنس همچنانکه میگویند

که زید واحد

که زید واحدیست از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع
اثبات مینماید و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات
و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانکه میگویند که فلان شخص یگانه دهر است و این معنی از برای
خدا ثابت است و معنی دیگر آنکه او واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود و نه در وجود خارجی و نه در وهم
و نه در عقل و نه در وهمی و خداوند چنین است و این معنی از برای او ثابت است و براین مضامین احادیث
بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و از صد هزار خطا یکی را د
و معنی حق راه برده اند ائمه تو در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آن را بیان کرده اند ولکن اکثرهم
لا یعقلون اصل ششم آنکه حق تعالی ابدیست و فنا و عدم بر وی محالست و بقای او غایتی ندارد و بیان این معنی سابقا
مذکور شد و کسی که توهم کند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند ماند پس این صفت بخدا
اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت است
و حالت و هیچ تغییر در ذات و صفت او نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدیلات است چنانکه منقولست که عبدالله بن ابی یعفور
از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الاخر گفت که اول را فهمیدم
بیان معنی آخر را بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و دیگر
زوالی در او راه می‌یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیأتی بهیأتی میگردد و از صفتی بصفتی
انتقال می‌نماید و نقصان و زیادتی بر آن کارگر میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه است و بوده
و اول است پیش از همه اشیا و آخر است و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود
چنانکه بر دیگران میشود مثل آدمی که یک مرتبه خاکست و یک مرتبه گوشت و خونست و یک مرتبه استخوان
پوسیده است و مانند خرما که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطب است و یک مرتبه تمر است پس
اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خداوند عالم بر خلاف اینهاست اصل هفتم این حدیث

اصل هفتم

موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه خدا آفریننده آسمان و زمین و جمیع چیزهاست که در آنهاست
از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا برخلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را
خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیه السلام خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی
این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که گفت بحضرت امام
رضا صلوات الله علیه گفتم و عرض نمودم که چه میفرمایید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دین خود را به پیغمبر تفویض نمود
و فرمود که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد در آن اخذ نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق
کردن و روزی دادن را باو نگذاشته بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیزهاست چنانچه
در قرآن مجید میفرماید که آن خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میمیراند شما را
پس زنده میگرداند آیا آن شریکهای که از برای خدا قایل میشوید هیچ یک از این کارها را میتوانند کرد
منزه و متعالیست خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده
است از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا میدانند
و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشته حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه
مشرکند هر که با ایشان همنشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا بهم پیوندی
کند یا دختری از ایشان بگیرد یا دختر بایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق
گفته ایشان نماید یا اعانت بکند به نیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهل بیت
بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی
دادن را با ائمه گذاشته او بتفویض قایل شده و هر که بتفویض قایل شود مشرک است و شریک از برای
خدا قایل شده و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مرویست که گفت که اختلاف در میان
شیعه بسیار واقع شده در آنکه آیا خدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند

که این محال

که این محالست و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جمعی گفتند که خدا ائمه
علیهم السلام را قادر گردانیده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق را آفریدند و روزی میدهند
پس رفتند بنزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر ع بود و عریضه درین باب نوشتند حضرت
در جواب نوشتند که بدرستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را قسمت مینماید زیرا که او جسم
نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلام
پس ایشان سؤال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان مینماید و خلق میکند و از او سؤال مینمایند و
بایشان مردم را روزی میدهد از جهت اجابت مسألت ایشان و تعظیم ایشان اصل ششم اصل ششم
بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها منفصل از یکدیگرند و کلفتی هر آسمان
پانصد ساله راهست و مابین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند
بعد از قول رسول ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه از اجسام
لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث درین باب متواتر است و بعض
قرآن برین دلالت دارد و تأویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکیه و طبایع و قوی چنانچه بعضی
از حکما کرده اند انکار ضروری دین است و کفر است و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمیباشد
و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند معتبر روایت
نموده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان
بزمین بیاید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او
و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب
بسیاری دوری مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و چگونه وصف توان نمود ملکی

که از مابین دو چشمش تا نرمه گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکنند و سید
منتهایند بیک بال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست و بعضی هست
که بر روی هوا ایستاده و زمین تا زانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را بگودی انگشت ابهامش
بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار
جاری خواهد گردید فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن سؤال نمودند از آنحضرت از کیفیت که
بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال
راهست و از هر حجابی راهست و حجاب دوم هفتاد حجابست که غلظت هر حجابی هفتاد هزار ملکند
که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است و دیگر حجابهای دیگر هست که کندگی هر حجابی
هفتاد هزار ساله راهست بعد از آن دیگر سرادقات جلالت و آن هفتاد سراپرده است
که در هر سراپرده هفتاد هزار ملک هست و ما بین هر دو سراپرده پانصد ساله راهست بعد از آن
سرادق عزت است و دیگر سرادق کبریاست و دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق قدس است دیگر
سرادق جبروت است و دیگر سرادق نور ابیض است و دیگر سرادق وحدانیت است و آن هفتاد
هزار ساله است در هفتاد هزار سال بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل ع را دید که ششصد هزار بال داشت و بر ساقش
مروارید بسیار بود مانند قطرهای که بر سبزه نشیند و پر کرده بود ما بین آسمان و زمین را
و فرمود که هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که بر زمین آید یک پای را ستا در آسمان هفتم بگذارد
و پای دیگر را در زمین هفتم و فرمود که خدا تعالی را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان
از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوندی که الفت داده

میانه برف و آتش

میانه برف و آتش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت بدار و فرمود که ملکی چند هست که ما بین نرمه گوشش تا چشمش
پانصد سال مسافت است به پرواز سریع و فرمود که ملائکه نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و نسیم عرش زنده شان
میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و بعضی تا قیامت در سجودند بعد از آن فرمود که حضرت رسول
فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می‌آیند
و طواف خانه کعبه میکنند و دیگر بر سر تربت حضرت رسول ص میروند و بر او سلام میکنند دیگر بروضه حضرت
امیر المؤمنین ع میروند و در آنجا میمانند چون سحر میشود باسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی‌آیند و از دیگر
هفتاد هزار دیگر می‌آیند و ابن بابویه بسند معتبر دیگر روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد ع پرسیدند
که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق آن خدای که جان من در دست قدرت اوست که ملائکه که خدا دارد
در آسمانها بیشترند از عدد ذرهای خاکست در زمین و در آسمان قدر جای پائی نیست مگر آنکه در آن محل ملکی
هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینمایند و در زمین درختی و کلوخی نیست مگر آنکه نزد آن ملکی هست
که موکل است بر آنکه احوال آنرا هر روز بخدا عرض مینماید با آنکه خدا از آن ملک اعلمست با حوال آن و هر
و هیچ یک از ملک نیستند مگر آنکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت و استغفار مینمایند برای
دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا مطلبند که عذاب را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که زینب عطاره یعنی
عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت
فرمود که من بعضی از آنها بیان کنم پس فرمود که این زمین و هر چه در روست و آنچه بر روی اوست
نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن
حضرت این آیه را خواندند که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفریده خدا هفت
آسمان را و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین با هر چه در میان آنها و بر روی آنهاست در میان

و مانند حلقه است در بیابان و آن خروس یکبال او در مشرق و یکبال او در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه است در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست مانند حلقه است در بیابانی و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه است در بیابانی و دریا و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه است در بیابانی و تمام نزد ثری مانند حلقه است در بیابانی اینست که خدا میفرماید که لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرٰى یعنی فرو میفرستد ثری را از آسمان از کوهها که در آسمانست از تگرگ یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه است در بیابانی و هم چنین شمرد تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در دست نزد دریای مکفوف که اهل زمین داشته اند آنرا مانند حلقه است در بیابانی و جمیع اینها نزد کوههای تگرگ مثل حلقه است در بیابانی پس این آیه را خواند وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ و اینها نزد حجب نور مثل حلقه است در بیابانی و این حجب هفتاد هزار حجابست که نور شدید او چشمها را کور میکند و مجموع اینها نزد هوایی که دلها حیران میکند مانند حلقه است در بیابانی پس این آیه خواند که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ یعنی کرسی و آسمانها و زمینها را فرو گرفته است و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه است در بیابانی پس این آیه را خواندند که الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى و فرمود که ملائکه عرش را باین عظمت باین قول بر میدارند که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فصل نهم در بیان معنی لطیف و خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق میکنند اول بر چیزی بسیار ریزه که بدیده در نیاید لطیف میگویند و این معنی در باره

کنایه از کرم خدا

کنایه از کرم خداست یعنی اجسام منزه است و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در می آید دوم لطیف میگویند و صانع امور لطیفه میخواهند چنانچه صانعی اگر چیزی بسیار ریزه است و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف میگویند و اطلاق بمعنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیوانات که بدیده در نمی آیند و قوی و مشاعری چند که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود سیم عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است چهارم لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق بسیار دوم فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیا و ابن بابویه ره روایت کرده است که حضرت علی ابن موسی الرضا ع بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیمست و قدیم بودن صفتی است که عاقلان را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند پیشتر از خدا یا همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خالق همه نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر پیش از چیزی باشد آن اول خواهد بود نه خالق بودن از دوم پس خدا اینکه خود را وصف نموده بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرموده که چون مردم با او محتاج شوند و مضطر شوند در هنگام اضطرار او را بآنها بخوانند پس خود را مسمی گردانید و سمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون غلات و تکذیب کننده گان اسماء الهی را اشنوند و از ما شنیده اند که میگوییم که هیچ چیز مثل خدا نیست و خلق در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض نمایند که چون میگویی که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسماء را بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات هستند و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان آنست که اگر چه اسم شریکست اما معنی مختلف چنانچه شخصی را

حمار نام میکنند و اسد نام میکنند و سگ را نام میکنند حال آنکه این مسمیات با مسمیات اول این اسماها مشابهتی ندارد
و هم چنین خداوند عالم خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثی که عارض او شود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد
از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین می باشد که اول جاهل می باشند و بعلم حادثی عالم میشوند و گاه آن
علم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشود و خدا را عالم مینامند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند
و جهل او محالست پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلفست و خداوند ما را سمیع مینامند
نه باعتبار جزئی که در او باشد که بآن چیزها را بشنود و بآن چیزها را نتواند دید چنانچه در مخلوقین
که بیک عضو میشنود و بیک عضو می بیند و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضوند و لیکن خدا بذات خود چیزهای
شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو و هم چنین در اسم البصیر پس اسم مشترکست و معنی مختلف و قائم
میگویند باین معنی که برپا استاده و لیکن قائمست یعنی حفظ کنند و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان قائم است
بامر فلان یعنی بر احوالش مطلعست و حافظ و نگاهدارنده اوست چنانچه فرموده است که من قائم و مطلعم بر هر نفسی
بآنچه میکند و قائم در لغت عرب بمعنی باقی هم آمده است و بمعنی بر خدا روا است یعنی و آن بر اور دو ایضا میگویند که فلان
بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت نماید و این معانی بر خدا روا است و در مخلوق قائم که میگویند یعنی بر پا استاده
پس یک لفظ بر هر دو معنی اطلاق نمایند و معنی مختلفست و هم چنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و ریزیست و در خداوند
عالمیان باین معنی است که محالست که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لطف عنی هذا الامر یعنی پی بردم
بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارتست از آنکه او را بحدی و اندازه و بتعریفی نمیتوان یافت و بهیچ صفتی
او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوقی آنست که از تجربه علمی آموخته باشد و در باب خدا آنست که بهمه جمیع
جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی برآمده باشد و بر خدا ظاهر است بمعنی
که غلبه بر جمیع اشیاء و همگی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب
شدم و معنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که وجودش از همه چیز ظاهر است و هیچ چیز از خدا ظاهرتر نمیباشد

که در هر چیز که نظر کنی

که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده مینمایی و آثار قدرتش بر تو آنقدر هست که تو را بس
و ظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند آنست که خود را بتوان دید یا ذاتش را بحدی توان شناخت
و این معنی بر خدا روا نیست در مخلوق امری را باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد
و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز
سرایت کرده است چنانچه عرب میگویند ابطنته یعنی باطن او را دریافتم و قاهر در مخلوق آنست که بسعی
و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و گاه هست که همان غالب مغلوب میشود و در خدا
باین معنی است که فاعل است و خالق جمیع اشیا است و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چیز
نسبت بایشان اراده نماید بعمل میاید و آنچه را میگوید بشو میشوند و آنچه فانی میکند پس
در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است و سایر اسماء الهی بر این
قیاس است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند چونکه خالق امور لطیفه است
از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و آنچه از و خوردتر است که از ریزگی بچشم در نمی آید و در هر نوع از اینها
ماده و نری خلق کرده است و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در
آنست خلق کرده و همه را تربیت میفرماید و روزی میدهد آنچه در قعر دریا و آنچه در پوست درختان خلق کرده
و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده و آنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت
بایشان داده و کیفیت پرستاری و تعلیم ایشان نموده و هر یکی را از مرکب دیگر بیان ساخته و هر یک را بزبان
نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر می فهمند و مطلبها فرزندان خود میفهمانند و ایشان را محبت فرزندان
داده که روزی از برای ایشان میبرند و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در
رنگ آمیزیهای ایشان کرده و اینها را در جانوری چند خلق کرده که از خوردی دیده نمیشود و در نمی یابند
و بلمس ایشان نتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع

انسان لطیف است و علم امور دقایق این اشیاست که بعضو و جوارح و بی آلت و بی
ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگهای ریخته و کمستان علم و جود را باین صنعتها آراسته اصل دهم
بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار
جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات ~~احاطه نموده و این معنی~~ کفر است بلکه خداوند عالم بجمیع اشیا بوده در ازل
الازال و بعد از وجود اشیا نیز علم او متبدل نمیشود و زیاده نمیگردد و این امر از آیات و اخبار بحد ضرورت رسیده
و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عامست بنسبت بجمیع ممکنات و قادر است که در یک
صد هزار مرتبه زیاده از برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید ولیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نموده
چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید ولیکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا
دو دست بیشتر نباشد و آنچه در بعضی حدیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده که خدا بر همه شیئی قادر
است دلالت بر این دارد که ممتنعات امری چند که محال اند شیئی نیستند و همچنین سرور واجب و ممکن شیئی
را اطلاق نمیتوان نمود و در ممتنعات قصور از جانب المحل است که چون محال قابل آن نیست
که وجود یابد تا آن تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد
بمحض اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام که حضرت موسی علیه السلام بکوه طور رفت و بمناجات خداوند مشغول شد و گفت خداوندا
خزانهای خود را بمن بنمای فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هر امری را که اراده نمایم میگویم که موجود
شو و آن شیئی موجود میشود و چون این ده اصل از اصول ضروری دین بود و اعتقاد بآنها لازم بود
و در اختلاف بسیار از اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال
بیان شد که شبهات ایشان شکوک و ضلالت از راه بدر نبرد و السلام علی من اتبع الهدی
الایمان بالنبوة و الاقرار بان الله تعالی ارسله الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله

باذنه و سراجا

باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از ذات و صفات و ایمان بآنها ایمان
بنبوت و اقرار نمودن باینکه حق تعالی مرا بکافه عالمیان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنند کسانی را که بشارت میدهم
ثوابهای غیر متناهی و مخالفت کنند کسانی را میترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او را
بفرمان او و بتوفیق او و چراغ نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم
بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمانست و بیان این امر درین مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود
فایده اول — ولیکن مجملی از آن در ضمن چند فایده تحریر مینماید فایده اول در بیان فرد مرتب وجود نبی و حسن تشریع خدائی بآن بدانکه چون
ظاهر است و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل نفعی از برای خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذات است
و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افراد قابله خلق را بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند خصوصا
انسان چنانچه سابق مذکور شد و آن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد کمالاتی زیاده دارد
و در عرض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف ممکناتست تا رتبه عمری و ابوبکری و ابو جهلی که اخس موجوداتند
و ظاهر است که این نوع انسانی تحصیل کمالات و رفع نقایص میشود شکی نیست که این نحو از کمال بدون تعلیم از جانب
که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعده و وعید مردم را بر خیرات
بدارد که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بدیهایند و امور قبیحه را از شهوات خود حسن
میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون وعده ثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل
انسان بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عمل و عقاب هر جرمی نمیکند پس باید شخصی که از جانب
حق سبحانه و تعالی مأمور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان از او
حاصل میگردد و این شخص را ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریت که بآن اعتبار میل و مؤانست
و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و انس با ایشان کند که سخن او در نفس انسان تأثیر نماید
و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمال است که بآن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب اقدس الهی

الهی بوده باشد که از جهة ثانی استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهة اول بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی
بخدمت حضرت صادق ع آمد و سؤالها نمود و بجوابهای آنحضرت بشرف اسلام فایز گردید و از جمله آن سؤال این بود
که بجهة دلیل اثبات انبیا و رسل می نمائید حضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست
و منزه است از صفات ما و از جمیع مخلوقات و آن صانع حکیمست و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است
و خلق او را نمی توان دید و لمس و حس و درک نمی آید و جسم نیست که با او روبرو و مکالمه و محاجه و گفتگو نمایند پس ثابت
شد که بروفق حکمت باید رسولان درمیان او و خلایق باشند که ایشانرا دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان
در آنست و منفعت ایشان و بقای نوع ایشانست و ترک آنها موجب فنای ایشان است پس ثابت شد که جمعی باید باشند
که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی فرمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران
و اوصیاء ایشان اند که برگزیدهای خدا اند از میان خلق که ایشانرا ادب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث
بحکمت ساخته و در اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نباشند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شریک باشند و از جانب خدا
مؤید باشند بدلایل و معجزات که اتیان آن دشوار است که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و پیس را شفا دادن و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی باشد که کمال علم و معجزه اش دلیل
حقیقت او است بر وحی الهی و حقیقت پیغمبریش و بدانکه حضرت در این حدیث اشاره بدلیل دیگر فرموده که چون
انسان مدنی بالطبع است و هر فردی بدیگری در امور معاش و معاد محتاج اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است
و آمیزشها باعث منازعات و مشاجرات میشود پس ناچار است ایشانرا از حاکمی که رفع منازعات ایشان
نماید بنحوی که حیف و میلی در حکم او نباشد اگرنه بزودی یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و این حاکم باید
از جانب خدا باشد والا مامون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات
احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات احکام نمیتواند نمود پس حاکم باید که مؤید
بوحی باشد **فایده دوم** بدانکه دلیل که عامهٔ ناس را بعلم به نبوت نبی بهم توانند رسانید آن — فایده دوم

معجزه است

معجزه است و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان
بمثل آن عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده را زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت
معجزه بر نبوت ظاهر است و هرگاه شخصی دعوی کند که من پیغمبر فرستاده خدایم و گواه بر حقیقت من آنست
که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری میکند و مطابق آنچه گفته بظهور آید و آن کار خارج از طاقت
بشر باشد علم بهم میرسد که آن پیغمبر خداست چنانچه هرگاه شخصی نزد اهل مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب
پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار بدارم و شاهد بر صدق من آنکه پادشاه آن روز سه مرتبه
می نشیند و میخیزد یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن آن شخص را نشنیده باشد چه
باشد از نزد الجماعت بی حجاب خواه پرده درمیان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از
پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم رسد که آن شخص راست میگوید و نیز اگر خدای تعالی معجزه را از
گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست و الا
چگونه عقل تجویز نماید که خداوند با نهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد
بظهور رساند چنانچه از دیدن معجزه علم به نبوت بهم میرسد همچنان ما را از تواتر وجود معجزه علمی بهم رسیده که بعد از
فایده سیم — دیدن هیچ زیاده نمی شود **فایده سیم** در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب
بدانکه معجزات ظاهرات و آیات باهرات آنحضرت فوق الحصر است و از جمله معجزات آنحضرت قرآن
مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآنرا بر طبق دعوای نبوت خود آورد
و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را با آنکه از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره
کوچکتر از سورهای قرآنی سوره بیاورند که در فصاحت و بلاغت مثل آن باشد و با وفور جماعت
و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت کفری که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند
آورد همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و باتیان امر اتیان نکردند با آنکه
در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب و اشعار بود چنانچه ابن نابغه

روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال کرد که چرا
خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و غیر آن فرستاد و عیسی را با طب فرستاد
و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خداوند عالمیان حضرت موسی را در زمانی مبعوث کرد که
بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه‌ای فرستاد که بآن امری که ایشان
در آن مهارت داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل کرد و ایشان عاجز شدند از برای آن بآن حجت را بر ایشان
تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که کوفتهای مزمن در میان مردم و علتهای عظیم در ابدان بهم رسیده بود و مردم بطب
بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند پس او را با معجزه‌ای فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن
که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر آنها تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث کرد که مدار اهل
آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و بلغاء ایشان همین صنعت سعی بود پس آنحضرت از کتاب الهی و
مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف شدند بعجز خود و حجت خدا بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت
که والله مثل تو عالمی در این زمان ندیدم بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه است فرمود که حجت خدا در این
زمان عقل است که بآن تمیز نمائی کسی را که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و کسی که دروغ
بر خدا گوید رد کنی ابن السکیت گفت که والله که جواب حق همین است و غیر آن از معجزات و خوارق
عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده‌اند و اکثر آنها بتواتر موسی بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن
به نزد آنحضرت و باز نمودن او بجای خود در کسی و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بحدی که
جمع سپاه و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست آنحضرت و سخن گفتن زهر آلوده گوسفند مسموم
که از زهر او خبر دادند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک و بر گردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین
و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از صاحبش با وجود چیزی نخواندن و از کسی تعلیم نگرفتن بسیاری
از احوال گذشته‌ها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون اختلاف و خللی و با این حال بر جمیع

حقایق مطلع بودن

حقایق مطلع بودن و از هیچ کس حجت در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سؤال عاجز از جواب نشدن
و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعل آمدن آن مثل فتح خیبر و مغلوب شدن مردم
و مفتوح گشتن شهر ایران فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیر المؤمنین ع با سپاه
عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهل بیت ع و وفات حضرت فاطمه و شهادت حضرت
امام حسین ع و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع
و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق
و راستی گفتار و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آنجناب هر عاقلی را
جزم بر حقیقت آنحضرت بهم رسد و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدس
او می‌داند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمی‌باشد و از اخبار و لغت آنحضرت در کتابهای انبیاء سابق
که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل می‌شود و در بیان معجزات آنجناب با راوی کتاب [illegible]
در این باب اکتفا می‌نمایم خبری در کتاب [illegible] الانشاء و سند [illegible] از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا
فرمود که پدرم موسی بن جعفر ع مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد ع بودم و من طفل خماسی بودم
فانهم هیچ شبر بود با پنج ساله بودم که جماعتی از یهود نزد من آمدند و گفتند که فرزند محمدی که پیغمبر این امت
و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی ایشان گفتند که ما در توریت خوانده‌ایم که خدا ابراهیم ع و فرزندان
او را در کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده و همچنین
چنین یافته‌ایم اولاد پیغمبر آنرا که خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمی‌نماید و بغیر ایشان نمی‌رسد
پس چرا از شما که نسل پیغمبرید بدر رفته و بدیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می‌بینیم و حرمت پیغمبر شما را
در امر شما مرعی نمی‌دارند و شما را [illegible] حضرت صادق ع گریان شد و گفت بلی
همیشه پیغمبران و اوصیای ایشان و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده‌اند و مباحث کشته شده‌اند و اهل باطل
غالب بوده‌اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او می‌باشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان

بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و متلقین الهی عالم العلوم ایشان میباشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه‌های
پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می‌باید باشند اما علوم شبابی این کسیده حضرت میفرمود که پیش بیا
ای موسی پس من نزدیک رفتم دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا تو او را القوی فرما
و نابید کن حضرت باری جل ذکره محمد و آل محمد و بیان کرده بود که گفت که آنچه میخواهید از و سؤال نمایید ایشان
گفتند که ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که چیزی نخوانده باشد و هنوز نیافته و بمرتبه علم نرسیده من گفتم بایشان که سؤال
نمایید از روی الفقه و فهمیدن و عنت ولی چرا انکار دارید گفتند که ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه حضرت موسی
گردانیده بود من گفتم نه عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون می‌آورد و جهان را از نور آن روشن
میساخت و ملخ و شپش و وزغ و خون را اسامی رفع عون کما انت و طور بر بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی
هر دو یکی است و دریا برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی کو پیغمبر شما چه آیتی و معجزه آورده بود گفتم
از دل ایشان این شد و ما و گرویدند گفتم آیات و معجزات بسیار است من پاره را شمارم گوش بدارید و حفظ
نمایید اول شنیده اید که جن و شیاطین پیش از بعثت آنحضرت بآسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها اول
بزمین می‌آوردند و بکاهنان میگفتند بعد از رسالت او ایشان را بتیر شهاب و ریختن ستاره‌ها راندند
و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد دوم سخن گفتن گرگ و گواهی دادن دوم
گرگ به پیغمبری آنحضرت اینکه در قصه ابو در که گذشت سیم آنکه اتفاق داشتند دوست و دشمن بر راستی لهجه و امانت سیم
و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در شستن کهولیت و پیری و او بهمه معروف بود
که نبود او در علوم و کمالات نیت چهارم بدانکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش چهارم
با عبد المطلب نزد او رفتند او از احوال آنحضرت از ایشان سؤال کرد و اوصاف آنحضرت را بایشان گفت که
با این اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو میشماری گفت
که نشان بعثت او نزدیک شده است و مسقط او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد پنجم آنکه چون پنجم
ابرهة بن یکسوم که پادشاه یمن بود فیلان را آورد که کعبه را خراب کند فیل از رعب آنحضرت عبد المطلب گفت

این خانه صاحبی دارد

این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد آنرا خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و ابن بعد از حرف
بن یزن و به برکت آنحضرت خدا ابابیل را بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک کرد و مکه و اهل مکه را نجات
ششم داد ششم آنکه ابوجهل سنگی برگرفت و بطلب آنحضرت بیرون آمد و دید که در پشت دیواری خوابیده خواست
هفتم که سنگ گران بر روی آنحضرت بزند از دست او چسبید و چند آنکه تلاش کرد نتوانست انداخت هفتم
آنکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی به نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان
از باب تمسخر آنحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در نزد کعبه نماز میکرد گفتند او را بگو که حق ترا از ابوجهل
بگیرد چون اعرابی بنزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود حضرت او را با خود برد و در خانه ابوجهل در را کوفت
ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت چکار داری حضرت گفت که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در عجب
حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی به نزد قریش آمد و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که شخص حق
از و گرفت قریش با بوجهل گفتند که حق اعرابی را بگفته محمد دادی گفت بلی گفتند ما شنیده‌ایم اعرابی میکردیم و تمسخر
ترا با او آنچه بداریم ابوجهل گفت که در را گشودم و گفت که حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری
مهیبی از نیش شتر دیدم که دهان باز کرده و رو بمن آورده میگوید بده و اگر میگفتم نه سرم را میکند
هشتم از بس ترس دادم هشتم آنکه قریش نضر بن الحرث و عقبة بن ابی معیط را به نزد یهودان مدینه
فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او
نشانی خواهد داشت چون بیامدند یهود گفتند که اوصاف او را با تفصیل کنید چون ذکر کردند پرسیدند
که از شما چه جماعت تابع او شدند گفتند مردم و فقرا تابع او گردیده‌اند یکی از علمای ایشان فریاد
برآورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را در تورات خوانده‌ایم که قوم او زیاده از دیگران با او
نهم دشمنی خواهند کرد نهم آنکه چون حضرت هجرت فرمودند سراقه بن جعشم گفت که خداوندا
دفع شر او از ما بکن در حال پای اسبش بزمین فرو رفت فریاد برآورد که ای محمد مرا رها کن
که من عهد کردم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصاحبت نکنم حضرت فرمود که خداوندا اگر

(دهم) راست میگوید آنحضرت را رها کن پس رها شد و برگشت و از آن عهد برگشت دهم آنکه عامر بن
الطفیل و زید بن قیس هر دو نیز در آنحضرت آمدند و عامر با زید گفت که چون نیز داد بیرون کنم من
او را مشغول سخن میسازم و تو شمشیر کار او را بساز چون بیامدند چندانکه عامر با آنحضرت
سخن گفت زید کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر زید را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی
(یازدهم) او گفت هر گاه اراده میکردم که بزنم بغیر از تو دیگری را نمیدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم یازدهم
آنکه روزی زید بن قیس و نصر بن الحارث با یکدیگر متفق شدند که غیبت آنحضرت کنند چون نزدیک آنحضرت
رسیدند حضرت متوجه زید شدند و فرمودند که بیاد داری آن روزی که با عامر آمدی و قصد کشتن
من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را یاد فرمود زید گفت والله که بغیر از من و عامر کسی از این
(دوازدهم) قصه خبر نداشت و کسی را خبر نکرده مگر ملک آسمان و شهادت گفت و مسلمان شد دوازدهم
آنکه گروهی از یهود آمدند نزد جدم جدم علی بن ابوطالب علیه السلام و گفتند که رخصت بگیر که ما
به نزد عمت در آئیم که سؤال چند از و داریم چون آنحضرت رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از
چه میخواهید من بنده از بندگان خدایم الخ من تعلیم نماید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل
شدند فرمود که میخواهید سؤال کنید یا من مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند تو بیان کن
حضرت فرمودند که آمده اید از احوال ذی القرنین سؤال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل
روم و پادشاه شد و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخرت را نیاکرد گفتند گواهی میدهیم
(سیزدهم) که چنین است سیزدهم آنکه وابصه ابن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و در خاطر گذرانید که از هر
گناه و ثوابی از او سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده که از نیکی و گناه سؤال کنی پس دست
بر سینه او زده فرمود که بر و نیکی آنچه ثابت کنی نفس تو بآن مطمئن شود و دلت گواهی بدهد
که آن حقست و در سینه حقیقت آن مستقر گردد و اثم و گناه آنست که در سینه اثبات گردد
و در دلت جولان کند و دلت بر حقیقت آن گواهی ندهد هر چند ترا فتوای دهند که خوبست

از آنکه چهاردهم

(چهاردهم) از آنکه چهاردهم آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و چون مطلب ایشان بعمل آمد حضرت
فرمود که خرماهای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت
نام آن خرماها همه فرمود ایشان گفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت
خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرمود گفتند مگر تو بلاد ما را و خانهای ما را
دیده حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشتند و من از اینجا دیدم پس یکی از ایشان برخواست
و گفت خالوی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود که
بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و گوسفندی پیری همراه داشتند حضرت گوشش را
در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد و بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که بگیرید این را که این
علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز این علامت در گوش اولاد او هست
(پانزدهم) و معروفست پانزدهم آنکه در سفری حضرت بر شتری گذشت که وامانده بود و حرکت نمیکرد آبی طلبید و مضمضه نمود
و در ظرفی کرد و در گلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که حلال و عامر و رفیق ایشان را بگیرد پس آن
(شانزدهم) هر سه سوار شتر شدند و بر همه شتران دیگر پیش میدوید شانزدهم آنکه در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد
او گفت که اگر پیغمبر است میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبید و گفت ناقه تو در فلان موضع است
(هفدهم) و مهارش بدرختی بند شده است رفت و گرفت هفدهم آنکه حضرت بر شتری گذشت آن شتر
پیش او آمد و سخن گفت حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند که با او بد رفتاری میکند حضرت
صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را به دیگری بفروش و براه افتاد و آن شتر بعقب و از پی
حضرت روان شد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میگوید که از برای من
صاحبی نیکو بهم رسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که این شتر را
(هیجدهم) خریداری نمای حضرت آنرا خرید و داشت تا جنگ صفین هیجدهم آنکه روزی حضرت در مسجد

نشسته بود شتری از در درآمد و همه جا دوید تا به نزد آنحضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه
کرد حضرت فرمود که میگوید صاحب من امروز میخواهد مرا از برای ولیمهٔ پسرش بکشد و از من استغاثه مینماید
که نگذارم او را بکشد شخصی از صحابه گفت که بلی شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمهٔ پسرش اراده کشتن
نوزدهم این دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود و از کشتنش درگذشت نوزدهم آنکه حضرت نفرین فرمود بر قبیلهٔ مضر
که خدا قحط بر ایشان مستولی ساز و ایشان مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و اظهار عجز و اعتراف
کردند که از تقصیر ایشان درگذرد و حضرت فرمود که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب گردانیدی اکنون
تقصیر ایشان درگذر و التماس مینمایم که بر ایشان بارانی نافعی و دلکشی و خوبی کنی که ضرر بایشان نرساند
هنوز حضرت در دعا بود که بارانی ریخت که عالم را گرفت و یک هفته بر ایشان بارید اهل مدینه
آمدند و گفتند یا رسول الله راههای ما بند شد و بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود
بیستم با ابر که بر حوالی بازار مدینه دور شو تا یکماه در حوالی مدینه می بارید بیستم آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت
عمه‌اش ابو طالب او را در سفر شام برد و در راه بحوالی دیر بحیرای راهب فرود آمد بحیرا علوم کتب آسمانی را
دیده است و کتب بسیار خوانده بود و در تورات و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان درین اوقات
برین مکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل
قافله را بضیافت طلبید در میان ایشان هر چند تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی باشد
که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده
باشد گفتند بلی طفل یتیمی هست که با ما نمانده است بحیرا انکار کرد و دید که حضرت خوابیده است و ابر
بر سر او سایه کرده بحیرا گفت که این یتیم را بطلبید که او در حقیقت مطلب من است آن پیغمبر بود واجب
التعظیم بوده است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر بالای آن آفتاب فلک نبوت
حرکت میکند و سایه می افکند پیش آمد و شرایط تعظیم و بندگی بتقدیم رسانید و

وهرگز کسی ازین نکته

و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمانست و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت
بسیار بیان نمود بعد از آن بقریش رسید از آنحضرت بسیار مهابت در دلشان نشست و زیاده تعظیم مینمودند چون
بمکه آمدند بنا بر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد به تزویج آنحضرت رغبت فرمود و او بزرگ زنان
قریش بود و رضا داد قریش و اکابر قریش همه به تزویج او میل کردند و ابا کردند و شرف مرا و صحبت آنحضرت
بیست یکم مشرف شد بیست یکم آنکه قبل از هجرت حضرت علی ابن ابوطالب را امر نمود که خدیجه را بگو طعامی مهیا کند و فرمود
که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلبید چون بیامدند فرمود
که بخورید و بسم الله بگوید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن
مشغول شدند و همگی سیر شدند ابو جهل گفت عجب سحری برای شما کرد طعام سه نفر چهل نفر را
سیر کرد از این سحر بالاتر نمی باشد حضرت تا امر فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم
بیست دوم و همان قدر طعام ایشان را سیر گردانید بیست دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و قدری ذرت گرفتم بیک درهم و به نزد حضرت فاطمه
علیها السلام آوردم فاطمه ذرت را نان پخت و گوشت را شوربا کرد و فرمود اگر پدرم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را میطلبیدی با یکدیگر میخوردیم چون بخدمت حضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود
و میفرمود که خداوندا پناه میبرم از گرسنگی عرض کردم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر
شده اگر میل میفرمائی برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون به نزد حضرت فاطمه
علیها السلام آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با گرده های نان
حاضر گردانید حضرت جامه بر روی نان پوشید و فرمود که خداوندا برکت ده طعام ما را
پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند
پس فرمود که از برای فرزندان و شوهرت حصه بگذار پس فرمود که خود تناول نما و برای همسایگان

همه حصه اند بست و بعد از انها همه تا چند روز از آن برکت نزد ما بود و از ان میخوردیم بیست و سیم
آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود و در آن وقت
بشر ابن البراء غایب در خدمت آنحضرت بود و از ان تناول کرد حضرت تناول نفرمودند
و فرمود که این گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده اند و بعد از زمانی بشر مرد و حضرت آن زن را
طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم اگر پادشاهست
کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد کرد دانستید که نخورد بیست و چهارم آنکه جابر بن
عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند و همه گرسنه
اند و حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی شکم مبارکش بپشت
چسپیده و آمدم بخانه و حال را بازن خود گفتم زن گفت که در خانه ما یک گوسفند هست و پاره
ذرت گوسفند را کشتم و گفتم ذرت را نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی دیگر را
مرق ساخت و بخدمت حضرت آمدم و عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام و میخواهم که تنها
بیاوری و هر کس را که خواهی با خود بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را
بسوی طعام خود دعوت مینماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و بزن گفت که عجب
فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن از جابر پرسید که ایشان را تو خواندی یا حضرت طلبید
جابر گفت حضرت طلبید ایشان را زن گفت که باک نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت
که چون حضرت تشریف آوردند فرمودند که قطعها را پهن کردیم در میان شارع و فرمود
که کاسها و ظرفها بهم رسانید فرمود که چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض نمودم فرمود
که یک جامه بر روی ظرفی که نانها در آنجاست و بر روی دیگ مرق و بر روی تنور بپوشانید
و از زیر جامه بدر آورید کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم و چندان که بیرون می

آوردیم کم نشد

آوردیم کم نشد تا آنکه سه هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه اش سیر شدند و هدیه
برای همسایگان فرستادند و چند روز دیگر طعام در ظرفها داشتند بیست و پنجم آنکه سعد بن عباده پیش که بخدمت آنحضرت
آمد و حضرت صایم بودند آنحضرت را با حضرت علی علیه السلام دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام را تناول فرمودند
حضرت فرمودند که بخورد طعام تو را ابرار و در خانه تو افطار نمودند روزه داران سعد طعام تو را ابرار و نیکان خوردند و روزه داران
افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند سعد الاغی برای حضرت حاضر کرد با نمد
و قطیفه بر روی آن انداختند و از حضرت التماس نمودند که سوار شوند ان الاغ کند رو بد راه
و لنگنده بود چون حضرت سوار شدند ببرکت آنحضرت الاغ چنان رهوار و خوش رفتار شده بود که هیچ اسبی
باو نمیرسید بیست و ششم آنکه آنحضرت از حدیبیه مراجعت میفرمود در راه بآبی رسیدند ضعیف بقدر آنکه یک
یک سوار یا دو سوار سیر آب شوند حضرت فرمودند که هر که پیش از ما بآب برسد آب نگیرد و چون حضرت
بر سر آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند و آب مضمضه را بآن چاه ریختند آب آن چاه بجوشید
که همگی سیراب شدند و مشکها پر آب کردند و مطهره و ظرفها را پر ساختند و وضو ساختند و بردند
بیست و هفتم خبرهای که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت واقع شد بیست و هشتم
آنکه در صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب آنحضرت کردند
حضرت فرمود که بقافله فلان گذشتم که از فلان جا می آوردند و حیوانات ایشان چنین بود و در فلان
محل ایشان را ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز هنگام طلوع آفتاب
از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتری گندم گون خواهد بود چون آن
روز شد همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده
بود بظهور رسید بیست و نهم آنکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر
صحابه غالب شد و همگی بخدمت حضرت آمدند و گفتند الماءَ الماءَ یا رسولَ الله آنحضرت با ابوهریره گفت

هیچ آب با خود داری گفت بقدر قدحی در مطهره من مانده است فرمود که او را بیاورد در میان نهاد
و دعا فرمود و در روایت دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتانش جاری
شد و فرمود که هر که آب میخواهد بیاید و آنقدر آب جاری شد که جمیع سیراب شدند و مشکهای خود را
پر کردند پس چون همه سیراب شدند خود تناول فرمودند و با بوهریره آب داد سی ام آنکه جابر
عبدالله بن رواحه انصاری را دیدیم در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند که چه چیز است
گفت این خرماها را برای برادرم عبدالله میبرم فرمود که بنزد من آور آوردند و نطعها طلبیدند و
خرماها را بر روی آن پهن کردند و جامه بر روی آنها پوشیدند و متوجه کار شدند نطعها پر از خرما شده بود
صحابه را طلبیدند و هر یک آنچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و آنچه ماند بآن زن عطا فرمودند
سی و یکم آنکه در سفری بودند و صحابه بسیار گرسنه شدند فرمود که هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد
چند نفر آوردند مجموع بقدر یک صاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و این یک صاع توشه را بر روی نطعها
ریختند و بجامها مستور گردانیدند و دعا فرمودند خدایا آنقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که
همگی توشه برداشتند سی و دوم آنکه در بعضی سفرها در خدمت پیغمبر بودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله
چاهی داریم که در هنگام وفور آب بر سر آن چاه اجتماع مینماییم و لیکن کم میشود و بر آبهای دیگر که بر حوالی
ماست متفرق میشویم و آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع شده اند از رفتن بر سر آن آبها دعا کن
که آب ما زیاده شود حضرت آب دهن در چاه ایشان انداخت چندان آب ایشان زیاده شد
که عمق آن را نمیدانستند چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاه انداخت که آبش زیاد
شود بخوشید و چاه خشک شد سی و سیم آنکه چون حضرت دعا فرمود که زبان اسماعیل ابن جعفر را
رها کند رها کرد و تیری از جعبه بیرون آورد و نشانه بآنحضرت داد و التماس نمود که چون بلشکریان من رسید
این تیر را نشانه بایشان بدهد و آنچه احتیاج باشد از مطعومات از ایشان بگیرید چون حضرت

بلشکریان رسیدند

بلشکریان رسیدند بزی بهدیه آوردند که آبستن نبود و شیر نداشت حضرت دست مبارک بر پستان آن
بز مالیدند فی الحال حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندانکه تمام ظرفها را پر کردند سی و چهارم آنکه جماعتی
شنیدند که او را آدم تبرک میگفتند مشکی نزد آنحضرت آوردند که اندکی روغنی در آن بود حضرت بالای آن دعا
فرمودند و دعا فرمودند برای آن زن قدری رها کردند تا آن زن زنده بود روغن از مشک بیرون میآورد و
تمام نمیشد سی و پنجم آنکه چون سوره تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیل زن او سنگی بر گرفت و طلب حضرت
بیرون آمد چون پیدا شد ابوبکر بحضرت گفت یا رسول الله ام جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد و میخواهد که بر تو
زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت پرسید که کجاست ابوبکر گفت
که خدا کجا خواهد میدانم او گفت اگر او را میدیدم این سنگ را بر دهانش میزدم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من شاعرم
و او را هجو میتوانم کرد چون او برگشت ابوبکر گفت که چون بود که ترا حاضر بود و او ترا ندید حضرت فرمود که خدا
میان من و او حجابی مقرر ساخته که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از معجزات کتابیست که گواه بر حقیقت همه
و جمیع کتابها که نازل شده است و عقلهای متفکران در کمال او حیران است معجزات بسیار دیگر اگر ذکر کنم بطول می انجامد
آن یهودان گفتند که ما چه دانیم که آنچه از معجزات که بیان کردی راست است حضرت امام موسی ع گفت که ما چه دانیم که
شما از معجزات حضرت موسی ع که ذکر میکنید چه میدانید گفتند که بنقل متواتر گویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت
فرمود که پس در اینجا نیز بدانید حقیقت اینها را از خبر دادن طفلی که از حلقها ذکر فرموده و بعلم الهی دانسته و اصل
خبر دادن او گواه حقیقت ایشان گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد پیغمبر فرستاده اوست و اوصیای
بعد او امامان و حجتهای خدا اند بر خلق آنگاه حضرت صادق علیه السلام بر خواست و پیشانی نورانی حضرت
ع را ببوسید و فرمود که تویی امام و حجت خدا بعد از من پس جمیع آن گروه را خلعت داد و نوازش نمود و زرها
عطا فرمود و بسلام کامل بر گشتند بدانکه اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد در احوال و اطوار آنحضرت
و اهل بیت او ع نظر نماید میداند که ایشان صادق و حقیقت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث

ایشان معجزه کاملیست برای حقیقت ایشان و همچنانکه از فیض ایشان شیعیان میرسد و به توسل بجناب ایشان
بمطالب ایشان حاصل میگردد و ابواب فیض و برکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد بلی روشنی آفتاب بسیار
شد دیده‌های معیوب را کور میگرداند زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشان است که دیده جمعی را نابینا کرده است
دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از اولاد ایشان دلیلند بر حقیقت حق و امامت
و نبی ائمه اعتراف است که بر وجوب حق و حجیت الحجه و کمال علم و کمال قدرت او و جمیع کمالات او صلوات الله علیهم
فایده چهارم — اجمعین الی یوم الدین فایده چهارم باید دانست که پیغمبر ما بنص قرآن بر کافه عالمیان پیغمبر است از جمیع آدمیان و جنیان
و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نباشد و آنحضرت و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر
معصوم و منزه‌اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران آنحضرت تا حضرت آدم ع همه بزرگواران
و انبیا و اوصیا بوده‌اند و از کفر و شرک مبرا بوده‌اند و در عصر خود بوده‌اند و مادران آنحضرت تا حوا همه مطهر از
زنا و بدیها بوده‌اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده‌اند از خبرها که مستلزم گناه است بآنجناب یا بعضی از
پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرک به پدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت و بهتان
و چون خلیفه‌های ثلاثه ایشان بانواع کفر و فسق و معاصی آلوده بودند از برای آنکه قباحت آنها در نظرها سبک نماید بهتان بر
پیغمبران و ائمه و اوصیا و خطاها نسبت داده‌اند و بعضی از منافقان یهود در میان مسلمانان بودند که خبرها از کتب خود
که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت باینها منتهی میشود لهذا این حقیر
مجلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته‌ام که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت ع بما رسیده مضبوط
کرده و انشاء الله در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نماید که تواریخ اهل سنت و یهود
و خطاها که نسبت به پیغمبران عالیشان داده‌اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب
فایده پنجم — که مذکور شد با سایر اوصاف آنحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوضاع امام بیان خواهد شد فایده پنجم
در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت ابن بابویه رحمه الله باسناد معتبر روایت کرده است از حضرت

امام الجن والانس ع

امام الجن والانس علی بن موسی الرضا ع از آبای کرام خود که حضرت امام حسن ع فرمود که از هند بن
ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه ص و هند وصاف آنحضرت بود و بسیار بیان اوصاف
وصلابت هم — و شمایل آنحضرت مینمود گفت که رسول خدا ص عظیم الشأن بود و در نظرها بزرگی ایشان در دلها و سینه‌ها
جا کرده بود در روی مبارک آنحضرت نور میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بود نه بسیار
بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک ایشان بزرگ بود و موی سر ایشان نه پیچیده و نه فروهشته بود که موجب زینت
و اگر نه بدرازی بسیار بلند میشد و گاهی شانه میکردند که محل فرق گشاده باشد و غالب اوقات آن قدر نبود در بلندی
که از نرمی گوش برسد و چون در میان عرب درازی موی سر زیاد شده بود بسیار بلند میکردند در غیر حج و عمره موی سر را
زیرا که میباید که نبی و امام کاری نکنند که در نظرها ناپسندیده نماید و رنگ مبارک ایشان سفید بسیار نورانی بود و موی
چند جعد بهم پیچیده که از رنگ گندم گون پیشانی بود و ابروهای آنحضرت بلند و مقوس بود و نازک کشیده و تمام
شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای آنحضرت پیوسته بوده
و آنچه در این حدیث است مشهورتر است و در میان دو ابروی ایشان رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید
و بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و میانش اندکی برآمدگی داشت و نوری از آن ساطع بود و ریش آنحضرت
انبوه بود و تنگ در رخسار آنحضرت برآمدگی نبود و هموار بود و دهانش بسیار کوچک نبود و دندان
و دندانهای مبارک ایشان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی نازکی از میان سینه ایشان روئیده بود
و تا ناف میرسید مانند خطی که کشیده و گردن مبارک ایشان شبیه بود بگردن صورتی که از نقره ساخته و جلا داده باشند
و وسط بود — در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اعضای ترکیب بدن ایشان معتدل و متناسب بود و بسیار تنومند و بسیار لاغر نبود و شکم
با سینه برابر بود و میان شانه‌ها گشاده بود و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود و بدن مبارک ایشان در نهایت
صفا و سفید و نورانی بود و بغیر از خطی از مو که در میان سینه ایشان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بازوها و کتفهای
ایشان مو روئیده بود و کف دست مبارک ایشان وسیع و پهن بود و کفهای ایشان پرگوشت بود

و نزد عرب دست درشت بسیار پسندیده است و پاهای ایشان نیز ضخیم بود و انگشتان ایشان کشیده و بلند بود و ما
و ساعد و ساق مبارک ایشان صاف بی‌گره و ناهمواری نداشت و کف پاهای شریف ایشان میانه بود نه بسیار
گود بود نه بسیار هموار انگشتهای ایشان در نهایت نرمی و همواری بود که اگر آبی بر آن میریختند هیچ
بر روی نمی‌ایستاد و چون راه میرفتند بروش متکبران و زنان پاها بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوت
اما نه بالا میرفتند نه بمیرفتند و گردن نمیکشیدند و هنگام راه رفتن بلکه سر مبارک را پیش می‌افکندند مانند
کسی که از بلندی بزیر آید و اگر با کسی سخن میگفتند بروش متکبران بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه به تمام
بدن برمیگشتند و متوجه او میشدند و نظر آنحضرت غالب اوقات بسوی زمین بود بسوی مردم کم نظر میکردند و دائما
کم نظر میکردند از روی حیا و چون بکسی نظر میفرمودند چشم نمیگشودند که به تمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر
میفرمودند و هر کرا میدیدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از صفت سخن گفتن چه در امر بسیار
گفت که آنجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول الفکر بودند راحتی برای خود نمی‌پسندیدند بی
و عبث سخن نمیفرمودند بسیار اوقات سخن نمیگفتند بلکه دهان را از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در
کلامهای اندک معانی بسیار مندرج بود و کلام ایشان فصل کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود زیاده
و لغو در کلام ایشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش بودند غلظت و خشونت هرگز
نمیکردند و کسی را حقیر نمیشمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم میشمردند اگرچه اندک باشد و هیچ چیز
از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند ولیکن مطعومات را مدح بسیار هم نمیکردند و هرگز برای امور دنیا غضب نمیفرمودند
و از کسی آزرده نمیشدند اما چون حقی میرسیدند دوست و دشمن نمیدانستند و از برای خدا غضب میفرمودند و هیچ چیز تاب
مقاومت نمیکرد و ایستادگی میفرمودند تا حق را بمقرش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند بکف تمام دست
اشاره میفرمودند نه با انگشت و بعضی گفته‌اند که تا فرق شود میانه اشاره که در هنگام دشنام‌ها
میکردند و اشارها دیگر در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند و در امری که از برای

خدا آنحضرت

٤٩

خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی رو میداد نظر بزیر می‌افکندند
که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا ظاهر
ولیکن همین مقدار میبود که دندانهای نورانی ایشان مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین ع
فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول ص در خانه به چه نحو سلوک میفرمودند که اوقات را در خانه
سه قسمت مینمودند یک جزو را برای عبادت خدا میساختند و یک جزو را صرف اهل و زنان میکردند و یک جزو را
راحت خود میگذاشتند و آن جزوی که برای راحت خود گذاشته بودند صرف مردم میفرمودند
و اصحاب خواص و عوام عمر بر آن صرف میفرمودند که سؤالات و مطالب عرض میکردند و در هنگامی
که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم میداشتند
و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت و در حاجت ایشان
مشغول حاجت ایشان میشدند و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند
و میفرمودند که حاضران آنچه از من میشنوند بغایبان برسانند و اگر کسی بمن حاجتی
داشته باشد و نتواند رسانید شما حاجت او را بمن رسانید بدرستی که هر که بصاحب
سلطنت برساند حاجت کسی را که قدرت برسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت
قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر از احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه نزد او
می‌آمدند طلب کننده علم بودند و چون بیرون میرفتند دلیل مردم بودند و آنچه از ایشان شنیده بودند میرسانیدند
بدیگران میرسانیدند پرسیدم که در بیرون آداب آنحضرت چگونه بود فرمود که حضرت زبان از مردم نگاه میداشتند و سخن نمیفرمودند
مگر چیزی که نافع باشد و با مردم الفت میفرمودند و ایشان را از خود نفرت نمیدادند و بزرگ هر قومی را
گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان
در حذر میبودند ولیکن خلق و خوشخوئی و لطف خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و حسب

خوی اصحاب پیغمبر بودند و احوال ایشان میپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان می پرسیدند
آنچه از احوال بد ایشان مطلع میشدند ایشانرا منع میفرمودند و قبایح اند کار ایشان میفهمانیدند
و کارهای نیک ایشانرا تحسین میفرمودند و پیوسته احوال ایشان بر یک نسق بود و اختلاف در اقوال
و اطوار ایشان نبود هرگز غافل نمی شدند که باعث غفلت دیگران شوند یا از حق برگردند و در باب حق
تقصیر نمینمودند و از حق تجاوز نمی کردند و جمعی که نزد آنحضرت بودند کسانی بهترین بودند و گرامی ترین ایشان
که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش نزد آنحضرت عظیمتر بود که مواسات و معاونت
مؤمنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجلس فرمود که در مجلسی نمی نشستند و برنمیخاستند
مگر بیاد خدا و مکان مخصوص برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در آنجا نشینند هر جا که اتفاق می افتاد
می نشستند و نهی میفرمودند از این که در مجلس مردم برای خود جای قرار دهند و اگر بمجلس وارد میشدند در آخر
مجلس می نشستند و مردم را باین امر میفرمودند که بلاش بالانشینی نکنند و حق هر یک از اهل مجلس را
نوازش میفرمودند بحدی که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامی تر از دیگرانند و با هر کس که می
نشستند برنمیخاستند تا رفیق او برخیزد و کسی که از آنجناب سؤال مینمودند برنمیگشت مگر آنکه
حاجت او را برآورده بودند یا بعذری او را راضی کرده بودند خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود و همگی مانند فرزند
مهربان بودند همه در حق نزد او مساوی بودند و مجلس آنحضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و صداها
در آن مجلس بلند نمی شد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمی شد و بدی در آن مجلس اگر واقع شود مذکور نمی شد
زیرا که بدی بد نبود و همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میداشتند و با تقوی
و تواضع و شکستگی سر میکردند پیرانرا تعظیم میکردند و خوردانرا رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود
او را بر خود اختیار میکردند که اول او سؤال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم
از سلوک آنحضرت با اهل مجلس چگونه بود فرمود که با همگی خوش روی و خوش خو و نرم خلق بود و کسی

در پهلوی آنحضرت

در پهلوی آنحضرت آزاری نمیدید و درشت و تندخوی نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند
و کلمه بدی از ایشان صادر نمی شد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی کسی نمیکردند اگر میدیدند فعل
میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مأیوس نبود و هیچ امیدواری از آنجناب ناامید نمی شد و سه چیز
از خود دور کرده بودند جدال نمینمودند و بسیار حرف نمیفرمودند و کاری که فایده نداشته باشد متعرض آن
نمیشدند و سه چیز از امور مردم ترک کرده بودند کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکردند و در پی
مردم را نمیرفتند و سخن نمیفرمودند مگر کلام که در آن امید ثوابی داشته باشند و چون شروع بسخن میفرمودند
و اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سرها بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سرشان نشسته و آن
مشتهیست در میان عرب از بسیاری سکوت حرکت نمیکردند و چون ساکت میشدند ایشان سخن
میگفتند در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و بایشان در خنده و تعجب موا
فقت مینمودند و اگر غریبی می آمد خلاف آداب او را عفو میفرمودند و اگر بی ادبانه حرف میگفتند از او میگذرانیدند و
وصیت بصبر میفرمودند و اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنید و مدح و ثنا قبول نمیفرمودند از مداحان
مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام میکرد مگر آنکه از حد
تجاوز میکرد و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخاستند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمود
که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشت گوی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه
از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاطفت به هر یک را ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن بسخن
ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یک مرتبه بدارند یا بتفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آنحضرت حلم را با صبر
جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشانرا از جا بدر نمی آورد و از هیچ ناخوشی بطیش نمی آمدند و چهار خصلت در آنحضرت
مجتمع شده بود کارهای خیر را اداوت میفرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترک میفرمودند که مردم
نیز ترک کنند و رای خود را الکا میفرمودند در چیزی که صلاح امت در آن بود و قیام بامری می نمودند که خیر دنیا و آخرت

ایشان را در ان میدیدند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که در رسول
خدا ص سه صفت بود که در هیچ کس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت تا دو روز
یا سه روز بعد از ان هر که میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست که حضرت از این راه عبور فرموده و بهیچ
سنگی و درختی نمیگذشت مگر آنکه آنحضرت را سجده و تعظیم میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت
کرده که چون حضرت رسالت پناه ص در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند
ماه و در اخبار دیگر وارد شده است که شبهای تار که حضرت در کوچها عبور میفرمودند نور چهره مبارکش
مانند ماه شب چهارده ساطع بود و بر در و دیوار می تابید مانند ماه تاب و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع
وارد است که آنحضرت در هر مجلس که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود که
مردم میدیدند و منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل خانه
او شدند بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافت و عرق مبارک آنحضرت را میگرفتند و داخل بوهای
خوش میکردند و هیچ خوشبوئی تاب آن نمی آورد و در هر ظرف که مضمضه میفرمودند بمنزله مشک خوش بو میشد
و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانکه از پیش رو میدید و در خواب و بیداری
نیک بخوبی می شنیدند و در بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میگشودند نورش بر نور آفتاب زیادتی
میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندیده بود و زمین فرو میبرد و بر چهارپایی که سوار میشدند هرگز پیر
نمی شد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت برای آنحضرت سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر بدن
آنحضرت نمی نشست و عنایت آنحضرت بنگاه در دلها تاثیر میکرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هرگز
آنحضرت نان گندم تناول نفرموده و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا رفت
زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره از او نماند با آنکه علم مسخر او شده بود و غنیمتهای
عظیم از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت میفرمود

و شب سائل می آمد و سوال

و شب سایل می آمد و سوال میکرد میفرمود که نزد اهل بیت محمد امشب یک صاع جو و یک صاع گندم
و یک درهم و یک دینار نیست و منقولست که بر الاغ بی پالان سوار میشدند و نعلین خود را بدست
مبارک خود پینه میکردند و بر اطفال سلام میکردند و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند
که بروش بندگان می نشینیم و بروش بندگان طعام میخوریم و کدام بنده از ما بنده تر است بسوی
خدا و اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکار میخواندند اجابت میفرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند
و متابعت جنازهای ایشان میفرمودند و باسانید معتبره منقولست که ملکی از جانب خداوند عالمیان بنزد آنحضرت
آمد و گفت خدا سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را برای تو طلا میکنم پس سر بسوی آسمان بلند کرد
و فرمود خداوندا میخواهم که یک روز سیر باشم و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم و خواهش نمایم
که این رساله بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت مختصر میگردد و اگر نه بلکه این رساله بلکه کتابهای بسیار
از عهده ذکر صد هزار یک اوصاف آنجناب بیرون نمی آید ثم حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت محبت اهل بیت منست که خدا از ایشان هر پلیدی
را دور گردانیده ایشان معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده و بتحقیق
درین حدیث حضرت اشاره فرموده اند بانکه آیه تطهیر در شان اهل بیت ص نازل شده و این آیه
یکی از دلایل عصمت و امامت ایشان است و در کتب ارباب تفاسیر این امور مذکور است ما بعضی از احادیث آنرا
در ضمن چند تنویر بسبیل اجمال انشاء الله مذکور میسازیم تنویر اول در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و آنکه تنویر اول
امام از جانب خدا باید منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست از ولایت و صاحب اختیار بودن
در دین و دنیای امت بنیابت حضرت رسول ص و در ضمن دلایل بر وجوب وجود امام ظاهر شد که صلاح
نفس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمتی و رئیس میسر نمیشود و حضرت
حضرت امام رضا ع در حدیث فضل ابن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را امر بچند

تکلیف فرموده که ایشان از آن حدود تعدّی نکنند که موجب فساد ایشانست پس ناچار است که برای ایشان
امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدّی کردن و از ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین
شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را از برای مفسدهٔ که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد
چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیّمی و امامی بر ایشان مقرر فرمود
که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه
ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل نیافتیم که بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی بوده
پس چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد
و با دشمنان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت
جمعه و جماعت در میان ایشان نماید و دفع شرّ ظالم از مظلوم بکند و ایضاً اگر امامی در میان
مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملّت مندرس شود و دین بر طرف شده و احکام الهی
متغیر و مبدل شود و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها
در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق را می بینیم چنانکه همگی ناقص اند و در طبایع و رایهای ایشان اختلاف بسیار است
و هر یک بخواهش خود رایی اختیار نمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل شود و بسند
معتبره منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام
ابن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت فرمود که ای هشام گفت لبیک یابن رسول الله
فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی و عمرو از علمای اهل سنت بود هشام
گفت که فدای تو گردم من حیا میکنم و زبان من یارای آن ندارد که در حضور چنین بیان کنم حضرت فرمود
که آنچه ما شما را امر میکنیم می باید اطاعت کنید هشام گفت که من آوازهٔ عمرو بن عبید را شنیدم که در مسجد بصره
افاده میکند ببصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم بمسجد در آمدم دیدم که او نشسته و حلقه بزرگ

در گرد او نشسته و او

در گرد او نشسته و او دو جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا کرده و مردم از او سؤال میکنند
داخل مجلس شدم و بدو زانو در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمایی
که از تو سؤال بکنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤالیست که میکنی گفتم سؤال
من چنین است و جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه سؤال تو احمقانه است باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت
آری گفتم با آن چه چیز را می بینی گفت شخصها را با آن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو
می آید گفت بوها را با آن میشنوم گفتم که دهان داری گفت آری گفتم بچه کار تو می آید گفت مزه چیزها را
با آن مییابم گفتم زبان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت با آن سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت
بلی گفتم با آن چکار میکنی گفت صداها را می شنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار میآید گفت
چیزها را با آن برمیگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میآید گفت با آن تمیز میکنم میان
میان چیزهای که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت
نه گفتم چرا این اعضا را با آن احتیاج است با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند
که این جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند پس گردانیده شده
رجوع بقلب میکنند و او را حاکم میسازند که آنچه معلومست تشخیص میسازد و شک را زایل میگرداند گفتم
پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس
ناچار است دل والا امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان بعدل و انصاف بده که خدا اعضا
و جوارح ترا نگذاشت تا امامی از برای ایشان مقرر فرموده که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکند و آنچه
در او شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و تحیر گذاشته و شک و اختلاف کنند و امامی از برای ایشان
مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند و رفع حیرت ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از آن ملتفت شده گفت تو هشام
نیستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجایی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته تو هشامی و برخواست

در بر گرفت و بجای خود نشاند و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود و گفت ای هشام این سخن را
از که آموختی گفت یابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله آنچه تو ملهم شده در صحف
ابراهیم و موسی نوشته است و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان
و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان مائیم امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها
امان اهل آسمانند و مائیم آنجماعت که به برکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد و از افتادن بر زمین نگاه میدارد و به برکت ما زمین
و اهل زمین را از اینکه با آب فرو نروند به برکت ما باران را بر زمین منتشر سازد از آسمان و نشف عطای رحمت را
بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها را از زمین بیرون میآورد و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد
و اهل زمین فرو روند پس فرمود که روزی که خدا آدم را خلق فرموده هرگز زمین خالی از حجتی و خلیفه نبوده از پیغمبر
و مشهور بوده یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نبوده و نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر نه این بود
عبادت خدا در زمین نمیشد راوی میگوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفعی میبرند فرمود که مانند
انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردم را چه احتیاج
به پیغمبر و امامست فرمود که از برای آنکه عالم بصلاح خود باقی بماند زیرا که حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین
تا پیغمبر و امام در میان ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا ایشانرا عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان
ایشان هستی و پیغمبر فرمود که ستارها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند پس چون ستارهای
آسمان برطرف شود قیامت اهل زمین بر پا شود و مراد باهل بیت آنجماعتند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان
اطاعت نمائید خدا و رسول خدا را و صاحبان امر را از ایشان و صاحبان امر معصومان و مطهران از جمیع گناهانند
که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفقند و مسددند و به برکت ایشان خدا بندگان را
روزی میدهد و بمیمنت ایشان شهرها معمور است و بر ایشان باران از آسمان میبارد و از زمین گیاه
میرویاند و بایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را از ایشان باز میدارد و هرگز از ایشان جدا نمیشوند

وهرگز از روح القدس

و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از ایشان جدا نمیشود و ایشان هرگز از قرآن
جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد ایشانست و معنی قرآنرا ایشان میدانند
و عمل بجمیع قرآن ایشان مینمایند و بعمل میآورند و متواتره این مضمون از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر
از آنحضرت منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود و بسند
معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را
نگذاشتم مگر اینکه در روی زمین عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت مرا بخلق من بنمایاند و از میان پیغمبری تا پیغمبر
دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را
بسوی من هدایت نماید و عارف بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را
هدایت کند و حجت بر ابرار باشد و شقاوتمندان تمام میکند و ایضا از آنحضرت بسند معتبر منقولست که فرمود که هرگز زمین
خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند و اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد و منتشر شود میان
و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم مینماید و این اخبار معتبره منبهاتند و اگر کسی
تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه واقعیه هست هر یک از این احادیث و ایضا دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی
گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نمیباشد و صاحب عقل
مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را که احکام بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن
و آشامیدن را بیان فرماید و بعقل مردم نگذارد آنرا خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام دین
و صلاح است و نجات ایشان است بعقول ضعیفه خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی نصب فرموده اند
چون پیغمبر آخر الزمان البته نصب باید نمود با آنکه شفقت او نسبت بامت از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را
احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت سید انبیاست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و ایضا این معلوم است
که آنحضرت هرگز در ایام حیات عیسی اختیاری نمی فرمود مگر اینکه خلیفه نصب میفرمود پس در غیبت ابدی

[illegible]

و ارتحال از عالم بقا چون تعیین نفرماید و الا جمیع عالم را امر بی جهت نماید چون بخود دیرکت وصیت و الا گرچه که
بعد ازین معلوم خواهد شد عصمت از جمله شرایط امامت است و آن امر باطنی است و بغیر از علام الغیوب کسی
بران اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدا منصوب باشد و این مضمون از حضرت صاحب الامر ع منقولست
در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل لهذا اکثر اجزا ایراد نمینمایم منقولست از سعد بن عبد الله قمی که از اکابر محدثین
که روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات گفت که وای بر تو و اصحاب تو شما گروه
روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمایید اینک
ابو بکر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بس که پیغمبر او را دوست میداشت شب
غار او را با خود برد چونکه میدانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امر
مسلمانان بعد از او معطل شود و حضرت علی بن ابو طالب ع را بر جای خود خوابانید برای
آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نخواهد رسید و من از این سخنها جوابها گفتم
و ساکت نشد پس گفت ای گروه روافض شما میگویید که عمر و ابو بکر منافق بودند و حکایت شب
عقبه و دبها انداختن را دلیل خود می‌آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از
روی اکراه با خود فکر کردم اگر بگویم که اسلام از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد
و اگر بگویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند
از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از
مسائل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع ببرم
با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند که متوجه سر من رای شد
من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت
سؤال کن با او رفیق شدم و چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم رخصت طلبیدیم رخصت فرمود

داخل شدیم

داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بودند و بخدمت حضرت فرستاده بودند چون
نظر بروی مبارک حضرت انداختم روی آنحضرت از ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و بر زانوی راستش
آنحضرت طفلی نشسته بود که از ماه مشتری در حسن و جمال و بر سرش کاکل بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود
که بجواهر گران بها و نگینها مرصع کرده بودند و کسی از بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست
هر نامه و کتابتی میفرمود و آن طفل مانع میشد حضرت آن انار را می‌انداختند که آن طفل متوجه آن میشد
و خود کتابت میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل گفت
که اینک هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر ع فرمود که ای مولای من آیا
جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای حرام و حلال
بعد از آن حضرت صاحب ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حلال و حرام را از هم جدا
کنم اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو
اشرفی درین کیسه است چهل پنج دینارش قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده
دینارش قیمت هفت جامه است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای
فرزند بگو چه چیز درین میان حرام است تا بیرون کند فرمود که درین میان یک اشرفی است که سکه ری که بتاریخ فلان
زده اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش بر آن محو شده است و یک دینار شعر اشی شده
ناقص هست و قیراط هست یکدانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین دو است و جهت حرمتش اینست
که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که همسایه اش بود مقدار یک من و نیم
ریسمان بود و مدتی بران گذشت و دزد آنرا برد و آنرا چون گفت که این را دزد برد قبول نکرد
و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافند و فروخت

و این دو اشرفی از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت
صاحب الامر ع فرموده بود پیدا شد و برداشت و باقی را تسلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون آورد و آنحضرت صاحب الامر ع
فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید
که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که در میان او و برزیگران مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل
کرده گرفت و مال آنها در این میانست حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این
کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و آنها حرام است بعد از ان فرمود که آن
جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بود بیاور احمد گفت که آنرا در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش
کردم و برخواست که بیاورد پس حضرت جانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد چه مطلب آمده گفتم شوق
ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائل که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس هر چه خواهی
حضرت صاحب الامر ع فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق
زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر المؤمنین ع فرستاد
به نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی باین غش و فریبی که از تو صادر شد
و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت انداختی اگر دست ازین عمل برمیداری و الا ترا طلاق میگویم
این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب الامر ع فرمود که حق سبحانه و تعالی زنان
پیغمبر را عظیم گردانیده بود و در آیه شریفه بمادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود آنحضرت رسول ص
بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این شرف برایشان ثابت است تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از
من معصیت خدا کند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و ازین شرف بینداز بعد از ان پرسیدم که
مرا خبر ده از تفسیر این آیه کریمه که خداوند عالمیان بحضرت موسی ع میفرماید که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه ای که طوی نام دارد هستی

که اتفاق علما است

که اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست میته بود و لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که این سخن میگوید
بر موسی افترا بسته است و او را در نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی ازین نیست که نماز حضرت موسی در آن نعلین جایز
بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن نعلین در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد
و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام نمیدانسته و جاهل بود بچیزی که نماز در آن نمیتوان کرد و این قول کفر است
گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس قربت بود گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص
گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای ایشان آتش
ببرد حق تعالی فرمود که محبت را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در
مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه ازین محبتهاست چنانچه بعضی از مؤیدات این نقل کرده اند که در علم خواب
گوهر ما مثالها بنظر می آید کفش مثال زنست و کسی خواب ببیند که کفش او را دزدیده زنش میمیرد یا از او دور میشود
سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا ع
خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا
از خدا طلب کرد که اسمای مقدسه آل عبا را تعلیم او نماید که در شدائد بآنها پناه برد جبرئیل آمد و اسمای ایشانرا تعلیم
آنحضرت نمود پس حضرت زکریا علیه السلام نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف
میشد و خوشحال میشد و چون نام مبارک امام حسین علیه السلام را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست
کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و سرور میکنم و نام
آن یکی مقدار را ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومی
و مغمومی آن جناب را بزکریا ع وحی فرمود و گفت که کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت
طاهره است و یا یزید علیه اللعنه است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در ان صحرا و صاد
صبر ایشانست چون زکریا قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری

و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی و آن بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش
بدرد خواهی آورد آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزتش راه خواهی داد آیا علی و فاطمه جامه مصیبت این را
خواهی پوشانید آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این سخنان میگفت الهی
مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او
گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد
پس خدا حضرت یحیی ع را باو کرامت فرمود مانند حضرت امام حسین ع بشهادت فایز گردید و حضرت
یحیی ع شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست
بر اینکه امت نمی توانند برای خود امام اختیار کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان
باشد یا مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون نمیدانند که باعث صلاح
ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر گردد و از همین علت
است که مردم نمیتوانند که برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که تا برای این مطلب برای تو برهانی بیان کنم که
عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که حق تعالی فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان
فرو فرستاده و ایشانرا تایید بوحی و عصمت کرده دانسته و ایشان علمهای هدایت امت سابقه و اختیار ایشان
اند و اختیار جمیع امت بشر است و موسی و عیسی ع از جمله ایشانند آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان
یک کسی را از امت اختیار کنند بعقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است
گفتم نه فرمود که حضرت موسی ع کلیم خدا با کمال عقل و علم بود و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر
خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتمد میشمرد و ایشانرا از همه ظاهر
که ایشان منافق بودند چنانچه خدا احوال ایشانرا بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه
اصلح امت و بهتر است و مفسد ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند

و مهاجر و انصار

و مهاجر و انصار که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند پس میباید که امام از جانب خدا کسی را منصوب شود که عالم باشد بر حقیقت
امور است بعد از آنحضرت باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد
چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر ص فرموده که خلافت
بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اند پس بگمان فاسد شما این هر چهار خلیفه حق اند
پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود میبایست که همه را با خود به برد و بنا بر اینکه تو میگوئی آنحضرت در باب
این سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشانرا سبک شمرده و اگر خصم
تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع و رغبت بود یا بکراهت چرا نگفتی طوعا بود اما از برای طمع دنیا بود
زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریت و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان
میخواندند و میگفتند که او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود تا
دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی
رسالت فرمود ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت
بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای
خود را بستند که کسی ایشانرا نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند
پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال
ایشان طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین ع از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان
ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت
رسیدند سعد گفت چون سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری ع برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر ع
با ایشان برخواستند و من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه
چیست گفت آن جامه که حضرت فرموده پیدا نشد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان بازگشت

و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر دوش نماز میکرد سعد گفت
حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر ع نزد حضرت ملازمت میکردیم پس
چون روز وداع شد من و احمد بن اسحق و دو مرد دیگر از اهل قم بخدمت حضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاده گفت یا بن رسول الله
رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی
و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو
صلوات فرستد و بر فرزندت و از خدا طلب مینمایم که شأن ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این
آخر دیدن ما نباشد حال ترا چون این را گفت حضرت گریست که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که درین برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را
شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی
بجامه که کفن خود کنم حضرت دست زیر بساط خود کردند و سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که این را
بگیر و از غیر این بخرج خود مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت
که چون برگشتیم سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از زندگی مأیوس شد
و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود
و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای برگشتیم چون صبح شد چشم گشودم دیدم کافور
خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که میگوید که خدا شما را اجر نیکو دهد در مصیبت احمد بن
اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم گفت برخیزید
و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و بنظر شما این را گفت و از نظر ما غایب شد
پس ما برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله علیه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و هر مرتبه تاکید در باب

امامت و وصایت

امامت و وصایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرموده و کلینی روایت
کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام که به پدرم حضرت صادق علیه السلام گفتم که نه چنین
بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود
و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین فرمود که ای ابو الحسن چنین بود ولیکن چون نزدیک وفات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شد نامه نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل
گفت یا محمد امر کن که بیرون روند هر که نزد تو است بغیر وصی تو علی بن ابو طالب علیه السلام
که وصیت نامه را باو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت باو نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای
آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت
فاطمه علیه السلام در میان پرده و در ایستاده بود پس جبرئیل گفت یا محمد ص خداوند ترا سلام میرساند
و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از ولایت
و امامت علی بن ابو طالب علیه السلام که من گواهم درین امر بر تو و گواه گرفته ام و من ای محمد کافیم از برای
گواهی تو درین هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من
سلامست یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از وست و سلامها باو برمیگردد
و راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول ص کرد و فرمود
که بحضرت امیر المؤمنین ع تسلیم نمای چون آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین ع تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند
پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدنامه ایست که با من کرده بود و پیمان و شرطیست که از من گرفته بود و امانت او بود
نزد من و تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدرم و مادرم فدای تو باد
که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیرخواهی امت کردی و آنچه فرمودی راست فرمودی
گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و گوشت و خون و تن جبرئیل ع فرمود من راستی گفتار هر دو گواهی

میدهم آنگاه حضرت رسول صم فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای
من که وفا کنی به آنچه درین وصیت نامه ترا با آن امر کرده اند حضرت امیر فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد
بر منست ضمان آنها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای آن بکنم حضرت رسول صم
فرمود که میخواهم که بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهی حضرت
امیر فرمود که گواه بگیر حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند در
میان من و تو گواهند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشانرا گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم پس
حضرت رسول صم ایشانرا گواه گرفت و از جمله چیزها که بامر الهی که بر حضرت امیر ع شرط کرد این بود
که یا علی وفا میکنی بآنچه درین نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول خدا باشد
و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول خدا باشد و بیزاری نمودن از ایشان با صبر در فرو
خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حق و غصب نمودن خمس و لگد زدن و شکستن حرمت
گفت بلی یا رسول الله همه قبول کردم و حضرت امیر فرمود که بحق خدای که دانه را شکافته و گیاه
رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که ای محمد بگو
بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در آن
دین و ریشش از خون سرش رنگین خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش
شدم چنانچه بر رو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود هر چند
حرمت من پامال شود و سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون
سرم خضاب کرده شود صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول صم
حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام را طلبید و ایشان مثل فرمود آنحضرت را اعلام
فرمودند پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای که آتش بان نرسیده بود و بحضرت امیر المؤمنین

سپرد و نه راوی میگوید

سپرد و نه راوی میگوید که بخدمت حضرت امام موسی ع عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد پرسیدم که آیا این
در وصیت بود که آنکافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خواهند نمود فرمود که والله که جمیع آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده که این آیه که انا نحن نحیی الموتی
ونکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین که ترجمه اش اینست بقول مفسران که بدرستی که ما
زنده میگردانیم مردگانرا در روز بعث و جزا و می نویسیم و همه آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک
و بد و نشانهای قدم ایشانرا یا آنچه اثر افعال ایشان که بعد از ایشان میماند مینویسیم و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان
کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند که امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمال است و در بعضی احادیث بحضرت امیر المؤمنین
تفسیر شده است و ظاهر این حدیث نامه وصیت است آنگاه فرمود که والله که حضرت رسول صم با امیر المؤمنین ع
و فاطمه گفت آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر
مینماییم بر آنچه ما را بخشم می آورد و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرموده که خداوند عالمیان به پیغمبر ص صلی الله علیه و آله فرستاد پیش از وفات او نامه مهر نموده
یا محمد صم این وصیت است به نجیبان از اهل تو حضرت فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل فرمود که علی
بن ابوطالب علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت آن نامه را
با امیر المؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که یک مهر از آن بر گیرد و آنچه در تحت آن مهر است عمل نماید آن
حضرت چنان کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم
نمود آنحضرت یک مهر دیگر را بر گرفت و با آنچه در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین ع
تسلیم نمود آنحضرت مهر خود را بر داشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان
میباید که البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروشند پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی
بن الحسین علیه السلام داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم

نمودمانکی در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای رسول خدا و اطاعت [illegible]

خانه خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ ترا در رسد انحضرت چنین کرد و نامه را با امام محمد باقر ع سپرد و چون مهر برداشت
نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرر نمیتواند رسانید پس انامه را انحضرت
امام جعفر صادق ع داد و انحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث بگو و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت
خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته بمردم برسان و از غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدائی و همچنین هر یک بر
تسلیم نمایند و بمقتضای ان عمل نمایند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین الی
یوم الدین **تنویر دویم** در بیان عصمت امامت بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد انست که امام میباید تنویر دویم
که از اول عمر تا آخر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشند و اهل سنت چنین میدانند که هرگاه
عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفای ایشان برهم میخورد و میگویند عصمت در امامت
شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست
که اینچنین شخصی واجب الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت باو وابسته باشد باید که معصوم
باشد در علم و عمل و الا فواید مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد امد و انشخص نیز محتاج خواهد بود
بامامی و رهنمای چنانچه نزد انصاف ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید از آنکه
از فتوای غلطش ممکن است که بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد
عظیمه بظهور اید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان انکه
قابل خلافت و امامت است و از و بنای امامت بظهور اید پس اگر امت متعرض او نشوند موجب
انهدام ملت شود و اگر غضب عزلش کنند منازعه و مشاجره عظیم در میان امت ایشان
حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و غیره
و خوارج بظهور آمد تا انکه کار امت و نیابت خدا و رسول بمعاویه و یزید و امثال آن ظالمان بدین قرار گرفت
و انقسم ظلمها بر اهل بیت رسالت پناه ص و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است که نتیجه امامت

امامی که انچه مردم را

که امامی که انچه مردم را بان امر کند خود بفعل بیاورد و انچه را از ان نهی کند از و بظهور نیاید و لهذا حق تعالی
انفسهم جماعتی را مذمت و توبیخ فرموده والا نفوس مردم از طاعت چنین شخصی متنفر میباشد
و فخر رازی در تفسیر آیه اولو الامر گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر زیرا که اگر
لازم میاید که امر باطاعت ان شده باشد و هم نهی از اطاعتش زیرا که اطاعت در محرمات حرامست و همچنین در تفسیر
آیه و کونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادقین معصومین اند و خدا در آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه
بعد ازین بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا ینال عهدی الظالمین اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت
امام دارد زیرا که حضرت عز سلطانه بانحضرت ابراهیم وحی فرمود که انی جاعلک للناس اماما یعنی ترا
مردم امام گردانیدیم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از ذریه من نیز باین شرف و کرامت فرما خطاب رسید
که عهد امامت و خلافت نمیرسد بهر فاسقی ظالمی که بنفس خود ظلم کند چنانچه خدا اکثر فاسقان را بظلم وصف
فرموده **تنویر سیم** بدانکه احادیث از طرق خاصه و عامه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت تنویر سیم
نازل شده که آل عبا باشند و موافق بعضی از احادیث با جمیع ائمه ما داخلند و صاحب کشاف که از متعصبین
علمای اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول ص نصاری نجران را بمباهله خواند
ایشان مهلت طلبیدند چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میدانی
گفت و الله ای گروه نصاری شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست و در بیان احوال عیسی حق را
بر شما ظاهر ساخت و و الله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشود و اگر مباهله
کنید البته هلاک خواهید شد و اگر البته اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید
با او مصالحه نمائید و برگردید چون صبح شد رسول خدا ص حضرت امام حسین ع را در بر گرفت و دست حضرت
امام حسن علیه السلام را گرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود چون من دعا کنم
شما امین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من رویهائی میبینم که خدا اگر خواهد کوه را

از جا میکنند با ایشان مباهله میکنند که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود
ایشان بخدمت حضرت آمدند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت
فرمود که اگر مباهله نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند که ما طاقت جنگ
عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کاری نداری و ما بتو هر سال دو هزار حلّه در ماه
صفر بدهیم و هزار حلّه در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت
که واللّه که هلاکت بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون و خوک
و این صحرا بر ایشان آتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که بر روی درختان بود و تمام
نصاری یکسال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلعم بیرون آمد و عبای پوشیده بود از موی سیاه پس حضرت امام حسن ع آمد و او را داخل عبا ازان بعد
حضرت امام حسین ع آمد و او را داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابوطالب ع آمدند هر دو را داخل عبا کرد
و این آیه را خواند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بعد از آن
صاحب کشاف گفته است که اگر گویی که چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگویم
برای آنکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگران را داخل کند زیرا
که عزم کرد که عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود در معرض مباهله و نفرین درا
ورد و اکتفا بر خود نکرد و به تنهای خود چه بسیار است که آدمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم اعزه را حفظ
میکنند و در موطای مالک که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد
قریب شش ماه رسول خدا ص در هنگام رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود و سنن ترمذی نیز بهمین
طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده

و در صحیح مسلم در جزو چهارم

و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المؤمنین ع از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون
آیه مباهله نازل شد بخواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین ع را گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در جای
دیگر نیز بهمین مضمون را روایت کرده و ابو داود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیه
تطهیر در خانه من نازل شد و در آنخانه حضرت رسول صلعم بود و علی بن ابوطالب ع و فاطمه و حسن و حسین ع و من بر در
خانه نشسته بودم پس حضرت رسول ص بر ایشان گلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل منند از ایشان
دور گردان و برطرف کن رجس و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه گردانیدنی من گفتم
یا رسول الله ص من اهل بیت نیستم فرمود که نه از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون
و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان هر یک بطرق متعدده وقوع داد و اینها موجب تطویلست
و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه علامه محققین مفسرین رجس را درین آیه
بگناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن از بدیهاست و اراده که در آیه
وارد شده است اراده حتمی میباشد زیرا که اراده تکلیفی باینان اختصاص ندارد و اراده حتمی
الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرگاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان
روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان
برحق باشد و تفصیل سخنان را اینمقام گنجایش ندارد نوع چهارم در بیان فضیلت محبت نوع چهارم
اهل بیت علیهم السلام ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع از آبای
کرام او سلام الله علیهم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که محبت من و اهل
بیت من نفع میکند در هفت موضع که احوال آنها عظیم است اول در هنگام مردن دوم در قبر سیم در وقت
مبعوث شدن چهارم در هنگامی که نامها بدست راست و چپ آید و در هنگام حساب و نزد میزان
که اعمال خلایق را میسنجند و نزد صراط و روایت کرده است از حرث همدانی که روزی بخدمت حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام رفتم پرسید که برای چه چیز باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین ع فرمود که ای
حرث تو مرا دوست میداری گفتم بلی و الله یا امیر المؤمنین ع فرمود که وقتی جانت بگلو برسد مرا خواهی دید
چنانکه میخواهی و چون بینی که مرا دشمنان که خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال میشوی و چون بینی
که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست تو است و پیش حضرت رسول ص میروم چنان مرا خواهی که مشعوف گردی و از
ابوحمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود که یا علی محبت تو
در دل هر کس که قرار گیرد اگر یکقدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگر ثابت بماند تا خدا او را
بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبت ما
اهل بیت گناهان را میریزد چنانچه باد تند برگ از درخت میریزد و باسانید معتبره از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چهار کسند که من در روز قیامت
شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین آمده باشند کسی که یاری و اعانت
اهل بیت من بکند و کسی که قضای حوائج ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند و کسی که من بزبان و دل
دوست دارد و کسی که بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند
که هیچ خوف نداشته باشد و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که یا علی امتم را تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرگ ایشان را
دیدم و تو و شیعیان ترا گذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که یا رسول الله ص دیگر فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و روهای
شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی
خواهید بود مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور

خواهید بود دادم

خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره
از حضرت امام رضا ع منقولست که پیغمبر فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و در درجه ایشان
خواهد بود در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود
که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که والله که در آسمان هفتاد صف از ملایکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صفی
از ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی ره از میثم تمار که از اصحاب
اسرار امیر المؤمنین ع است روایت کرده است که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بودم و فرمود که نیست
بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر آنکه چون صبح میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود مییابد
و نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد مگر آنکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود مییابد پس چون
ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود میدانیم دشمنی دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند بر لطف رحمتهای
الهی است و چون دشمن ما صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است که همین که بمیرد داخل جهنم شود بدرستی
که درهای رحمت برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال
دشمنان ما دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دوستی دشمنان
ما در یک دل جمع نمیشود و کسی که ما را دوست دارد باید که دوستی ما را برای ما خالص گرداند چنانچه طلا را از غش
خالص میکنند مائیم نجیبان و برگزیده های خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا
و منم یاور خدا و رسول و آنانکه با من محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را
در محبت ما بداند دل خود را امتحان کند اگر محبت دشمنان ما را در دل خود مییابد بداند که خدا
و جبرئیل ع و میکائیل ع دشمن او یند و خدا دشمن کافرانست و روایت از ابی عبدالله جدلی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که آنرا داشته باشد در روز قیامت او را

هیچ ترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هرکه او را داشته باشد او را بخشش نباشد گفتم بلی فرمود که حب و محبت
و ان گناه دشمنی ماست و از سلمان فارسی رحمه روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت
سید کاینات صلعم نشسته بودیم که حضرت امیرالمؤمنین ع آمد حضرت رسول صلعم سنگ ریزه در دست داشت
بدست آنحضرت داد آن سنگ ریزه بسخن آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم راضی شدم به پروردگاری
خدا و بپیغمبری محمد صلعم و بولایت علی بن ابوطالب علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هرکه از شما صبح کند و بخدا و رسول صلعم و ولایت علی بن ابوطالب ع راضی باشد او از خوف عقاب خدا
ایمن باشد و ابن بابویه علیه الرحمه بسندهای بسیار از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت
کرده است که او روایت کرده از پدران بزرگوارش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل ع از
از میکائیل ع از اسرافیل ع از لوح از قلم از خداوند عالمیان که فرمود که ولایت حصن قلعه
منست هرکه داخل آن شود از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار در کتب شیعه و سنی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیکرد
و روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلعم فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد
گردانید که رویهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشید
و در سایه عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و بمنزله شهدا و لیکن شهید نخواهند بود
بعد از آن دست بر سر حضرت امیرالمؤمنین ع گذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود
و شیخ طوسی رحمه باسانید معتبره از امام رضا ع از آبای طاهرینش سلام الله علیهم روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود خدا از حساب خلایق فارغ شود کلید
بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هرکرا خواهی بجهنم فرست و هرکرا به بهشت داخل کن
و ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که چون

قیامت قایم شود

قیامت قایم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بران منبر برآید
و ملکی بر دست راست او بایستد ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه
هرکرا میخواهد داخل بهشت میکند و هرکرا میخواهد جهنم میکند و از عبدالله بن عمر روایتست که حضرت رسول صلی
علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون قیامت شود بیاورند ترا بر اسبی از نور و بر سرت تاجی از نور باشد
که روشنی آن دیدهها را خیره گرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
تو گوئی اینک منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن توئی
قسمت کننده بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که روزی با حضرت رسول صلعم در نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری قدش خم شده و ابروهایش بر چشمهایش
افتاده و عصائی در دست و کلاه سرخی بر سر و پیراهن موئی پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله
دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو نا امید شد و عمل تو فایده ندارد چون گذشت گردید
حضرت فرمود که ای ابوالحسن شناختی آن مرد پیر را گفتم نه فرمود که شیطان ملعون است حضرت امیر ع
فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم گفت دست از من بدار ای
ابوالحسن که مرا تا روز قیامت مهلت داده اند و الله که یا علی من ترا دوست میدارم و هرکه دشمن
تست با پدر او شریک شده ام در وطی مادرش و او حرام زاده است پس خندیدم و او را رها کردم
و منقولست از سلمان رحمه الله علیه که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت من ابو مره ام گفتند شنیدی
که ما چه گفتیم گفت بد احوال شما که ناسزا بمولای خود ابیطالب علیه السلام میگفتید ایشان گفتند
چه دانستی که او امام ماست گفت از گفته پیغمبر شما که گفت هرکه من مولای اویم علی مولای اوست
خداوندا دوست دار هرکه علی را دوست دارد و دشمن دار هرکه علی را دشمن دارد

کن هر که او را یاری کند و فرو گذارد هر که او را فرو گذارد ایشان گفتند تو از شیعیان اوئی گفت
ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای ابو مره
در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکسان و فاسقان و مارقان که پیمان
او را شکسته اید و بظلم با او خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستی که من عبادت خدا کردم در میان
جان دوازده هزار سال چون خدا انهار را هلاک کرد از تنهائی خود در این زمین بخدا شکایت کردم
مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال دیگر در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم در روزی
مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار روشنی از ما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند
سبوح قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسل است ندائی از جانب رب العزه رسید که این
طینت علی بن ابیطالب است ع و منقولست از ابی هریره که شخصی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت فلان
شخص کشتی شکست با مایه کمی بچین رفت و زود برگشت و مال بسیار آورده است که محسود خویشان و دوستان
شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چه زیاده میگردد وبال صاحب آن بیشتر میشود آرزوی حال صاحبان
مال میکنند مگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از آن
سود اگر کمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر بهم رسانیده در خزینهای عرش الهی محفوظ گردد
صحابه گفتند یا رسول الله صلعم فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدم ژنده پوشی از انصاری آید
فرمود که امروز ثوابی از این مرد بالا برده اند که بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند
حصه کمتر آن این خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از وی پرسیدند
که امروز چکار کرده بشارت باد ترا بکرامت الهی آن شخص گفت که کاری بغیر از این نکرده ام که برای
حاجتی از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود گمان کردم که از کار فوت شده است با خود گفتم
که بعوض این حاجت ~~از خانه بیرون~~ ... میروم و نظر بر روی علی بن ابیطالب ع میکنم چون

از حضرت رسول ص

از حضرت رسول ص شنیدم که نظر کردن بروی علی عبادتست حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادت
ای عبدالله میرفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمائی و از تو فوت شد در عوض آن نظر بر روی علی
کردی از روی محبت و فضیلت او را میدانستی و این از برای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلای سرخ بود برای
تو و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده در حق هزار کس همه را بشفاعت تو از
آتش جهنم خلاص خواهند شد مقصد سیم در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد بامامت ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین و بدون آن عبادت ثمره نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث
درین باب متواتر است چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد
خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سؤال میکنند از نماز و روزه و زکوه و حج و ولایت ما اهل بیت است اگر اقرار
بولایت ما کرده بر آن حال مرده نماز و روزه و حج را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی از اعمال او را قبول
نمیکنند و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده که جبرئیل ع بر حضرت رسول ص نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت
میرساند که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از میان
رکن و مقام ابراهیم ع خلق نکرده ام پس اگر بنده مرا بخواند در آن مقام از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا آخر
عالم و اقرار بولایت علی ع نداشته باشد ... او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده است که خداوند گفت
بحضرت پیغمبر ص که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا آنکه پاره پاره شود مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را
در بهشت جا ندهم و بسایه عرش خود در نیاورم و منقولست از حضرت علی بن الحسین که حضرت رسالت پناه ص فرمود
که بحق آن خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل
هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی
منقولست که حضرت علی بن الحسین ع پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتم خدا و رسول ص
و فرزند رسول ص بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم علیه السلام است

و اگر کسی بقدر آنچه نوح علیه السلام در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها
بروزه و شبها را بعبادت بگذارند و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند آن عبادت هیچ نفعی بدهد
او را و بحدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناخته کافر مرده است و بمرگ
جاهلیت و کفر و زندقه مرده است تنویر ششم در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت تنویر ششم
باید دانست که چون احکام دین و دنیای است منوط بحکم امامست باید که عالم باشد باحکام دین
و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص
و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید که عالم بجمیع علوم باشد و باید بکمال رای و شجاعت داشته باشد
تا از عهده مجاهده باعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و
تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قران مجید میفرماید که أفمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع أمّن لا یهدّی الا ان یهدی یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است
بآنکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت کند و دیگران او را راه بنمایند و چگونه جایز باشد و حال آنکه علم
سرمایه فضیلت و کمال است و لهذا حق تعالی فضیلت حضرت آدم علیه السلام را بر ملایکه بتعلیم فرموده و بآن سبب او را
مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت علیه السلام را از جهت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه فرموده
که از آیه کریمه ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و ایضا در بیان علما فرموده است هل یستوی الذین
یعلمون و الذین لا یعلمون آیا برابرند دانایان و نادانان جاهلی که عالم‌اند و آنجاهلی که عالم نیستند و اگر کسی انکار نماید
میداند که امام در جمیع صفات میباید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف
تکمیل افراد انسانست و نجات ایشان از نقایص و فایض گردانیدن بسعادات و کمالات چون امام
به نیابت پیغمبر مرشد طریقه استکمالات است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش
باشد تا این فایده مترتب شود و باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر زیادتی داشته

باشند و ابن بابویه علیه الرحمه

باشند و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که امام را چند
علامتست دانا ترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است و در شجاعت و سخاوت
از همه در پیش است و عبادتش از همه بیشتر است و ختنه کرده متولد میشود و در وقت ولادت خون و کثافت
از و نمیباشد و از پس سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نمیباشد و چون متولد میشود دستها بر زمین
میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و آنچه
واقع میشود در خواب مطلع میباشد و ملک با او سخن میگوید و زره رسول بر قامتش درست می آید
و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد و کسی نبیند و بدن او
از مشک خوشبوتر میباشد و اولیست بمردم از جان ایشان یعنی از جان ایشان یعنی که جان
خود را فدای جان او کنند و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای
خدا میباشد و آنچه از امور خیر که مردم را بآن امر میفرماید باید خود بیشتر از دیگران بآن عمل نماید و هر چه مردم را
از آن منع میفرماید خود را زیاده از دیگران اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب میباشد تا آنکه
اگر بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و صره رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او میباشد و نزد او صحیفه
هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید در آن صحیفه است و صحیفه دیگر
دارد که نامهای دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه
نزد او است و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاج است از احکام
الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در اینها
جمیع علوم هست حتی ارش خراشی که کسی بر بدن کسی کند و حتی تا یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه
و مصحف فاطمه نزد او هست و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که امام را ده علامتست چون متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بر زمین می آید

بر زمین میگذارد و او را شبها بلند میکنند و محتلم نمیشود و دستش از آب بینی رفته و خمیازه
و کمانکش نمی کند و از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است
و زمین موکل است که فرو برد آنرا بپوشاند خواه بلند باشد و خواه کوتاه یک شبر از او بلندتر میباشد و سوم
ملک با او سخن میگوید تا از دنیا بیرون رود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر
روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام رفتم و گفتم فدای تو شوم
امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او مردم را بامامت او خبر دهد و نصب
کند او را از برای امامت و خبر دهد و نصب کند او را از برای امامت که حجت بر مردم تمام شود
همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را نصب فرمود دیگر آنکه از هر چه سؤال
عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نه پرسند خود ابتدا بکند و مردم را خبر دهد بآنچه در آینده واقع
خواهد شد و بهمه زبانی با مردم حرف گوید و بعد از آن فرمود که بنشین تا ترا علامتی برای امامت
خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در این حال مرد خراسانی از در درآمد و بعربی از آنحضرت سؤال کرد
حضرت بفارسی جواب او فرمود و خراسانی گفت که من بزبان خود سخن نگفتم بگمان آنکه نمیدانی
فرمود سبحان الله اگر ترا بزبان تو جواب نگویم پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس با من گفت ای ابو محمد
امام بر او مخفی نیست زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامتها امام را
میتوان شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست از ابی بصیر منقول است که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه چیز امام را
میتوان شناخت فرمود که بچند علامت یکی آنکه فرزند بزرگتر پدر باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه آید و بپرسد
که پدرش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از باب تابوت است در بنی اسرائیل در هر خانه که سلاح
پیغمبر است امام در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آن خانه بود و منقول است از علی بن
اسباط که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا ع که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم و الله که اعمال

شما هر روز و هر شب

شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی گوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را
که حق تعالی میفرماید که بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول ص و مؤمنان عمل شما را می بینند و الله که مؤمنان علی بن ابی طالب
و ائمه و فرزندان او میباشند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود
که حضرت رسول خدا ص بحضرت امیر المؤمنین ع هزار باب از علوم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب
گشوده میشود گفتم و الله که اینست علم پس ساعتی سر بزیر افکند و فرمود که این علم عظیمست اما نه چنین است ای ابا محمد
جامعه نزد ماست گفتم فدای تو شوم جامعه کدامست فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذراع است بذراع رسول ص
و آنحضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین ع نوشته و در آن هر حلال و حرامی و هر چه امت بآن
احتیاج دارند هست حتی ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی
گفتم فدای تو شوم آنچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این را اینجا هست گفتم و الله
که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم
جفر کدامست فرمود ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و علم جمیع علمای گذشته در آن هست
گفتم و الله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف حضرت فاطمه ع و مردم چه میدانند
که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرمائی فرمود که مصحفی است برابر این قرآن که نزد شما دارید و یک حرف از قرآن
شما در آن نیست گفتم و الله علم اینست فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت
نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست گفتم پس دیگر چه چیز است علم فرمود که عمده علم آنست که روز
بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمن روایت کرده است که شنیدم
از حضرت صادق ع که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه ع چنین دیدم پرسیدم
که مصحف فاطمه کدامست فرمود که چون حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه ع را
اندوهی رو نمود که خداوند عالم داند قدر آنرا از آنگاه خدا ملکی فرستاد که تسلی آنحضرت فرماید و قصه برای

او بخواند پس ملک میگفت و حضرت امیرالمؤمنین ع می‌نوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب
چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی
که حضرت صادق ع فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رتبه عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است
فرمود که رخصت می‌فرمایند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی که در میان شما است که ایشان
عروج نمایند تا آسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قائمه
از قوایم عرش دو رکعت نماز میگذارند پس ببدنهای خود برمیگردند و بر میشوند انبیا و اوصیا از سرور خوشحالی
و علوم بسیار بر علوم امام شما افزوده شده و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق ع فرمود که اگر میان
موسی ع و خضر ع میبودم ایشانرا خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند بایشان میگفتم که ایشان نمیدانستند
زیرا که ایشان علم گذشته میدانستند و علم آینده را نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت
و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا از این کریمتر است که بر بنده کامل خود اطاعت بنده واجب گرداند
و خبرهای آسمانرا از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که جبرئیل
دو انار از جنت بحضرت رسول ص آورد حضرت یکی را دو نیم کرد و نصفی را خود تناول فرمود و نصفی را بعلی بن
ابیطالب ع داد پس فرمودند که ای برادر دانستی که این انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا در آن بهره نیست
و انار دوم علم بود تو شریک منی در علم راوی گفت که چگونه شریک آنحضرت بود در علم فرمود خدا هیچ علمی تعلیم حضرت نفرمود
مگر آنکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابوبصیر که از حضرت صادق ع سؤال کردم
از روح که خدا میفرماید که ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقیست عظیم‌تر از جبرئیل
و میکائیل و با او هیچیک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول ص که با او بود و با ائمه
میباشد و خبرها بایشان میگوید و تسدید مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که حضرت موسی ع و خضر ع
در کنار دریا متوجه بودند که از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت

و قطره بجانب مغرب

و قطره بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان و یکی بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند
هر دو حیران ماندند درین حال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت که از امر مرغ تفکر مینمائید و تعجب
تاویل آنرا نمیدانید میدانید من که مردی صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت
که این مرغیست که در دریاها میباشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان
خواهد آمد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و علم
او و وصی او وارث علم او باشد پس آن صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا که ایشانرا متنبه
ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد ع فرمود که من کتاب الهی را میدانم
از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قرآنست خبر آسمان و زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده
چنانچه فرموده است که فیه تبیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که حق تعالی بحضرت عیسی ع
دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن همه آثار از او بظهور آمد و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم
و نوح ع پانزده اسم و آدم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود و هر اسمی که
اعظم الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را بآنحضرت تعلیم فرمود و یک اسم را بهیچکس تعلیم نکرد و از حضرت
امام علی النقی ع منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنرا آصف میدانست که بلقیس را
در یک چشم زدن نزد سلیمان ع حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم میدانیم و یک اسم مخصوص خداست که دیگری
نمیدانند و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که عصای موسی ع از آدم ع بود و بشعیب رسید
و از شعیب بحضرت موسی ع منتقل شد و آن عصا نزد ما است و درین زودی او را مشاهده کردم و هنوز سبز است
بهیئتی از وقتی که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگوئی جواب میگوید و حضرت قائم ما ع مهیا است
که چون خروج کند آنچه موسی ع با آن میکرد آن حضرت نیز خواهد کرد و چون او را امر فرماید که چیز را برباید
میشود که یک کامش در زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر

حضرت صادق ع فرمود که الواح موسی و عصای او نزد ماست و مائیم وارث پیغمبران و در حدیث
دیگر حضرت امام محمد باقر ع فرموده که چون قائم آل محمد ص در مکه ظهور کند و اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند
که کسی با خود توشه و آب برندارد پس سنگ موسی را بردارند که بار یک شتر است و در هر منزلی که فرود آیند چشمه آب
از آن جاری شود که هر گرسنه که از آن بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه ایشان همین
باشد تا بصحرای نجف اشرف فرود آیند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع
شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته در بیرون میفرمودند که درین شب تاریک امام
شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیگر
از مفضل روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که میدانی که چه چیز بود پیراهن یوسف گفتم نه
فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم ع افروختند جبرئیل ع جامه از جامهای بهشت
آورده بآنحضرت پوشانید که سرما و گرما در او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت وفات
آن پیراهن را تعویذی کرد و بحضرت اسحق ع آویخت و همچنین اسحق بیعقوب ع داد و چون حضرت یوسف ع
متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر آنرا گشود که از برای او
بفرستد بوی بمشام یعقوب ع رسید چنانچه گفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بوی آن پیراهن
بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن بکه منتقل شد فرمود باهلش رسید بعد از
آن فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر آن چیزی از و بمیراث ماند بآل محمد ص منتهی شد و الحال در دست ایشانست
و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که نزد منست شمشیر حضرت رسول ص
و علمهای آنحضرت و زرهها و خود آنحضرت نزد منست الواح و عصای موسی ع و انگشتری سلیمان پیغمبر ع
و نزد منست طشتی که موسی ع در آن قربانی میکرد و نزد ماست آن نامی که چون حضرت رسول ص
میان مسلمانان و کفار میگذاشت که تیر لشکر کفار نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول ص

درمیان بمثل تابوت

در میان بمثل تابوت در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در آنجا بود پیغمبری از آنجا بود هر که
از اهل بیت سلاح نزد اوست امامت با اوست و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده
که بخدمت حضرت صادق ع عرض نمودم که کوفتی مرا عارض شده که هر گاه طعام دیگران بخورم آزار میکشم و چون طعام
شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه ایشان مصافحه میکنند در فراشهای
ایشان می نشینند عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که باطفال ما مهربانترند از ما و بسند معتبر
از حسین بن ابی العلاء روایت کرده که فرمود یا حسین خانهای ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی
بعد از آن دست زدند بر پشتی که در آن خانه بود و فرمود که این پشتیهاست والله که ملائکه بر آنها بسیار
تکیه کرده اند و بسیار است که از ما برای ایشان بر می چینیم و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که او رفت
بخدمت حضرت علی بن الحسین ع رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که
حضرت چیزی از زمین بر میچیدند بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود باو دادند گفتم فدای
تو گردم این چه چیز است که بر میچینید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان نزد ما آیند ما پرهای ایشانرا جمع
میکنیم و تعویذ اولاد خود میسازیم و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت صادق ع
رفتم چون نشستم حضرت امام موسی ع آمدند و در گردن آنحضرت قلاده بود که در آن قلاده پرها
کنده بود آنحضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق ع پرسیدم که این پرها که در گردن
حضرت امام موسی ع است فرمود که اینها از بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند
فرمود که می آیند و در روی فراشهای ما میمالند و آنچه در گردن امام موسی ع است از بال ایشانست
و ایضا روایت نموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراشهای ما میگردند و بر خانهای ما
نازل میشوند و هر گیاهی و میوه و هر تر و خشکی از برای ما میآورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند
و جانوران را از ما و فرزندان ما دور میگردانند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز کنند و هر

اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند و هر پادشاهی که بمیرد و دیگری بر جایش منصوب گردد خبر
بما میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میگویند و بسند معتبر از مدیر صیرفی روایت کرده است که در خدمت
حضرت امام محمد باقر ع خدمتی چند بمن رجوع فرمود و چون بفج الروحاء رسیدم شخصی را از دور دیدم
که جامه خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهره خود را باو دادم گفت محتاج ام
و نامه بمن داد که مهری از گل بر او بود و هنوز گل تر بود چون ملاحظه نمودم مهر حضرت امام محمد باقر ع بود گفتم از
چه وقت از آنحضرت جدا شدی گفت در همین ساعت چون گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند
چون ملاحظه نمودم کسی را ندیدم چون بخدمت آنحضرت رسیدم عرض کردم که نامه شما در فلان موضع
بمن رسید و گل هنوز تر بود فرمود که ما چون امری را خواهیم که بتعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن
داریم با ایشان میفرمائیم و بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر
صادق ع بودم در ما بین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد فرمود که خوش زود آمدی چون
نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود که این پیک ما است از جن هشام در این
ساعت مرده است این مرغ پرواز میکند و در هر شهری که کسی بر دخبر مرگ او را بما میرساند
از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که بایست
انقدر ماندم گرم شد پس جماعتی بیرون امدند با روهای زرد و عبادت ایشانرا ضعیف نحیف
کرده و کلاهای خز در سر چون داخل شدند فرمود که ایشان برادران شما اند از جن پرسیدم که بخدمت شما
می آیند فرمود بلی میایند و از مسائل دین حلال و حرام خود سؤال مینمایند و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر مسجد کوفه نشسته بود ناگاه اژدهای از در مسجد داخل شد مردم خواستند که او را بکشند
حضرت فرمود که متعرض او مشوید آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمود
که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسیدند که تو کیستی گفت من عمرو بن عثمان ام که پدرم را

بر جن خلیفه کرده بود

بر جن خلیفه کرده بودی پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا کند بآن عمل نمایم حضرت
فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب
خود بر ایشان خلیفه کردم راوی گفت بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمود که اکنون عمرو بخدمت تو میاید و اطاعت
تو بر او واجب است فرمود بلی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید
جعفی هم کجاوه شدم و چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون
آمد و بجانب کوفه روانه شدیم و در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون براه افتادیم مرد بلند گندم
گونی پیدا شد و نامه در دست داشت بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه از حضرت بجابر نوشته
بود و مهر گل بر آن زده و هنوز گل تر بود گفت در این ساعت از خدمت حضرت جدا شدم پرسید که پیش از
نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال
ندیدم تا بکوفه داخل شدیم در شب چون روز شد دیدم که از خانه بیرون آمد قابی چند بر گردن آویخته و بر نی سوار
شده و میگوید که میابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند
چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت من از حال او گریان شدم و مردان و اطفال گرد او بر آمدند و جابر
در رحبه کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است و بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک
رسید که والی کوفه گردن جابر بن یزید جعفی را بزن و سرش را برای من بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن
یزید جعفی کیست گفتند که مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات
دیوانه شده و بر نی سوار گردیده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی [illegible]
یافتیم و بعد از اندک زمانی منصور بن جمهور داخل کوفه شد آنچه جابر گفته بود بظهور رسید و محمد بن الحسن الصفار بسند
صحیح از حضرت جعفر بن محمد ع روایت کرده در تفسیر این آیه کریمه کَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی که گشودیم و ظاهر گردانیدیم برای ابراهیم آسمانها را

هفت کانه را تا به بالای عرش نظر کرد و زمین را گشودیم تا آنچه در هوا و زمین بود دید و از برای رسول خدا
و امیر المؤمنین ع و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین هم چنین کردیم و باسانید معتبره بسیار
از آن حضرت روایت کرده است که خدا را دو علم است یک علم مخصوص اوست که باحدی تعلیم نفرموده
و یک علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و باسانید
معتبره از حضرت ائمه علیهم السلام مرویست که علمی که با آدم ع فرود آمد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد
و هر عالمی که بمیرد البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده میداند میفرستند و جمیع علوم انبیا علیهم السلام بما
رسیده است و باسانید صحیحه منقولست از ائمه علیهم السلام که توریه موسی ع و انجیل عیسی ع و زبور داود ع
و صحف ابراهیم ع و کتب جمیع پیغمبران نزد ما است و بنحوی ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر آنها میدانیم
و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر منقولست که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ خوارج بر میگشتیم چون
بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز داخل شد پس حضرت فرود آمد و لشکری فرود آمدند حضرت فرمود
که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینیست که عبادت
بت در این جا شده است پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که درین جا نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانبهای راه
میل کردند و حضرت بر استر حضرت رسول ص سوار شدند و روانه شدند من گفتم والله که از پی حضرت
میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب او میرفتم هنوز از جسر حله نگذشته بودیم
که آفتاب غروب نمود مرا وسوسها در خاطر بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود
متوجه وضو شدند بعد از آن سخنی تکلم شدند که نفهمیدم و گمان من آن بود که عبری است پس اقامت
فرمودند پس نگاه کردم والله آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدای از آن ظاهر میشد تا بجای
رسید که وقت فضیلت نماز عصر بود پس نماز عصر را گذاردند و من اقتدا بآنحضرت کردم و چون از نماز
فارغ شدیم آفتاب غروب نمود و ستارها ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند جویریه خدا

میفرماید که فسبح باسم ربک العظیم

میفرماید که فسبح باسم ربک العظیم من خدا را بنام عظیمش خواندم آفتاب برای من برگردانیدند و بمعاره
بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمنزلی
رسیدیم که آنرا عاقول میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده
حضرت دست بران زد که برگرد باذن الهی فی الحال شاخهایش روئید و میوه داد میوه اش امرود بود چون
صبح آمدیم سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است حضرت امام حسن ع
با شخصی از اولاد زبیر به عمره میرفتند برای آن حضرت در زیر درخت خرمای فرش انداختند و برای
آن زبیری در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت
میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری گفتم بلی حضرت دست بلند کرد و دعای میخواند بزبانی که آن شخص
نمی فهمید همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه بود گفت والله که سحر کرد حضرت
فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد و ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که ابو عبد الله
بلخی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بدرختان خرمای بی میوه رسیدند فرمود که ای نخله شنونده و اطاعت کننده
خدا ما را طعام ده از آنچه خداوند تو مقدر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ از درخت خرما فرو ریخت
و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل میآید آنچه در باب عیسی بن مریم ع شده بود در
حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه طلبید و درخت
ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر ع میفرماید که بیا چون بیامد
نزد درخت رفت و گفت آنچه حضرت گفته بود و درخت زمین را همه جا قطع کرد و بخدمت حضرت آمد و ایستاد
باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت و بسند حسن از ابوبصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام رفتم و حضرت صادق علیه السلام حاضر بودند گفتم شما فرزندان پیغمبرانید حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که بلی گفتم رسول خدا ص وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست

فرمود که بلی گفتم شما مرده را میتوانید زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی الخ فرمود
که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود دیدم فرمود
که میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد
گفتم بحال اول میخواهم باز دیگر دست بر چشم من کشیدند بحال اول برگشتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است
که حضرت صادق ع بار دیگر چشم مرا روشن فرمود که اگر نه از ترس شهرت بود ترا چنین میگذاشتم پس بحال اول
برگردانید و بسند معتبر از علی بن المغیره منقول است که حضرت امام موسی کاظم ع در منی بزنی گذشتند که او و فرزندانش
میگریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود حضرت نزد آن زن رفتند از سبب گریه سؤال فرمودند آن زن گفت این
فرزندان یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال او میتس مانند شده است حضرت فرمود که میخواهی این
گاو را برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند و بعد از آن برخواستند
و سر پای مبارک بر گاو زدند گاو برخواست و ایستاد چون زن این حال را دید فریاد برآورد که بحق صاحب کعبه این
شخص عیسی بن مریم است حضرت در میان ازدحام مردم خود را از آن زن مخفی گردانیدند و از داود رقی منقول است
روایت کرده که شخصی از اصحاب با حج رفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسید عرض نمود که پدر
و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که او را بسیار دوست میداشتی
گفتم آری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت او را در خانه خواهی یافت که چیزی میخورد گفت چون
بخانه آمدم او را دیدم نشسته و چیزی میخورد و بسند صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده که حضرت امام رضا
علیه السلام در خراسان فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت
جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است باسانید بسیار که چون ابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام او را دید و حجتها بر او تمام کرد و در آخر گفت که میخواهی که رسول خدا ص در میان ما و تو حکم کند گفت
چگونه آنحضرت میشنود حضرت دست آن ملعون را گرفت و آورد بمسجد قبا دید که حضرت رسول خدا ص در مسجد نشسته است و گفت

برود ترک کن ظلم را

برو و ترک کن ظلم را بر حضرت امیر المؤمنین ع در روایت دیگر فرموده که نگفتم که حق علی را بعلی تسلیم کن و بیعت
او نما چون این را شنید ترسان بر گشت و بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته
و منقول است که از حضرت امام موسی ع که روزی ردیف حضرت پدرم بودم و بجانب عریض میرفتیم و در اثنای راه مردی
پیدا شد موی سر و ریش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دو دستش را بوسید و میگفت فدای تو
گردم امر داو را موعظه و نصیحت میفرمود پس آن پیر رفت و پدرم سوار شد گفتم آنچه با این مرد کردی شکستگی
و احترام نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر ع بود و از سماعه منقول است که روزی بخدمت
حضرت صادق ع رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی که پدرم را ببینی گفتم بلی
فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم حضرت را دیدم نشسته است پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین ع
بخدمت حضرت امام حسن ع آمدند و سؤالی چند از آنحضرت نمودند بعد از آن حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین ع را ببینید
بشناسید گفتند بلی فرمود که پرده بردارید چون برداشتند حضرت را دیدند نشسته و از حضرت صادق ع روایت
کرده که چون حضرت امیر المؤمنین ع را بمسجد آوردند از برای بیعت ابو بکر علیه اللعنه رو بقبر رسول خدا ص آورد و فرمود
که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد
که بکشند پس دستی از قبر برآمد دانستند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی
خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا آیا کافر شدی بآن خدای که ترا آفریده از خاک
پس از نطفه آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و مردی کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون بیعت
ظاهر شد این آیه برآن دستور شنیده بود و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند
در صفین وقت نماز شام داخل شد چون از مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان
فارغ شدند کوه شکافته شد و پیری بیرون آمد موی سر و ریش سفید شده بسخن آمد و گفت السلام علیک

یا امیر المؤمنین و رحمة الله مرحبا بتو وصی خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان بهشت
و فایز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود که علیک السلام ای برادر من شمعون بن
حمون وصی حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام
که فرود آید برای نصرت فرزند و نمیدانم کسی را که در راه زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در روز قیامت
کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا از آفتهای بدرستی
که دیر دیر بود که دیدم جمعی را از بنی اسرائیل که اره ها کشیدند و پاره ها ایشانرا دست و پا بریدند و بر چوبها
خلق کشید اگر این جماعت که با تو مخاصمه میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده است
کوتاه خواهند کرد و اگر این روهای نورانی که تو را یاری نمایند بدانند که چه ثواب از برای ایشان
مهیا گردیده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود السلام علیک یا امیر المؤمنین
علیه السلام و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز شدند پس عمار بن یاسر و ابن عباس
و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت گفتند
پدر و مادرم را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکند
کسی از مهاجرین و انصار را از تو مگر شقی پس حضرت ایشانرا دعای خیر فرمود و ایضا از حیاة باسناد روایت
نموده که روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه
اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمود
که وصی حضرت موسی ع بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی بپرس
که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که روزی با پدرم در وادی ضجنان که
در میان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد مرد پیری را دیدم که در گردنش زنجیر بود و سر زنجیر در دست مرد

بود و میکشید و گفت

۷۱

بود و میکشید و گفت مرا آب ده این شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد از پدرم پرسیدم
که این که بود فرمود که معاویه علیه اللعنه بود و بطریق کثیره از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم
و هر دو بر شتری سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد در گردنش زنجیری بود و بر زمین میکشید
و گفت یا ابا جعفر مرا آب ده که خدا ترا آب دهد شخصی دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید و یا ابن رسول الله آبش مده
خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که این شخص را شناختی معاویه بود و آن دیگری ام الطویل بود و نیز منقولست
که در خدمت حضرت علی بن الحسین ع براه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی همین واقع شد و نیز فرمود معاویه
بود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه حضرت علی بن الحسین ع بودم و در آنجا گنجشکی چند
فریاد میکردند فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی
از او مینمایند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز بما داده اند و از
فضیل بن یسار روایت کرده که در خدمت حضرت صادق ع بودم دیدم که یک جفت کبوتر نر و ماده
نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه فرمود که میگفت ای انیس من و ای جفت من
هیچ خلقی نزد من محبوبتر از تو نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و باسناد معتبره از محمد بن مسلم روایت
کرده که روزی در خدمت امام محمد باقر ع بودم ناگاه یک جفت کبوتر بنزد آنحضرت آمدند و صدای کردند
حضرت جوابی چند بایشان فرمود و بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در آنجا ماده
با نر حرفی چند گفت و برفتند از ماجرای ایشان سؤال کردم فرمود که یا ابن مسلم هر چه خدا خلق کرده
است از مرغان و حیوانات و هر چه جانی دارد اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکنند این
کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود و او سوگند یاد میکرد که من بری ام از گمانی که بر من
می بری و او قبول نمیکرد پس گفت که راضی میشوی بحکم محمد بن علی گفت بلی چون بنزد من آمدند من
حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید بیگناه است قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده

است که روزی در خدمت حضرت امام رضا ع بودم در باغی از باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش
آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول
و فرزندان رسول بهتر میدانند فرمود که میگوید که ماری آمده است میخواهد که جوجه مرا بخورد این عصا را بردار
و باین خانه رو و مار را بکش چون بخانه داخل شدم دیدم که ماری آمده است میخواهد که جوجه مرا بخورد
که بگرد خانه میگردید او را کشتم و از حمد بن هرون روایت کرده که روزی حضرت امام موسی ع بخیمه من درآمدند
و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی کرد حضرت
تبسم فرمودند و گفتند بفارسی که برو و بول کن آن اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت
پس حضرت فرمود که خدا بداود و آل داود [illegible] نکرده مگر آنکه بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت
فرموده و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودم در بین مکه و مدینه و من
بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و بنزد آنحضرت آمد و دست بر قربوس زین
نهاد و گردن کشید حضرت سر را بنزدیک دهان آن گرگ داشت و بعد از ساعتی فرمود که برو آن گرگ [illegible]
کنان برگشت گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزندان رسول بهتر میدانند
فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من در این کوه زائیدن بر او دشوار شده دعا کن که خدا بر او آسان کند و دعا
کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر شیعیان شما مسلط نگرداند من دعا کردم و مستجاب شد و بسند معتبر
روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند آهوی نزد آنحضرت
آمد و دست بر زمین میزد و صدا میکرد فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید
که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز گرفته است و از من التماس میکند که از آن قریشی درخواهم که فرزند را
باو دهد که شیرش بدهد و باز بیاورد پس حضرت باصحاب فرمود که برخیزید تا بخانه آن شخص رویم و حاجت
این آهو را برآوریم چون بخانه آن مرد آمدند حضرت فرمود که آهو بچه که امروز شکار کرده بیاور که مادرش او را خبر بدهد

چون بیاورد مادرش او را خبر داد و گذاشت که برود و حضرت از آن شخص التماس نمود که آهو بره را با آن آهو
بخشید و حضرت او را با مادرش رخصت فرمود آهو میرفت و سر را حرکت میداد و بزبان چیزی میگفت فرمود
که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید خدا غائبان شما را بشما برساند علی بن الحسین را بیامرزد
چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و بسند معتبر از یونس بن ظبیان و جمعی از اصحاب روایت کرده اند که در خدمت
حضرت صادق ع بودیم آنحضرت فرمود که این زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنم
گنجهای خود را ظاهر گرداند پس پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز
کردند و خشتی از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر و فرمودند که نگاه کنید چون نظر کردیم خشتهای
طلای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته میدرخشید یکی از ما گفت که فدای تو گردم شما اینها
همه دارید و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را از برای شیعیان ما
خلق کرده است و ایضا منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه
نشسته بودند شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیا که در دست دشمنان
شماست و در دست شما نیست فرمود که گمان دارید که دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست دراز کردند و مشتی از ریگ
برگرفتند تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چه جنسیت فرمود که از بهترین جواهر است اگر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم
کرد پس بر زمین انداختند باز ریگ شد و ایضا صفار باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی ع
در آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فیصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد
حضرت خود را میگفتند و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم فرمود
که ای جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق بمغرب رود گفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را میشناسم
در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود و در یک شب از مغرب بمشرق میرود و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است

که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که من میشناسم کسی که از اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعتی که خدا فرموده است
که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون که در مغرب و مشرق میباشند و منازعه در میان ایشان بود او را
اصلاح کرد و برگشت و از نهر فرات گذشت و از آب فرات شرب نمود و از در خانه تو گذشت و در در خانه ایستاد که بگشاید از
ترس شهرت آن شخص که گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را در برابر خورشید
آفتاب میداشتند و آتش در دور او می افروختند و در زمستان آب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند
و او فی الحال زنده آدم بود و محمد ابن مسلم گفت که مراد آنحضرت از آن شخص که در مدینه است خود ایشان بود و از عبد الصمد
ابن علی روایت کرده است که شخصی به نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد حضرت پرسید که تو کیستی گفت
من منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که چون تو آمده به نزد ما از حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی برابر
این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت آن کیست گفت منم و اگر میخواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه
پنهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد رسید حضرت پرسید
که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفت از علم نجوم برد و ماهه راه حکم میکنند دیگر حضرت فرمود که عالم
مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر آنچه یک آفتاب طی مینماید قطع کند و سیر نماید و دوازده
هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالمست که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند
پرسید که اهل آن عالمها شما را میشناسند فرمود بلی خدا واجب گردانیده است بر ایشان ذکر ولایت ما
و بیزاری از دشمنان ما را و از علی ابن حسان روایت کرده است که من در حبس ... بودم شنیدم که شخصی را
محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را باو
رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت من در شام می بودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام است
عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم و با او روان شدم چون اندک راهی رفتم خود را در مسجد کوفه دیدم
گفت این مسجد را میشناسی گفتم بلی این مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز

کرد و من نماز کردم

کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردیم پس آنگاه خود را در مسجد مکه دیدم و با او افعال حج بجای
آوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و آن شخص ناپدید شد چون سال دیگر موسم حج شد باز
همان شخص پیدا شد و مرا با خود بهمان مواضع برد و چون از افعال حج فارغ شدیم و مرا بشام برگردانید خواست از من جدا شود
گفتم بحق آن خدائی که ترا چنین قدرتی کرامت کرده است بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرد و فرمود که منم محمد بن
علی بن موسی علیهم السلام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید مرا در زنجیر کرد و باینجا فرستاد گفتم تو نامه بنویس و احوال
خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا رها کند دوات و قلم برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت و در جواب نوشت که بگو بکسی
که ترا در یک شب از شام بان اماکن برد بگو که ترا از زندان خلاص کند راوی گفت چون جواب را خواندم گریستم و بسیار
او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم که زندانبانان و لشکریان را
تفحص میکردند از حقیقت حال پرسیدم گفتند دیشب این مرد دعوی پیغمبری میکرد و او ناپیدا شده است و درها
بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته و از مفضل روایت کرده است که در آن
ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که معلی را بامری
امر کرده بودم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستی که من روزی باو نشاط کردم او را مغموم یافتم گفتم ای
معلی اهل و عیال خود را بیاد آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی
او کشیدم و از او پرسیدم اکنون در کجائی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن منست و اینها فرزندان منند
من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دیدم و با زن خود مقاربت کردم و بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم
و پرسیدم که خود را در کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شماست گفتم ای معلی هر کس حدیث ما را حفظ کند و او را
مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ کند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث صعب
ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که اشاعه کند نمیرد مگر آنکه الم
سلاح باو برسد یا در زنجیر تا بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله ابن سنان روایت کرده است

که حضرت صادق ع فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصری تا صنعاء آیا می‌خواهی ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس دست
مرا گرفت و به بیرون مدینه برد پس پا بر زمین زد نگاه کردم نهری دیدم که حاشیه‌اش پیدا نیست مگر آنجایی که ما بر او
ایستاده‌ایم که مانند جزیره است در میان نهر پس در این جزیره نهری دیدم که یک طرف آن جاری است از برف سفیدتر و در
طرف دیگرش شیری جاری است از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاری است از یاقوت رنگین‌تر و هیچ یک به دیگری ممزوج
نمی‌شود و این سرخی شراب در میانه سفیدی آب و شیر به غایت خوشنما است که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای
تو گردم این نهر از کجا بیرون می‌آید فرمود که چشمه‌هائیست که خدا در قرآن وصف آن فرموده است در بهشت
و در دو کنار این نهر درختان دیدم حوریان بر سر درختان نشسته موهای ایشان بحسنی که هرگز ندیده بودم و در دست
ایشان ظرفها بود در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای این دنیا نداشت پس
حضرت نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره فرمود که آب بده دیدم خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز درخت
راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود بخوردم و هرگز مانند لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بوی آن بمن بوی
مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود عرض کردم که فدای تو گردم هرگز چنین
حالی مشاهده نکرده بودم و نمی‌دانستم که این قسم غرایب در دنیا می‌باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزی است
که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است چون مؤمن از دنیا می‌رود روحش را باینجا می‌آورند و در باغهای بهشت می‌گردند و
شرابها می‌خورند و دشمن ما می‌میرد روحش را بوادی برهوت می‌برند که صحرائیست در حوالی یمن همیشه در عذاب می‌باشد و از زقوم
جهنم می‌خورد پس پناه می‌بریم بخدا از آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر ع سؤال نمودم
از فرموده خدا که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را
بحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر بود حضرت دست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بالا نظر کن
چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برطرف شده نوری عظیم دیدم که دیده‌ام حیران شد حضرت فرمود که حضرت
ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود آنگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس سر بزیر کردم

سقف را بحال

سقف را بحال خود دیدم پس دست مرا گرفت و بخانه دیگر برد و جامه‌ها که پوشیده بود کند و جامه‌های دیگر
پوشید و فرمود که چشم بر هم گذار و باز مکن بعد از ساعتی فرمود که می‌دانی در کجائی گفتم نه فدای تو شوم فرمود
که الحال در ظلماتی که ذوالقرنین بآنجا رسیده بود گفتم فدای تو شوم رخصت می‌دهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا
اما چیزی نخواهی دید چون چشم گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتیم و فرمود که می‌دانی
در کجائی گفتم نه فرمود که در کنار آب زندگانی ایستاده که حضرت خضر علیه السلام از این آب خورد
پس از زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر درآمدیم و چون پاره راه رفتیم مثل عالم و خانها
و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم سیم رسیدیم شبیه بآن عالم تا پنج عالم گذشتیم
آنگاه فرمود که این ملکوت زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم و هر امامی از ما که از دنیا
می‌رود در یکی از آن عالمها ساکن می‌شود تا امام آخر که حضرت صاحب الامر علیه السلام در عالم اول
ساکن شود آنگاه فرمود چشم بر هم گذاشتم دست مرا گرفت ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون
رفته بودم پس آن جامه‌ها را کندند و این جامه اول را پوشیدند و بجای خود نشستیم پرسیدم که فدای
تو شوم چند ساعت از روز گذشته فرمود که سه ساعت و بسند از ابوبصیر روایت کرده است که روزی
در خدمت امام جعفر صادق ع بودم پا را بر زمین زدند دریای عظیم ظاهر شد کشتیها از نقره در کنار آن دریا
ایستاده یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در آنجا خیمه‌ها از نقره زده بودند حضرت
داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند فرمودند که آن خیمه که اول داخل شدیم خیمه حضرت رسول ص بود و دویم
از حضرت امیرالمؤمنین ع بود و سیم از حضرت فاطمه ع و چهارم از خدیجه ع و پنجم از حضرت امام حسن علیه السلام و ششم
از حضرت امام حسین ع و هفتم از علی بن الحسین ع و هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق دارد و هر
یکی از ما که از دنیا می‌رود خیمه دارد که در آنجا ساکن می‌شود و از صالح بن سعید روایت نموده که حضرت
امام علی نقی ع را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان

سعی در تضییع تو و هتک حرمت تو سعی کردند تا آنکه ترا در چنین جای ساکن گردانیدند و فرمود که این سعد تو
هنوز درین مرتبه از معرفت ما پس دست بجانبی حرکت دادند چون نظر کردم باغهای عظیم سبز و حوریان
خوشروی و خوشبوی و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقهای رطب و انواع میوه‌ها مشاهده نمودم که دیده ام
حیران شد فرمود که ما هر کجا هستیم اینها از برای ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که تمام دنیا در دست امام از باب پاره گردکانیست که هیچ چیز از و بر امور دنیا
مخفی نیست آنچه خواهد در آن میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتکرده است
که ذوالقرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول و نرم را گذاشت
تو برای خود اختیار کرده سحاب صعب را که تند و تر و شدیدتر است برای ائمه آل محمد گذاشت گفتم
صعب کدامست فرمود که آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام بر آن
سوار خواهد شد و با آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش از و معمور است و دو از آن
خراب خواهد گردید و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شد
و دو ابر بر حضرت عرض کردند صعب را اختیار نمود و بر آن سوار شد و بر هفت زمین گذشت پنج را معمور
دید و دو را خراب و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی
اراده میفرماید که امامی را خلق کند قطره از آب زیر عرش را فرو میفرستد که بر گیاهی یا میوه بنشیند
و والد آنرا تناول میکند و جماع میکند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید
پس در شکم مادر صدایی میشنود و میفهمد و چون بر زمین می آید بر بازوی راستش مینویسند که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسخن و رفتار آمد عمودی از برای
او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت کرده اند
از حضرت صادق ع که چون خداوند عالمیان میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را میفرستد که شربتی از آب زیر عرش بوی میدارد

و والد امام میدهد

و بوالد امام میدهد که تناول نماید و از آن آب نطفه منعقد میشود و چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمی‌شنود و بعد از
چهل روز آنچه گویند می‌شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را میفرستد که آیه را بر بازوی راستش نقش مینماید و چون
بمنصب امامت فایز گردید از برای او مناری از نور بلند میکنند که بآن اعمال خلایق را میداند و بسند دیگر از حضرت
منقولست که چون مادران اوصیاء پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غشی
و تمام آن روز بآن حالت چنین میباشد پس بحال خود می‌آیند و از جانب راست خود از یک طرف خانه
آوازی می‌شنوند که کسی میگوید که حامله شدی بخیر و خوبی و عاقبت تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا
بفرزند بردبار دانا بعد از آن هیچ سنگینی و المی و اثر حملی در خود نمی یابد تا چون ماه نهم میشود آواز ملائکه را در خانه
که میباشد می‌شنود و چون شب ولادت میرسد نوری در آن خانه ساطع میشود که بغیر از مادر و پدر
و امام دیگری نمی بینند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید و چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه
عطسه میزند و بانگشت اشاره مینماید و الحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیشین دهانش همه روییده
میباشد و از پیش رویش نوری ساطع میباشد مثل شبیکه طلا و در تمام آنشب و روز از دستهایش نوری ساطع
و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار
امت هستند که امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نمیکنند مگر لعنت بر ابو بکر
و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از هشام بن سالم روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر
چهل روز سیر آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند
که شیطان خلق شده یا نه و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال میکنند و کیفیت دعا را از ما تعلیم ایشان
مینماییم و می پرسند که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کی ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه‌ها

بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار است که اگر تمام اهل زمین
به بلند عبادت خود را سهل خواهند شمرد و در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی
است و پوشش ایشان برگ درختان است و رویهای ایشان از نور روشن تر است و چون یکی از ما را ببینند بر گرد او برمیایند و از جای او خاک
برمیگیرند برای برکت و چون نماز میکنند صدای ایشان بلند میشود مانند باد تند در میان ایشان جمعی هستند
که هرگز سلاح از خود دور نکرده اند برای انتظار قائم آل محمد و از خدا میطلبند که بایشان بنماید و عمر هر یک از ایشان
هزار سال است اثر نماز و خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند امری را
که موجب قرب بخدا باشد و چون ما دیر بنزد ایشان رفتیم گمان می برند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته
منتظر آن وقت هستند که وعده ملاقات ما داده ایم ایشان هرگز از عبادت سست نمیشوند و بتنگ نمیایند و بنحوی
که ما قرآن را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان آنقرآن چیزی چند هست که اگر برین مردم بخوانیم
کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما می پرسند و چون بیان میکنیم سینه های ایشان
گشاده میشود و از خدا میطلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما بر ایشان چه نعمتها
دارد و قدر ما را میشناسند و ایشان با قائم آل محمد ظهور خواهند کرد و جنگیان ایشان بر یکدیگر سبقت خواهند
گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند و چون جوانی پیری را می بیند
نزد او بشایسته بندگان می نشیند و بی رخصت او قدم بر نمیدارد و ایشان بهتر از جمیع خلایق اطاعت امام میکنند
و بهر امری که امام ایشان را امر کند ترک نمیکنند و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بفرستد در یک
ساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از آهن دارند که اگر بر کوه زنند دو نیم
میکند و امام علیه السلام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در میان جابلقا و جابرسا است
جنگ خواهند کرد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند
اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق

و مغرب کسی نماند

و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید معتبره از حضرت امام حسن علیه السلام منقولست که فرمود
که خدا را شهری هست در مشرق و در مغرب و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری دو شهری هست
هفتاد هزار در است از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری
نمیداند و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما حجت
خدائیم بر ایشان وَاعْلَمْ یا اَبا ذَرٍّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ اَهْلَ بَیْتی فی اُمَّتی کَسَفینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجیٰ وَمَنْ رَغِبَ
عَنْها غَرِقَ وَمِثْلِ بابِ حِطَّةٍ فی بَنی اِسْرائیلَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل
بیت مرا در میان امت من از برای کشتی نوح گردانیده که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که از آن
ابا کرد و داخل کشتی نشد غرق شد همچنین اهل بیت من هر که در کشتی محبت و ولایت و متابعت او می نشیند
و از گرداب فتنه و ضلالت نجات مییابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای
شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود
که هر که داخل آن در شود از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن باشد همچنین در این امت هر که چنگ در
دامن متابعت ایشان میزند و از درگاه متابعت و پیروی ایشان خدا را طلب میکند و از جهالت الاظلمه
اشتعالت مستحق عذاب و خذلان است بدانکه خداوند عالمیان امر فرموده بنی اسرائیل را که اُدْخُلُوا
الْبابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ جمعی از مفسران گفته اند که مراد از در قریه بیت المقدس است
یعنی در آئید بدری از درهای مقدس از روی خضوع و شکستگی تا چون در رکوع هستم شوید و در رکوع داخل بیت
شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و بگوئید خداوندا از گناهان ما درگذر تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی
گفته اند در قریه اریحا مراد است و جمعی از محققین را اعتقاد آنست که در آن قبه ایست که در برای قبله ایشان
مقرر کرده بودند و رو بآن نماز میکردند پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند یا داخل نشدند و بعضی
که از آن در داخل شدند آن عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند بجای حطه حنطه گفتند که گندم طلب میکنیم

پس خدا اطاعت برای ایشان فرستاد و همه پی بردند به آنکه مضمون این دو آیه شریفه بلیغ که در این حدیث وارد شده است
در احادیث شیعه و سنی متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب بسوی ایشان و القاب ایشان باید نمود و باز جاده
متابعت ایشان بدر نروند بلکه ایشان وسیله اند میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود و چنانچه ابن
بابویه علیه الرحمه و شیخ طوسی طاب ثراه باسانید معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را میخوانیم اجابت نمیکنند اگر ایشان را میگذاریم بغیر ما هدایت
نمی یابند و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مائیم سبب و وسیله میان شما و خدا و شیخ
طبرسی در احتجاج روایت کرده از عبد الله بن سلیمان که من در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم
شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آن جماعتی که علم خود را کتمان میکنند گند شکمهای ایشان اهل جهنم را
متاذی خواهد کرد حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون خدا
او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوب بوده از آن روز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث
گردانید حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست برود و اگر بجانب چپ رود که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت
و ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری
باو نوشت که بدرستی که خداوند عالمیان برحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب نگردانیده از برای
آنکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای احسان و تفضل بر شما تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک و بد
کردار را از فرمان بردار و تا ظاهر گرداند آنچه در سینهها مخفیست و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها و از برای
آنکه سبقت جویند بر نعمتهای او و منزلتها و رتبههای شما در بهشت رفیع گردد پس واجب گردانید بر شما
که بان درهای فرایض بر شما گشوده میشود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما
کلیدی مقرر ساخت از برای گشودن درهای مرتبه و راههای معرفت که بروی ایشان اگر نه محمد
و اوصیای او صلوات الله علیهم می بودند از بابت بهایم و حیوانات که هیچ فرایض از فرایض خدا را
نمیدانستند

نمیدانستند و آیا داخل شهر میتوان شد بغیر از در آن پس چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب امامان
بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را
برای شما پسندیدم و از طرق شیعه و سنی متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که من شهرستان علمم و تو دری شهرستانی و داخل شهری نمیتوان شد مگر از درش و احادیث
درین باب زیاده از حد و حصر است چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود ایشان نه همین سبب
نجات این امتند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران بولایت ایشان بسعادت فایز گردیده اند و در جمیع شداید
بانوار ایشان پناه برده اند و ایشان سبب علت غائی ایجاد جمیع آسمان و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه
از احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرموده که لولاکما لما خلقت الافلاک یعنی اگر شما نبودید من افلاک را خلق
نمیکردم و بیان این اخبار موقوف بر تبیین رمزیست که موجب انکشاف این معنی میشود به آنکه خداوند عالم فیض مطلق
است و مقدس منقطع فیض و جود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن نمیکن عقلا قبیح نباشد
و کسی که قابل آن باشد همچنین بنای محل عالم امکان را بنا کند و چنین مهمان خانه برای او بسازند و در میدان
وسیع عرصه ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار اسباب رحمت و تحف و الا برایشان
قدرت و اطناب عزت استوار گردانند و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان
روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند و مایده احسانی که تمام عالم را
فرا گرفته برای او بگسترند و الوان نعمتها و میوهها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشاء آخرت که این نشاء و بنیانها
نمونه حقیری است از آن یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور
و وحوش و بهایم را خادم او گردانند بزرگواری میباید باشد که این کارها را سزاوار باشد و این انوار نمایان
لایق پس اگر دیگران بطفیل او ازین خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه همان ناهلان لایق این
کرامتها نیستیم و برای ما تنها این قسم تلطفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر پادشاهی لشکری را گرد یاری از رستاقی

ناقص جاهلی نزد پادشاهی عظیم الشأنی بیاید و پادشاه بفرماید که مهیا از برای او خوان بکشند و انواع فرشها
گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه از برای او حاضر گردانند و جمیع امرا را در خدمت او باز دارند جمیع عقلا او را
مذمت میکنند که این آداب پادشاهانه نبود مرد قابل این کرامت نبود نهایت اکرام این مرد این بود که او را
زر کمتر بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند و اگر کامل بزرگ عظیم الشأنی بیاید و این همه نعمتها برای
او بکشند و بطفیل او چندین هزار گرد و رسنای سیر کنند بد نمائیست و جمیع عقلا مدح میکنند و همچنین درین ماده
چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اشرف مکونات و زبده ممکناتند و نهایت آنچه در مرتبه امکان
از کمالات و استعداد گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است ایشان آماده قابل جمیع فیوض و رحمتهای
و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فایض میگردد و بطفیل ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند در خور استعداد
ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتهاست اول بر آنحضرت فایز گردید و بعد از آن بر دیگران جاری
فرمود که اوّل ما خلق الله نوری و همچنین معنی نبوت اول برای آنحضرت حاصل شد و به برکت او بدیگران
رسید چنانچه فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین یعنی من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرمود
که مائیم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و هست معنی شفاعت کبری
که از روز ازل تا ابد الآباد جمیع کمالات و خیرات بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و میگردد و اینست
سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب ابتدا اول بر ایشان صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید
تا برآورده شود زیرا که یک علت بر نیاوردن حاجت عدم قابلیت است پس چون صلوات فرستادی و برای آن
مادهای قابل رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق آن حضرت و اهل بیتش و مستجاب میشود و اینکه آب سرچشمه آمد
هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه بهره باو میرسد در خور راهی که بآن سرچشمه دارد کسی باشد که نهر عظیمی از راه ولایت و اخلاص
و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی خود کنده باشد از هر رحمی که بآنجا میرسد در خور آن نهر عظیمی و گنجایش آن بهره
میبرد و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه میابد پس معلوم شد که اتباع انبیاء و مقربان از انوار مقدسه ایشان

سالم ادا رکرد

زیاده از دیگرانست و منت نعمت ایشان بر پیغمبر و اولیا و دوستان خدا زیاده بر عوام الناس است چون بکجا
کشید این مطلب را ازین باز گر بیان نتوان کرد بدانکه این معلوم است که هر چند که مناسبت میان فاعل و قابل
و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد اینست که تا بقدر مناسبتی نباشد افاضه
نمیتواند شد پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقصند در استفاضه ایشان از کامل من جمیع الوجوه تا چاره
از وسائط از جهات کمال با جناب ذو الجلال بنوعی ارتباطی داشته باشند و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی
با ممکنات ناقصه داشته باشند که افاضه و استفاضه باین دو جهت تعلق ابد چنانچه در هدایت فی ایصال الحکام و حکم
و حقایق بخلق این دو جهت ضرور است و اشاره مجملی باین معنی درین باب بسیار است چنانچه اسماء الهی دلالت بر کمالات
او میکنند ایشان نیز از این جهت که بهر نوعی از صفات او متصف گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند
مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا از حد
بیشتر را دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت اوست
و همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر کمالات زیاده از دلالت اسمائست و اسمای مقدسه الهی از این
جهت تاثیر او بر ایشان مترتب است که دلالت بر آن مسمی میکند لهذا بر ایشان آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء الهی
و مظهر قدرت و کمالات او بیند و چنانچه پیش دانستی که کنه ذات و صفات او دانستن محالست و لیکن در انحاء و جوهات صفات و تعبیرات از آن
عارفان را درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره میابد مثلا بالتشبیه مراتب مردم در معرفت
پادشاه مختلف میباشد یکی مرد کردی میباشد که از عظمت پادشاهی همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد اراده دو نان
او را میسر است و اگر خواهد هزار دینار بی رخصت بکسی میتواند داد و این مرد پادشاه را بصفات حلوایی و اوستادی
نیز از شناخته اگر پادشاه باو احسان کند در خور شناخت او احسان خواهد بود و همچنین تا مرتبه شخصی که عظمت پادشاه
پادشاه را بقدری دانسته که او قادر بر عطای مملکتهای عظیمه و مناصب میتواند بخشید که در رسائل الالوف الجمیل میتواند داد
بچنین شخصی در خور معرفت او میرسد و همچنین عارفان را در مراتب معرفت بالتشبیه این تفاوت هست که فقط رحمان را هر عارفی بمعنی

میفهمد و در خور آن معنی فایده میبرد نادان عارف کامل که نهایت وجوه را و کنه یافته است بر حسن فیض ازل و ابد را
برای ممکنات میطلبد و میرساند و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که هر یک نفس [illegible]
اند در خور شناخت و معرفت ایشان متوسل بایشان میتوانند شد یک شخص حضرت علی علیه السلام را امری شناخته
که هر مسئله که از وی پرسی میداند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده و دیگری او را
چنین شناخته که در نسبی با الله کسی نمیتواند گشت و علی را شناخته مالک اشتر را شناخته و یکی علی را شناخته که اگر شفاعت کند
خدا هزار نفر را میبخشد تا بمرتبه آن بزرگ که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمان بخواند از [illegible]
و اگر بر زمین بخواند میگذارد چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را در عرش نوشتند عرش قرار گرفت
و بر کرسی نوشتند بپا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شد و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند
و دوستان ایشان از انچه معلوم است که در وقت دعا در خور آن ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود بقدر
استشفاع بایشان نفع میکند و اگر این معنی را ازین زیاده ذکر کنیم سخن دراز میشود و از مطلب [illegible] خواهد بود بعضی تمثیلها
ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که فیلی را آوردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلقی عظیمی بشهر ایشان آمده همگی بسر آن
جمع شدند و دست بر آن مالیدند یکی از ایشان دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم او مالید و یکی پای او را لمس
کرد و یکی پشت او را و یکی دمش را و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و توصیف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد
آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت که فیل چیزی است مانند گلیم و دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کرده از بابت ناودان
دراز است و هر یک آنچه یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که فیل را درست دیده
بود در میان ایشان حکم شد و گفت هیچکدام او را نشناخته اید هر یک از آن بهره [illegible] برده اید [illegible] کوران عالم امکان
و جهال را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالی هست و درین مقام زیاده از این سخن
و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرموده که حضرت
رسول فرمود که خدا خلقی نکرده است که از من بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی حق تعالی

انبیا و رسل را

حمد شکرگزاران و حمد شکرگزاران
[illegible]

انبیا و رسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده و بعد از من ترا و ائمه را که
تفضیل و زیادتی داده و ملائکه دوستان مایند یا علی آنهای که حاملان عرش اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تحمید
خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای آنجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما بودیم خدا نه آدم را خلق
میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیش از ایشان
خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا کرد بتوحید و حمد
و تمجید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او گوئیم و بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یک نور یافتند چون ارواح ما را ملائکه دیدند
بسیار عظیم نمود در نظر ایشان گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه بدانند که ما خلق آفریده خدائیم و خدا منزه است از اینکه ما
شباهتی داشته باشد یا آنکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات
ما دانستند و چون بزرگواری ایشان ما را مشاهده نمودند گفتیم لا اله الا الله تا بدانند ملائکه که خدا یکی است در عظمت و بزرگواری و ما بنده
خدائیم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت محل و درجه ما را
دیدند ما گفتیم که الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا از آن عظیمتر است که کسی بدون [illegible] تا بیاد او نزد او رتبه دیگر
هم تواند رسانید الا او گفتند الله اکبر چون قوت و قدرت غلبه ما را مشاهده نمودند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله
تا بدانند که قوت و قدرت و توانائی ما از خداوند ماست پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت فرموده و اطاعت ما
بر خلق واجب گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثناست برین نعمتهای عظیم که بما کرامت
فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تحمید و تهلیل و توحید و تمجید خدا پس حق تعالی
آدم را خلق فرمود و نور ما را در صلب او بودیعت گذاشت و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما
که در صلب او بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما
افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم از برای تعظیم و تکریم ما کردند و بدرستی که مرا بآسمانها عروج فرمودند
جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش بایست با تو نماز کنیم من گفتم یا جبرئیل من بر تو تقدم بجویم گفت آری

زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بالخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده پس من مقدم شدم
و با من نماز گذاردند و فخر نمیکنم پس بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت که پیش رو یا محمد گفتم در اینجا میمانی گفتم
در چنین جا مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است
و اگر ازین حد در گذرم بالهای من میسوزد پس رفتم در دریاهای نور رسیدم بجایی که خدا میخواست از اعلای
درجات ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس
ندا رسید که ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور
بدرستی که تو نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق من و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و
متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردانیده ام
و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو
آنهایند که بر ساق عرش نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود
که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود و اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان مهدی امت من گفتم
خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیاء و برگزیدگان من
منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند
که بایشان این دین را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان بلند گردانم و بآخر ایشان زمین را از دشمنان خود پاک
گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادها را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را
بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم تا آنکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من
اقرار کنند پس ملک او را پاینده گردانم و دولت او را تا قیامت در میان دوستان من بدارم و بسند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون جبرئیل به نزد حضرت رسول ص میآمد دو زانو در خدمت آن حضرت مینشست مانند بندگان
و تا آنحضرت رخصت نمیفرمود داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که از حضرت

رسالت پناه

رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابیطالب ع افضلست یا ملائکه حضرت فرمودند که ملائکه شرف
نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غل و غش و کینه
و حسد و گناهان پاک کند او افضلست از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که یهودی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست
آدمی که تعریف خود کند ولیکن مرا ضرور است میگویم چون حضرت آدم خطا ازو صادر شد توبه اش این بود
که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس توبه اش قبول کرد و حضرت نوح چون بکشتی
نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس
خدا او را نجات داد و حضرت ابراهیم علیه السلام را چون بآتش افکندند گفت خداوندا از تو سؤال
میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید و موسی
علیه السلام چون عصای خود را انداخت و ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا
ایمن گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی اگر موسی مرا در می یافت و ایمان
به پیغمبری من نمی آورد ایمان او هیچ نفعی نمیداد او را و پیغمبری او را هیچ فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان
من مهدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان فرود آید برای یاری او و او را مقدم دارد و در پی او
نماز گذارد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
گفت یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع مردان عالم برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان اختیار کرد پس ائمه
فرزندان ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد
شده است که در روزی که از ذریه آدم پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق این پیمان گرفتند که آیا من پروردگار
شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی هر که پیشی
گرفت باین اقرار و عزم بر نگاه داشتن آن پیمان بیشتر داشت از پیغمبران اولو العزم شد و هر ملکی که قبول ولایت ایشان

بیشتر بود مقرر بگردید یا اباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیداً فی الدنیا والآخرة یا اباذر نعمتان مغبون فیهما
کثیر من الناس الصحة والفراغ یا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک
قبل فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل موتک یا اباذر ایاک والتسویف بأملک فانک بیومک
ولست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت
فی الیوم یا اباذر کم مستقبل یوماً لا یستکمله ومنتظر غداً لا یبلغه یا اباذر لو نظرت الی الاجل
ومصیره لابغضت الامل وغروره یا اباذر کن کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل وعد
نفسک من اصحاب القبور یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت
فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل سقمک ومن حیاتک قبل موتک فانک لا
تدری ما اسمک غداً یا اباذر ایاک ان تدرکک الصرعة عند العثرة فلا تمکن من الرجعة
ولا یحمدک من خلفت بما ترکت ولا یعذرک من تقدم علیه بما اشتغلت به
یا اباذر ما رایت کالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها یا اباذر کن علی عمرک اشح
منک علی درهمک ودینارک یا اباذر هل ینتظر احدکم الا غنی مطغیاً او فقراً منسیاً او مرضاً مفسداً او هرماً
مفنداً او موتاً مجهزاً او الدجال فانه شر غائب ینتظر او الساعة والساعة ادهی وامر ای ابوذر حفظ کن آنچه من ترا
بآن وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمتند که غبن دارند در آن دو نعمت
بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت و مجال یعنی در این دو نعمت فریب
میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذرانند که از دستشان میرود و بعد از آن حسرت میخورند و فایده ندارد و در
احادیث دیگر مفتون لفظ وارد شده است یعنی فریفته ایشان میشوند و ایشان را از خدا غافل میگردانند
ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی
بندگی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شدی

عبادت نمیتوانی کرد

عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت میتوانی کرد و قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه
خدا نتوانی داد و حسرت خوری اگر پریشانی یا علت فقر از عبادت بازمانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه
مشغول شوی بچیزی چند که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و غنیمت دان زندگی را پیش از آنکه بمیری
که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد ای ابوذر زنهار که تاخیر کارهای خیر مکن بسبب طول امل و آرزوها که بعد از این خواهم کرد
که این روز که در دست تست همین را داری و بعد از این امیدواری که خواهی داشت یا نه پس امروز را صرف کار
خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بودی و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را
ضایع کردی و حال آنکه آخر عمر تو بود ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و آن روز را تمام نکرده و چه
بسیار کسی که انتظار فردا برد و بآن نرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود را و بفهمی فنا را و آنکه چه زود میاید و در
گذر عمر میگذرد هر آینه دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را و فریب آن نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا
مانند غریبی باش که بغریبی در آید و از او وطن خود نشمارد و یا مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اهل
قبور بشمار و قبر منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام
اراده مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن در خاطر راه مده از صحت خود
توشه بردار پیش از بیماری و از زندگی بهره برگیر پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان
یا نام مردگان یا آنکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر بترس که مبادا
از پای در آیی بمیری در هنگام غفلت و جمیع عمر دنیا پس تر احرف برگشتن نباشد که کار خود درست کنی و وارث
ترا مدح نکند بآنچه از برای او گذاشته و خداوندی که بنزد او رفته ترا معذور ندارد در آن چیزهای که مشغول آنها
شده و ترک بندگی او را برای آنها کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده از آن خواب کند
و غافل باشد زیرا که کسی که از امر سهلی خایف و گریزان است از خوف آن خواب نکند و التفات به عظمت جهنم
که دعوی خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کننده آن

و خواهان آن خواهند زیرا که مردم از لذتهای سهل دنیای فانی خود را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل
آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی همیشه در خوابند ای نور دیده قدر عمر خود را بدان و در عمر خود
بخیل باش که ضایع نشود از دنیا زود در هم ای نور دیده هر یکی از ایشان یکی از چند چیز را انتظار میبرند و در پیش دارید یا توانگری
بهم رسانید و طاغی شوید بسبب آن از سعادت ابد محروم شوید یا فقر و خواری که بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری
که شما را فاسد گرداند و از صلاح باز دارد یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بغتت در رسد و مهلت ندهد
یا فتنه دجال که شریرترین غایبی است که میرسد یا قیامت که برپا میشود و قیامت از همه چیز عظیم‌تر و تلخ‌تر است و توضیح این
کلمات طریفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد مینماید **مقصد اول** بدانکه مفاد این الفاظ شافیه اهتمام در عمل
و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول کسل در
طاعت زیرا که شیطان انسان را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در تمام عمر
عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب میباید کرد دوم آنکه باعث ترک توبه میشود و تا آخر میکند توبه را
بگمان آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سیم آنکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل امور
لازمه آن میشود برای آنکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد و باندازه آن تحصیل احتیاج خود میکند و اعتماد بر خدا و بر جود او
بکار او نمینماید و اگر خدا احسان داند اگر خدا بکار رضا باشد خدا او را توانگر میکند چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت
میشود و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع باسانید معتبره منقولست که فرمود که دو خصلت است که از
بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هوای نفس
پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و در اخبار آن
حضرت منقولست که هر که املش دراز است عملش بد میشود و از حضرت رسول ص منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین
است و فساد آخر ایشان ببخل و طول امل و ایضا از آنحضرت منقولست که آنحضرت با امیر المؤمنین ع فرمود که یا علی چهار خصلت است
که از شقاوت آدمی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقاء بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که

میشود فرزندان

میشود فرزند آدم و جوان میشود در دو خصلت حرص و طول امل و بدانکه معالجه این دو درد بذکر بسیار
یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای آن میشود چه ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان
نسبت یکسانست بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز یکی از هم سنان او بمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من بجای
او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعتی رو بخرابی و انهدام است و در هر روز
قوتی از قوای او و یک عضوی از اعضای او ضعیف و باطل میشود و در هر لحظه چندین تحفه مرگ باو میرسد و مطالعه نماید در مواعظ
و نصایح که از رسول خدا و ائمه هدی ع رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند
و مواعظ و حکمی که از ایشان رسیده نسخههای معالجه دردهای نفوس خلایقست و مقدار بر درد و از احوال ایشان پند گیرد چنانکه منقولست
از عبایة بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار میآمد بمجلس ابن عباس و عبد الله عباس او را گرامی میداشت او نزدیک خود
مینشانید روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را اینقدر گرامی میداری و این جوان بدی است شبها میرود و قبرها را نبش میکند و کفن مردهها
را میدزدد و عبد الله شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که این جوان آمد و یک
قبر کنده را رفت و در لحد خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل این شوم و زمین در زیر من گوید که
ترا وسعت مباد و خوش مباد منزل تو که بر روی من راه میرفتی و تو را دشمن میداشتم پس حالا که ترا میخواهم که در میان من در
آمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در آن روز مرا از عذاب تو که نجات
دهد و از دست آن جماعتی که بر ایشان ظلم کرده‌ام اگر رها خواهد کرد و از آتش جهنم که مرا الان خواهد کشید بمعصیت
کرده‌ام خداوندی را که سزاوار این بود که او را معصیت نکنم و لکن با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و امثال
این سخنان را مکرر میگفت و میگریست و چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را در برگرفت و دست در گردنش کرد و گفت
نیکو نباشی تو که خوب نباشی گناهان و خطاها را آتش میکنی و می شکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که
بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند خود در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا
بر شما آسان شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو کرده است و او را شناخته است

و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود ای فرزند امل و آرزوی خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستی که گروگان دردها
و نشانهٔ بلاهای دنیایی و مغلوب دردهای او و منکوب مصیبتهای دنیایی و باطل مغرور شدند که ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی‌یابد پس
حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما برسد و تهیهٔ آن را درست کنید بدرستی که بر همه مرگ احاطه کرده است اگر بایستید شما را میگیرد
اگر بگریزید در می‌یابد و از سایهٔ شما نزدیکتر است و مرگ بر پیشانی شما نوشته است و دنیا را از پی شما بر هم می‌پیچد و عنقریب
تمام شده است پس هر گاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کنند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافیست و رسول خدا بسیار
وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میگفت که بسیار بخاطر آورید مرگ را بدرستی که آن شکنندهٔ لذات است و حایلست میان شما
و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که اگر حیوانات از مرگ آنقدر میدانستند که شما میدانید گوشت
فربه از ایشان نمیخوردید و از یاد مرگ غافل میشدند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرزند آدم چون در آخر
روز دنیا و اول روز آخرت برسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او در نظر آدمی ممثل شوند پس نگاه بمال میکند و میگوید
که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو و حریص بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب میدهد که کفن خود را از من بگیر پس بسوی
فرزندان التفات نماید و گوید والله که من بسیار شما را دوست میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند
که ترا الی القبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس بسوی عمل خود نگاه میکند و گوید والله که من خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی
امروز مرا چه مدد میکنی گوید که من قرین توام در قبر تو و چون محشور شوی با توام تا من و ترا بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد
نزد او می‌آید از همه کس خوشبوتر و خوش‌منظرتر و زیباتر با جامه‌های فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنسیم و گلهای بهشت ابدی
و خوش آمده میپرسد که تو کیستی میگوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است و چون مرده غسل دهنده
میشناسد و قسم میدهد جماعتی را که جنازه‌اش را برداشته‌اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک میآیند
ایشان بزبانهای خود زمین را میشکافند و صدای ایشان مانند رعدی باشد بلند و از چشمهای ایشان
مثل برق بسیار روشن و میگویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و امام تو کیست پس چون جواب گفت میگویند
خدا ترا ثابت بدارد در آنچه دوست میداری و پسندیده است پس قبر او را فراخ میکنند بقدر که چشم کار کند و دری از بهشت

بقبر وی گشاید

بقبر وی گشایند و میگویند که بخواب بکن با فرح و شادی در راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می‌آید در نهایت
زشتی و بدبو و میگوید بشارت باد ترا بجهنم و آتش جهنم و غسل دهندهٔ خود را میشناسد و قسم میدهد حاملانش که او را
نگاه دارند و نبرند پس چون داخل قبر میشود دو ملک بنزد او می‌آیند و کفن او را دور میکنند و از خدا و دین و پیغمبر و امام او می‌پرسند میگوید
نمیدانم میگویند هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای آن را نشنود و نترسد مگر
جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب به بدترین حالی و چنان قبر بر او تنگ میشود و او را فشار میدهد که مغز سر او
از ناخنهای پایش بیرون می‌آید و بر او مسلط میگرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را میگزند تا روزی که مبعوث شود و از بس که در عذابست
آرزو میکند که قیامت قائم شود و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که من قبل از بعثت گوسفندان میچرانیدم و هیچ پیغمبر نیست
مگر گوسفند چرانیده پس گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی‌سببی رم میکنند و از چرا می‌ایستادند چون جبرئیل نازل شد
از سبب آن پرسیدم فرمود که مرده را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای آن را میشنوند و ترسان
میشوند و بسند معتبر از رسول صلعم منقولست که فرمود که چون جنازه را برمیدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را
که ای برادران میشنوید شکایت میکنم بشما از دنیای فریبنده دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و ببلا انداخت
والحال بقبر با من نمیرسد و قسم میخورد که خیرخواه منست و مرا فریب داده و شکایت میکنم بشما از دنیا که مرا مغرور کرد
و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم بشما از دوستانی که بخواهش نفس ایشان
خود کرده بودم مرا امیدها دادند امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما از فرزندان خود که حمایت
ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مال مرا خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما از مالی که حق خدا را
از آن ندادم و وبال آن بر گردن منست و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم بشما از خانه که مایهٔ خود را در صرف تعمیر آن کردم
و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما از بسیار ماندن در قبر که ندا میکند که منم خانه که بدنها
در آن کرم میشود و منم خانهٔ تاریکی و وحشت و تنگی و شدت ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید
و دیر ببرید و شما حذر کنید از آنچه من مبتلا شده‌ام بدرستی که مرا بشارت داده‌اند باتش جهنم و خواری و غضب

خداوند جبار و جهنم با در آنچه تقصیر کرده‌ام در فرمان خدا و دوستان او پس طلب اعمالها و گریه‌های دور و درازی که در پیش دارم به عقوبات
کننده دارم که سخنش را نشنوند و نه دوستی که بر من رحم کنند کاشکی مرا برمیگردانیدند بدنیا تا داخل مؤمنان میشدم و از حضرت صادق
منقولست که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت منم خانه تنهایی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم قبر که باغی ام از باغهای
بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا فرمود که زینهار مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست
اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی برای آنها که از برای آن سعی کرده‌اند یا با شقاوت و ندامت ابدی
برای آنها که فریب دنیا خوردند و برای نعمت او سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابدی برای او لازم شده است
اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت اوست و کسی که دوستی شیطان و شقاوت ابدی او مقرر است
او چشم دیده از زرهای او در میان دو چشم اوست و اجل او در پس پشت او و از آن حضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان
زیرکترند فرمود آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه از برای آن بیشتر گیرد و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای ابو صالح اگر
جنازه را بردارند چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه‌ای و از خدا میطلبی که تو را بدنیا برگرداند که تدارک گذشته‌ها کنی
و خدا طلب تو را قبول کرده و برگردانیده در آن حال چه خواهی کرد اکنون چنین کن که تدارک گذشته کن بعد از آن فرمود که عجب
دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و بر دیگری برگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که رو از دنیا
و باز مشغول لعب و بازی میباشند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک
الموت به بنی آدم فرمود که نمی‌بینی که جماعتی در مجلسی نشسته‌اند و همه یکمرتبه چه گوش میشنوند آن قسم که ملک الموت به ایشان نظر
میکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بر سر قبر حضرت یحیی علیه السلام آمد و دعا کرد که خدا او را زنده گرداند چون زنده شد
و از قبر بیرون آمد به عیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا عیسی
هنوز حرارت و شدت جان کندن از من برطرف نشده است میخواهی که مرا بار دیگر بدنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان
کندن را بکشم پس او را گذاشت و بقبر برگشت و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جماعتی چند از پادشاه‌زادهای بنی اسرائیل
متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راه

که منهدم گشته بود

که مندرس شده بود و خاک بر روی او نشسته و بغیر از علامتی از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم تا
خدا این مرده را زنده گرداند و از وی بپرسیم که چه چیز چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو ای
الهی ای پروردگار ما و مالک ما تویی خالق و معبودی نیست بغیر از تو پدید آورنده هر چیز را و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز از تو
فنا نشوی و هر روز در شأنی و کاری هستی عجیب به همه چیز دانایی و محتاج به تعلیم نیستی زنده کن این مرده را به قدرت خود
از آن قبر مرده سر بیرون کرد و موی سر و ریشش سفید شده و خاک از سرش فرو ریخت ترسان و دیده بسوی آسمان
باز کرده و با ایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده‌اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون
یافته مزه مرگ را گفت که نود سالست که در این قبر ساکنم و هنوز الم و تلخی مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی
جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است از او پرسیدند که روزی که مردی موی سرت چنین سفید بود گفت نه
الحال صدا شنیدم که بیرون بیا و خاکهای ریزه‌های بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان و با این سرعت بیرون
آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که کفن او در خانه
مهیا باشد او را از غافلان نمی‌نویسند و هر وقت که نظر به آن میکند او را ثوابی میدهند و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که منادی هر روز فرزندان آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بنده مؤمن وسعتی را اراده داشت تا چهل سال چون سن او به چهل
رسید حق تعالی وحی میفرماید بدان دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون
الحال کار را سخت گیرید و نیکو اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون چهل به بنده گذشت با او میگویند که با خبر باش و تهیه خود را درست کن دیگر تو
معذور نیستی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر روزی که داخل میشود بر فرزند آدم ملکی ندا میکند که ای
فرزند آدم من روز تازه‌ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم تا روز قیامت بدرستی که
مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
ما را موعظه بگو که در بیابانها میباشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که یا قیس بدرستی که با هر عزتی را در دنیا ذلتی است و با هر

زندگان مرده ای است و با دنیا و آخرت است و بر هر چیز حساب کننده و گواهی است و هر حسنه ثوابی است و هر سیئه را
عقابی است و هر اجلی را اندازه ای است ای قیس ناچار است که البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون
شوی و مرده باشی و آن عمل تست پس اگر آن قرین نیکو است ترا گرامی خواهد داشت و اگر لئیم است
ترا خواهد گذاشت به آنکه آن قرین با تو محشور خواهد شد و از تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح
گردان تا انس با آن داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت و حضرت صادق علیه السلام
بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و بایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا
نتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ماست و کسی که معصیت
خدا کند محبت ما باو نفع نمیکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز
باشد و بی سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعت کنند بدون
آنکه مال بایشان دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل شود که اینها
همه از برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت
از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه
چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما و اهل بیت و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمود که در توریه نوشته است که ای فرزند آدم خود را برای عبادت
من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب وا نگذارم و بر من است که رفع احتیاج
تو کنم و ترا بسعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود بدرستی که دنیا
بار کرده است و پشت کرده است و میرود و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک
از دنیا و آخرت را فرزندانست و اصحاب پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان
و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمائید بدرستی که
زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند

دهان خود را مهر نهند

دهان خود را میشویند و چشم می پوشند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است
شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسیکه از آتش جهنم میترسد البته ترک محرمات مینماید و کسی که ترک دنیا کرد
مصیبتهای دنیا بر او سهل میشود بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت
دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت
محزونست نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شبهات و کارهای ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند
چند روزی اندک صبر کردند پس دریافتند راحتهای دور و دراز عظیم را و نعمتهای الهی را برای خود مهیا نمودند چون شب
میشود نزد خداوند خود برپای ایستند و آب دیده ایشان بر روی ایشان جاری میگردد و بتضرع و زاری و استغاثه بپروردگار
خود میکنند و سعی مینمایند که بدنهای خود را از عذابهای الهی آزاد کنند و چون روز شد بردبارانند دانایانند نیکو
کارانند و پرهیزکارانند از باریکی تیر باریک شده اند از خوف الهی بعبادت ایشان را چنان برشده و نحیف
گردانیده چون اهل دنیا ایشان را می بینند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدن نیست بلکه بیماری عشق
و خوف و محبت اند و بعضی گمان میکنند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است نه چنین است بلکه از بیم آتش جهنم
در دل ایشان جا کرده و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حضرت عیسی ع بقریه گذشت که اهلش و مرغانش
و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که اینها نمرده اند بلکه بعذاب الهی اگر متفرق میمردند یکدیگر را دفن میکردند
حواریان گفتند یا روح الله دعا کن و خدا را بخوان که اینها را زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما
آن اعمال را اجتناب نمائیم و ترک کنیم و مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی ع دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب
خواهند داد و چون شب شد حضرت عیسی ع بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب داد
که لبیک یا روح الله حضرت عیسی ع فرمود که بگوئید چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفتند که طاغوت و باطل را
اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم
و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت که مانند محبت طفل مادر خود را
هرگاه که رو می آورد خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید

گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت خوابیدیم و صبح خود را
در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سجین است فرمود که سجین کدام است گفت کوههاست از آتش که می افروزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا
کنیم و بندگی کنیم بما گفتند که دروغ میگویید فرمود که در میان اینها چرا تو همین تو با من سخن گفتی و غیر تو
سخن نگفت یا روح الله لجامهای آتش بر سر ایشان است در دست ملائکه غلاظ شداد است و من در میان
ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب آمد نازل شد بر همه با ایشان فرا گرفت مرا و من آویخته‌ام بر کنار جهنم
نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی رو بحواریان کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک با
نمک درشت خوردن و بر روی مزبله‌ها خوابیدن خیر بسیار دارد با موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقول است
از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند و در شب و روز میگریست
و سر از سجده بر نمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش مجروح شد و از آب چشمهایش جاری گردید و بعد از چهل روز ندا رسید
که ای داود چه میخواهی اگر گرسنه‌ای ترا سیر کنیم و اگر تشنه‌ای ترا سیراب کنیم و اگر برهنه‌ای ترا بپوشانیم و اگر ترسانی ترا ایمن
گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد خداوند با
وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی حضرت داود بجانب صحرا بیرون رفت و زبور میخواند و هرگاه که آن حضرت زبور
میخواند هیچ سنگ و درختی و کوهی و مرغی و درنده نمیماند مگر آنکه با او موافقت میکرد در نغمه و گریه تا آنکه بکوهی رسید
در آن کوه غاری بود و در آن پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را شنید دانست
که حضرت داود است داود گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که من بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری داود گریست
حق تعالی به حزقیل وحی کرد سرزنش مکن داود را و از ما عافیت بطلب که هرکه را بخود واگذارم البته بخطا
مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفت و بنزد خود برد داود گفت ای حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانده‌ای
گفت نه گفت هرگز عجب بهمرسانیده‌ای از حالی که داری از عبادت خدا گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن

بخاطرت

در خاطرت خطور کرده است گفت بلی گاه است که این خیال در دل من می‌آید پرسید که از آن چه علاج میکنی گفت
در این شکاف که داخل میشوم و آنچه در اینجاست عبرت میگیرم حضرت داود با او داخل شکاف شدند دیدند تختی از آهن
گذاشته‌اند و در روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته حضرت داود لوح را
خوانده نوشته بود منم اروی بن سلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر باکره را بردم و آخر
کارم این شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و کرمها و مارها همسایگان من شدند
پس کسی مرا ببیند فریب دنیا نخورد در بیان دجال بدانکه یکی از فتنه‌های آخر الزمان خروج دجال است که قبل
از بعثت ظهور صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است و از زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شده در حضرت نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت او را تکلیف اسلام کرد
و قبول نکرد و گفت تو پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هزار سخن گفت و دعواهای بزرگ کرد حضرت با او فرمود که دور شو از اجل خود
تجاوز نخواهی کرد و بار دیگر نخواهی رسید بغیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت با صحابه فرمود
که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر آنکه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است و خدا او را تاخیر فرموده و در این امت
ظاهر خواهد شد پس اگر دعوی خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود بعضی میدانید که خداوند شما اعور نیست و چشم
دیگر او خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد ما بین دو گوش الاغ او یک میل یعنی یک فرسخ باشد و با او بهشتی و دوزخی
از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودیان و زنان و بادیه‌نشینان خواهند بود و همه عالم خواهد
در آمد الا آنکه داخل نخواهد شد بغیر از مکه و مدینه و بیت المقدس و در حدیثی دیگر ابن بابویه علیه الرحمه بسند
معتبر از نزال بن سبره روایت کرده که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردمان
آنچه خواهید از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین چه وقت
دجال خروج خواهد کرد حضرت فرمود که خروج او را علامتها و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آن است
که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند

و بناهای عالی سازند و دین را به دنیا فروشند و کارها را به سفیهان فرمایند و مشوره با زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای
نفس روند و تحمل مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان
فاجر و بدکردار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و رؤسای ایشان خاین باشند و قاریان قرآن فاسق باشند و گواهی ناحق
در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه بجا آرند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را به طلا زینت کنند و منارها
بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان پر باشد اما رویهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهران
شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و صداهای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند و بزرگ هر قومی پست‌ترین ایشان باشد و از
فاجران تقیه کنند از ترس شر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خاینان را امین گردانند و کنیزان خواننده و سازها برای خود قرار دهند
و گذشتگان را لعنت کنند و زنان بر زینها سوار شوند و زنان به مردان شبیه شوند و مردان به زنان و گواهان گواهی
دهند بی آنکه گواه باشند و گواهی به تعریف دهند و علوم غیر علوم دین یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش بر دلهای گرگ
کشند و دلهای ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر تلخ‌تر باشد و صبر دو معنی دارد یکی صبر متعارف و دیگری صبر سقوطری باشد و در آن هنگام
فیا بس بسیار نزدیک باشد پس برخاست اصبغ بن نباته و گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود که دجال صاید بن صاید است و شقی کسی است
که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند و از شهری خروج کند که آن را اصفهان گویند از دهی که معروف به یهودیه باشد و چشم
راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشنده و میان چشمش مانند پاره خونی باشد و در میان دو چشمش
نوشته باشد کافر که همه کس تواند خواند بر روی دریاها راه رود و در پیش او کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی سفید باشد که مردم
گمان کنند که طعام است و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار که هر گامی
یک میل باشد و زمین از زیر پایش پیچیده شود و به هر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و با آواز بلند فریاد کند که همه جن و انس و شیاطین بشنوند
و گوید که دوستان من به نزد من آیید منم خداوندی که شما را خلق کردم و اعضای شما را درست کردم و تقدیر امور شما
کرده‌ام و شما را به راهها رهنمایی نمودم منم پروردگار بزرگوار شما دروغ می‌گوید آن دشمن خدا او یک چشم است و طعام می‌خورد
و جسم است و راه می‌رود و خداوند شما منزه است از این صفات و اکثر متابعان او در آن زمان و صاحبان کلاههای

سبز و اهل جهود

سبز خواهند بود و خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنه‌ای که آن را عقبه افیق می‌گویند در سه ساعت
از روز جمعه به دست کسی که عیسی در عقب او نماز گزارد بعد از آن بلیه عظیم خواهد شد گفتند چه چیز خواهد بود یا امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از نزد کوه صفا و با او خواهد بود انگشتری سلیمان و
عصای موسی انگشتری را بر پیشانی مؤمن می‌گذارد نقش می‌گیرد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر
می‌گذارد نقش می‌گردد هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن می‌گوید وای بر تو ای کافر و کافر می‌گوید خوشحال
تو ای کاش من مؤمن بودم کاش امروز مثل تو بودم و به سعادت عظیم فایز می‌شدم پس در آن هنگام دابه سر خود بلند
می‌کند و همه کس او را می‌بیند و بر می‌گردد و بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در آن هنگام
توبه نفع نمی‌دهد و هیچ عملی قبول نیست و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمی‌کند پس آن حضرت
فرمود احوال بعد از این مپرسید که حضرت پیغمبر عهد به من گرفته است که به دیگری نگویم نزال گفت به
صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت منم از فرزندان امام حسین علیه السلام
دوازدهم خلفا امامت و اوست آفتابی که از جانب مغرب طلوع می‌کند و از میان رکن و مقام ابراهیم ظاهر
خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را در میان خواهد گذاشت هیچ کس بر دیگری
ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که دابة الارض امیرالمؤمنین است و بعد از انقضای ملک حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و متصل به قیام قیامت خواهد بود مقصد سیم در بیان مجملی از
معاد و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث شریف است بدان که معاد عبارت است از زنده
گردانیدن حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این از ضروریات دین پیغمبران است و از
راه آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت به حدی ظهور رسیده که جای شک
و شبهه در آن راه نیابد و انکار کردن آن یا تأویل کردن به روح لذتها مثل آن به این بدن برگردد و موجب
کفر و زندقه است بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند و یقین داند که آخر تزلزل در بنای آسمان و زمین راه

خواهد رفت و آسمانها با تمام آنچه در آنها است درنوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان چنانچه
بوده خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد و بقدرت کامله خود زنده خواهد گردانید و ارواح خلایق را
با آن بدنها تعلق خواهد داد و محشور خواهد گردانید زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوع
آنها خبر داده بنحوی که احتمال تأویل ندارد و به نیت الفاظ باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامههای اعمال و امثال اینها
متحقق خواهد گردید و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشتی را به بهشت و دوزخی را به دوزخ خواهد داشت با حور و قصور و طعام
و غلمان و غیر اینها از آنچه آدمی از آنها لذت میبرد و دوزخی را بعذاب آتش دوزخ و مشقت به آتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها
از معذبات که معذبان گرفتار خواهند کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث متحقق و ثابت گردیده و قائل باین شده دیگر باید دانست که مقتضای
آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و نفوس در زمان بعد از موت تا
ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجودند و در ساعت اول بهمین بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر در همین بدن از ایشان سؤال میکنند و ضغطه
و فشار قبر که اکثر موتی را میباشد در همین بدن است و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی برزخ در میان باغهای بهشت میکنند
و بهشت دنیا میباشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند و گاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است حاضر میشوند و بر قبر خود زیارت
کننده کان مطلع و اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند و در وادی برهوت با کافران دیگر بعذاب مبتلا میکنند
تا هنگامی که محشور شوند و شبهای ملاحده را در این باب گنجایش نمیباید کرد و بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالت و راه بدعا
در هر باب میباید که بر دل ابلیس بالمیاد ... چنانچه منقولست از حبه عرنی بسند معتبر که گفت با حضرت امیرالمؤمنین ع بصحرای
نجف اشرف رفتیم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم آنقدر که مانده شدم
پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس برخاستم و ایستادم آنقدر که به تنگ آمدم و باز نشستم آنقدر که دلتنگ شدم پس برخاستم و ردای
خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین ع میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و انس میگیرم گفتم یا امیرالمؤمنین ع ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد فرمود که بلی
و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشستهاند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان حاضر است یا روح ایشان

فرمود که روحهای

فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که میمیرد در بقعه از بقعههای زمین مگر آنکه بروحش را میگویند
که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد
بدرستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیمیرد مگر آنکه حق تعالی روح او را بوادی السلام میبرد گفت وادی
السلام کجاست حضرت فرمود که پشت کوفه گویا میبینم ایشان را که در آن صحرا حلقه حلقه نشستهاند و با یکدیگر صحبت میدارند
و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که چنین روایت میکنند که ارواح
مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش میباشند فرمود که نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامیتر است
نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنهای مثل همین بدن که داشتند و از ابوبصیر
منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ارواح مؤمنان بصفت بدنهای خود در درختان بهشت اند
با یکدیگر سخن میگویند و آشنایی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد میگویند که بگذارید او را که از
هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و آشنایان سؤال میکنند هر کرا میگویند که زنده گذاشتیم امیدوار میشوند که بما
رسد و هر کرا میگویند که مرده میدانند که حالش بد بوده که به نزد ایشان نیامده که میگویند که هوی هوی یعنی برفت بجهنم
و بسند معتبر از ابوبصیر منقولست که از حضرت صادق ع سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت
میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت فرما و مؤمنانی که بعد از ما ماندهاند بما ملحق گردان و بسند
معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون میآید این چگونه است
فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است آب فرات از آنجا بیرون میآید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرها
بآن باغ میروند و از میوههای آن میخورند و متنعم میشوند و در آنجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح میشود در میان
زمین و آسمان پرواز میکنند و میآیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا عذاب
میکرده باشد و از زقوم آن میخورند و از حمیم آن میآشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند

و در آنجا حرارت پیش از آن آتش با شعله میرسد و بارش آب بر ایشان میریزد و در این حال تا روز قیامت هستند منتظر از ثور برزخی
خاتمه روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین ع سؤال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخه اولی پس حق تعالی امر میفرماید اسرافیل را
که بزمین میآید و صور را با خود دارد و صور را دو شعبه و دو طرف است و دوری هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین آسمان و زمین است پس چون ملائکه
می بینند که اسرافیل بزمین می آید با صور میگویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همه بمیرند پس فرود
میآید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا رخصت فرموده است
بهلاک اهل زمین پس یک نفخه میدمد صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون آید هیچ صاحب روحی در زمین نماند
مگر آنکه میمیرد و صدای از طرفی که بجانب آسمان است بیرون میآید پس هر صاحب روحی که در آسمانها است میمیرد پس
پس خداوند عالمیان با اسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بدین حال میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را
که مضطرب شوند از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوههای عالم را که روان شوند و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و
بدل میکند زمین را بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و جای گیاهی بر روی
آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانکه اول کرده بود که
جا بقدرت خود از آنگاه میدارد و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار و اطراف آسمان و زمین که
از کیست امروز ملک و پادشاهی پس هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند
یگانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میرانیدم و منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریک
و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه را میرانیدم و بقدرت خود همه را
زنده میکردم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدای از صور میآید که اهل آسمانها
زنده میشوند و میکائیل میدمد و همه اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملائکه
بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق از برای حساب محشور میشوند این را فرمود حضرت و مشغول گریه شد
و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک الموت

فرماید که ای ملک الموت

فرماید که ای ملک الموت بعزت و جلال خود دم بصور کن که مرده گردند هر که از ایشان خواهند چنانچه بهمه بندگان من چشانیده بودی و از
حضرت صادق منقول است که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که آسمان چهل روز بر زمین بباراند پس
بندها را بهم پیوندد و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر منقول است بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که یومئذ لا تنفع الشفاعة
... قولا فرمود که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب محشور میگردانند و میگذرانند بر اهل قیامت تا آنکه بروند بحساب پس میرسند
و در این مقام از کثرت ازدحام و شدت و محنت عظیم میباشند پس ایشان را ندا میکنند ندائی که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبدالله
پیغمبر قرشی عربی را چون میآید او را بجانب راست عرش میدارند پس حضرت امیرالمؤمنین ع و ائمه معصومین را میطلبند و در
دست چپ حضرت رسول ص میدارند پس امت آنحضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری را
با امتش میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی میآورند و در برابر عرش مقام
میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی که ای قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم
گوید که بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم پس فرماید که از برای تو گواهی که گواهی دهد پروردگارا تو میدانی
و بر راز مخفی تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند بصورت آدمیان بنزد عرش بازدارند پس
حق تعالی که آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما بآن الهام کردیم و وحی نمودیم گوید بلی پروردگارا و آنچه بر من نقش کرد من با اسرافیل رسانیدم
پس اسرافیل را بصورت آدمیان و با ایشان طلبند و حق تعالی از او سؤال نماید که لوح بتو رسانید آنچه قلم با او رسانیده
بود از وحی من گوید بلی خداوندا و من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند بیایند و در پهلوی اسرافیل بایستد
خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید بلی ای پروردگار من و آنچه بمن
رسید بجمیع پیغمبران رسانیدم و آنچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو بهر
پیغمبری کردم و تمام کتابها و حکمها و کلمهای ترا بیکیک از ایشان خواندم و آخر کسی که بر او وحی رسالت و خلعت
و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله بود حبیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم برای سؤال طلبند
محمد بن عبدالله ص باشد و خدا او را در آنروز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سؤال
نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید آنچه من وحی بسوی او کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم

نوح حضرت فرماید که بلی خداوندا من جمیع را بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم و در راه
دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم پس خطاب رسد که از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی میدهی
که تبلیغ رسالت کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ
رسالت آنحضرت بدهند پس امت آنحضرت را طلبند و سؤال کنند که آیا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت
و علم مرا بشما رسانید پس همه گواهی دهند الله و بلی آنحضرت رسول ص گفت که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان
گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا بایشان بیان کند و هرچه در آن ایشان اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد
بعد از تو حضرت فرماید که بلی علی بن ابیطالب ع را در میان ایشان گذاشتم و برادر من بود و وزیر من بود و
و بهترین امت من بود و در حیات خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را بطاعت او خواندم و خلیفه خود گردانیدم
او را در میان امت خود که بروی اقتدا نمایند پس علی بن ابیطالب ع را طلبند و ندا فرماید که آیا محمد ترا وصی خود گردانید
و در حیات خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت بامر امامت قایم شدی حضرت ع گوید خداوندا
محمد مرا وصی و خلیفه خود گردانید و در حیات خود مرا نصب کرد پس چون آنحضرت را بجوار رحمت خود بردی امت
او انکار امامت من کردند و با من مکر نمودند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را
که نیز او از تقدم بودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه
تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین
من بخواند و براه من هدایت فرماید گوید بلی خداوندا امام حسن ع را که فرزند من بود و فرزند دختر رسول تو بود
نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبند و امتش را و جمیع پیغمبران را تا حجت همه بر امتشان تمام شود بعد از آن
حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند راستی گویان را راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون
حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح ع را طلبند و پرسند که تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی
ترا گواهی میدهد گوید که محمد بن عبدالله ص گواه منست پس نوح ع بیاید به نزد حضرت رسالت پناه ص و آنحضرت بر
بلندی با حضرت امیرالمؤمنین ع ایستاده باشند و گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت

طلبیده حضرت فرماید

طلبیده حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای آن حضرت گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس
در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود و راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجاست که ایشان گواهی
میدهند فرمود که رتبه او از این عظیم‌تر است که تکلیف این شهادت از او بکنند و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که فرمود حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه حساب شما را بکنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است
و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانکه حق تعالی میفرماید یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ که روزی
که مقدارش پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون این آیه نازل شد که وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ
از رسول خدا تفسیرش را پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بیاورند
که جهنم را بمحشر در آورند و آنرا بکشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه غلاظ شداد و جهنم فریاد کند و از خشم
بر گناهکاران و حمله کند پس چون بنزدیک محشر آید زفیری کند که اگر خدا منع نماید همه از شدت آن هلاک شوند پس گردنی بلند
که جمیع محشر را فرا گیرد و در آنحال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر آنکه فریاد برآورد که نفسی
نفسی یعنی خداوندا امروز بفریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد برآوری که امتی امتی یعنی امت مرا ای
پروردگار من از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر و در آن سه قنطره باشد یکی
صله رحم و امانت و دویم نماز و سیم عدالت خدا در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پس اول
صله رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای آلهی و پیمانهای او را شکسته باشند در آنجا بمانند و
از آنجا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد و هرکه در نماز تقصیر کرده باشد و از آنجا بگذرد بمقام مظالم عباد میرسد و عدالت حق سبحانه
چنانچه حق تعالی میفرماید که إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ یعنی پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سؤال
میکند و مردمان بر صراط میروند بعضی چسبیده‌اند و بعضی قدمهاشان میلغزد و پایشان بند میشود و ملائکه در دور ایشان ایستاده‌اند
فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشان را و از گناه ایشان درگذر و بفضل خود ایشان را بگذران
و ایشان از صراط بسلامت بگذرانند و مردم ریزند بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت آلهی نجات یابد و بگذرد از صراط
گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده

و مزد دهنده است و حضرت صادق ع فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریکتر است و از شمشیر
تندتر است پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تند رو و بعضی مانند پیاده که راه رود و بعضی مانند
طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته باشند که پاره از ایشان را آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که چون بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس
نعمتها عمل را فرا گیرد فرماید که نعمتها را باو بخشیدم نیکیت و بدیش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید
که بهشتش برند و اگر خیرش زیاده باشد خدا تفضلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اگر بدیش زیاده
باشد اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد محل رحمت و مغفرت الهی است اگر خواهد بتفضل
میفرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش اینست
که این گروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده است و مهربانست فرمود که در روز قیامت
مؤمن گناهکار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او
مطلع نشود پس چون گناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم
ظاهر گردانند پس چون مردم نامه اعمال او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه ندارد پس حق تعالی امر فرماید که او را به بهشت
برند و همینست تاویل این آیه و فرمود که این آیه مخصوص گناهکاران شیعیان ماست و از حضرت صادق ع
منقولست که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را بنزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا
فقیر باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا برای چه باز میداری بعزت و جلالت قسم که میدانی که مرا حکومتی
و ولایتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع
کرده باشم و روزی مرا همیشه بقدر کفاف میدادی حق تعالی گوید که راست میگوید بنده من بگذارید که به بهشت
رود و آن توانگر را آنقدر نگاه میدارند که از آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را
به بهشت برند پس فقیر گوید که چرا اینقدر ماندی گوید که درازی حساب و بسیاری آن این قدر مرا نگس
فرمود و در هر ساعت مرا یک چیزی پیش میآمد که مستحق عذاب بودم و حق تعالی بخشید دیگر از چیز دیگر میپرسیدند

و همچنین با خدا امر از رحمت خود گرفت و به توبه کاران ملحق کردند و آمرزیدند پس پرسید که تو کیستی گوید منم آن فقیری که با تو
همراه در مقام حساب ایستادیم گوید که نعیم بهشت ترا تغییر کرده است و من ترا نشناختم و از حضرت صادق ع منقولست که چون
خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدستش دهند پس بعضی از اشقیا انکار کنند که ما این
عمل را نکرده ایم پس ملائکه که نویسندگان عمل اند گواهی دهند ایشان گویند خداوندا اینها ملائکه تواند و از برای تو گواهی میدهند و ما
خود ندیده ایم که ما این کار را نکرده ایم چنانکه خدا میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا همه
ایشان را مبعوث گرداند پس قسم میخورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند
که حق حضرت امیر المؤمنین ع را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را گویا
کند و گوش گواهی دهد با آنچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم گواهی دهد با آنچه بحرام دیده است و دستها گواهی دهند
با آنچه بحرام گرفته اند و پاها گواهی دهند با آنچه بحرام سعی کرده است و گواهی دهد با آنچه بحرام مرتکب شده پس خدا زبان ایشان را گویا
سازد و با عضوهای خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید اینها گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز را گویا کرده است و شما را
اول مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون قیامت برپا
شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یکجا جمع کند عریان و پای برهنه بر راه محشر ایشان را آنقدر بدارند
که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزة
از پیش عرش ندا میکند که کی است پیغمبر امی پس بار دیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله آنحضرت
برخیزد و در پیش همه مردم روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعی است در صحرای شام و صنعای یمن
باشد و بر سر آن حوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین ع بیاید و در پهلوی آن حضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهد و
بعضی را ملائکه ربایند و دور کنند پس حضرت رسول ص ببینند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور میکنند گریان
ایشان حضرت بگریه در آید و گوید خداوندا اینان شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد که بگوید یا محمد چرا گریه
میکنی فرماید چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد
که یا محمد من ایشان را از برای خاطر تو بخشیدم و از گناه ایشان درگذشتم و ایشان بتو و بآن جمعی از فرزندان تو که

که ایشان ولایت ائمه را دوست داشتند ملحق ساختم ایشان را در زمرهٔ شما داخل کردانیدم و حوض کوثر دادم
و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در آنوقت چه بسیار مردان
و زنان که گریان باشند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را ببخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست
که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند از حوض کوثر فرمود که آن حوضیست که خدا بمن اکرام فرموده و مرا بآن
زیادتی بخشیده بر جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض از ایله تا صنعاست و در کنارهای آن ظرفها بعدد
ستارگان آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در وی میریزد و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین
ترست و سنگ ریزه‌اش از زمرد و یاقوت است و زمینش از مشک خوشبوتر و گیاهش از زعفرانست و خدا
با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنان که دلهای ایشان از شرک و نفاق پاک باشد و نیتهای
ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب ع کرده باشند و او دور خواهد کرد غیر شیعیانش
همچنانچه شتران صاحب جرب را از میان شتران بدر میکنند و هرکه از آن بخورد دیگر هرگز تشنه نگردد و در اخبار
متواتره از رسول خدا ص منقولست که فرمود که هرکه ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بآن حوض نرساند
و هرکه ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای
اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که مردم را در شدت قیامت چندان کار تنگ شود که عرق بدنهای ایشان بر سر ایشان رسد پس گویند
که بنزدیک حضرت آدم ع رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گوید من هم گناهکارم و بروید نزد
نوح ع و همچنین نزد هر پیغمبری که آیند ایشان را بنزد دیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی ع
آیند گوید که بخدمت پیغمبر آخر الزمان روید چون بخدمت آنحضرت آیند فرماید که با من
بیایید بیاورد ایشان را بدر بهشت و بدرگاه رحمت او بسجده در افتد پس ندا رسد که سر بردار و
بکن شفاعت تو مقبولست و در تفسیر این آیه که فرموده است که عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت باقر ع آمد و گفت که شما در شفاعت بسیار میگویید

و مردم را منع

و مردم را منع و زجر میکنید فرمود که تو از کسانی هستی که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته‌ای و شفاعت محمد ص
احتیاج نداری بدان و الله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت نیست برای جماعتی
که مستحق آتش شده باشند و هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج بشفاعت آنحضرت خواهد بود در روز قیامت
فرمود که حضرت رسول ص برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای
اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر که دو قبیله عظیمند و مؤمنی
شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش میگوید خداوندا حق خدمتی بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشته و از حضرت رسول ص
منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دوم علما دیگر شهدا و از حضرت صادق ع منقولست
که حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول ص پرسید از تفسیر این آیه که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که تفسیرش
اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکاران را بسوی خداوند بسیار بخشنده ایشان در حالتیکه وارد شدگان باشند
بر خدا و بر خود با سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نشوند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری
از معاصی الهی کرده‌اند پس خدا ایشانرا دوست داشته است مخصوص گردانیده اعمال ایشانرا پسندیده و ایشانرا مؤمنان
نام کرده یا علی بحق آن خدایی که حبه را شکافته و گیاه را از زمین بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند
آمد روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامه‌های سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا
در پا داشته باشند و بندهای نعلها از مروارید درخشان‌تر باشند و ملائکه باستقبال ایشان آیند با ناقه‌های بهشتی که مهارهای
آنها از طلا باشند و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آنها از زبرجد
و این شتران ایشان را بر گرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان حور و غلمان باشند از پیش رو
و جانب راست و جانب چپ ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و بر در آن درخت عظیمی
باشد که صد هزار کس را سایه کند و از جانب راست درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه و از آن شربتی بایشان دهند و دلهای
ایشان را از حسد و کینه پاک کردانند و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد چنانکه خدا فرموده است و سقیهم ربهم
شرابا طهورا از آن چشمه آب بنوشند که ظاهر و باطن ایشانرا از بدیها صافی میکرداند پس بیایند بر سر چشمهٔ دیگر

از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه زندگانیست که چون در آن غسل کنند هرگز نمیرند پس ایشان را به برابر
عرش میآورند و حال آنکه از جمیع دردها و گرما و سرما ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا به بهشت ببرید و با
باسایر خلایق باز مدارید که همیشه ایشان را خوشنودم و رحمت من برای ایشان لازم گردیده پس ایشان را ملائکه به بهشت برند و چون بدر بهشت
رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی از آن بلند شود که جمیع حوران که خدا برای ایشان خلق کرده بشنوند که حوران
شادی کنند و بیکدیگر بشارت دهند که دوستان خدا آمدند چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان
ایشان از حوران و زنان دنیا از قصرها مشرف شوند و گویند مرحبا خوش آمدید و چه بسیار مشتاق بوده ایم پس دوستان
خدا نیز مثل این جواب بایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعتند فرمود که ایشان شیعیان
خالص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند و ملائکه
استقبال ایشان کنند و گویند چه بود صبر شما و چه گونه بود گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم
پس حق تعالی فرماید که راست میگویند بندگان من بگذارید که بی حساب به بهشت روند پس منادی ندا کند که کجایند اهل فضل
پس گروهی برخیزند و ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلت است که شما را باین کرامت رسانید گویند ما را
سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم کردیم و بدی نسبت بما میکردند و ما برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید
که بی حساب به بهشت روند پس منادی ندا میکند که کجایند همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند
و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار رحمت خود نسبت داد گویند که ما از برای خدا با برادران مؤمن دوستی
میکردیم و در راه خدا بایشان عطا میکردیم و مدد و اعانت ایشان مینمودیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بجوار
رحمت من در آیند بی حساب پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدا اند که مردم
میترسند از احوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم حساب میکشند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق ع فرمود که خداوند
عالم در روز قیامت چنان رحمتی در کار کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و باید معتبر از رسول خدا ص
منقولست که فرمود یا علی تویی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم من لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن

وماه بزرگتر

وماه بزرگتر است در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه با علی بر منبر بلند در روز قیامت
دستو بدست من علم مرا که آن لوای حمد است و هفتاد شقه است اهل محشر و نور از میان ایشان میروی و حضرت آدم ع
و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راهست سرش از یاقوت سرخ و دسته اش از نقره سفید
و تهش از در سبز است و سه زاویه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر
اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دویم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری
هزار ساله راهست و عرضش هزار ساله پس تو یا علی علم را بر میداری و در روان میشوی و حضرت امام حسن ع از دست راست تو
و امام حسین ع از دست چپ تو آید و می آیی نزد من و ابراهیم ع در سایه عرش آلهی پس حله سبزی از حله های بهشت
در تو میپوشانند پس منادی از جانب رب العزت ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادر
برادریست برادر تو علی بن ابیطالب ع و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسالت پناه ص فرمود
که هرگاه از برای من چیزی از خدا طلب نمایید وسیله را از برای من طلبید پس از حضرت رسول ص سؤال کردند
از وسیله که چه چیز است فرمود که آن درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه هزار
ساله راهست بدویدن اسب تندرو و پایه ها یکی از جوهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید
و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت آن درجه را با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در میان درجه پیغمبران
پیغمبران از منزله ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند خوشا
حال این بنده که این درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است
پس می آیم من جامه از نور را از خود کرده و تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر گذاری بر سر گذاشته
باشم و علی بن ابیطالب در پیش رو و علم من لوای حمد در دست او باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله
المفلحون هم الفائزون بالله پس بیایم و بآن درجه بالا روم و من بر پایه بالا باشم و علی بر پایه بعد از من
پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا حال این بنده چه بسیار گرامیند نزد خدا پس ندا رسد که
حبیب منست محمد و این ولی منست علی خوشا حال کسی که علی را دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد

ودروغ بر او بندد آنگاه حضرت رسول ص فرمود که هیچ مؤمنی نماند که آزار کشد از دیگری مگر آنکه از این غم از جسد او بدر رود
اگر سفید شود دو دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد
مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزه درآید پس در این حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید و گوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار
خوشروی و خوشبوی گوید منم رضوان خازن بهشت و اینست کلیدهای بهشت جناب رب العزه برای تو فرستاده
بگیر ای احمد من گویم قبول کردم از پروردگار خود او را حمد میکنم بر اینکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد بگیر
کرامت بده به برادرم علی بن ابی طالب ع پس رضوان برگردد و مالک بیاید و میگوید السلام علیک
یا احمد من گویم السلام علیک ای مالک تو کیستی که بسیار مهیب و عجیبی گوید منم مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای
جهنم جناب رب العزه برای تو فرستاده بگیر گویم قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامت بده به برادرم
علی بن ابی طالب ع پس مالک برمیگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می‌آید
و بر کنار جهنم می‌ایستد در حالتی که شررهای آتش در پرواز هستند فریاد میکنند و منجر شده و زبانه‌اش
بلند گردیده حضرت علی ع مهار آن را میگیرد جهنم میگوید یا علی نور تو آتش مرا خاموش کرد علی گوید که قرار
بگیر ای جهنم و آنچه میگویم بشنو این را بگیر که دشمن منست و این را مگیر که دوست من است پس حضرت رسول ص
فرمود که والله که جهنم اطاعت علی را در آن روز زیاده میکند از غلامان شما مر شما را اگر خواهد جهنم را
بجانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت و فرمانبرداری او زیاده
از جمیع ... یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه ومن طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم
یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت
الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة علی قوم
من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار وقد دخلنا الجنة بفضل تادیبکم وتعلیمکم فیقولون انا کنا نامرکم بالخیر ولا
نفعله ای ابوذر بدترین مردم و پست‌ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع

نشوند یا خود از علم

نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را بسوی خود بگرداند بوی بهشت
باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر
اگر از تو پرسند از علمی که نمیدانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از گناه و بر اینکه برخلاف واقع چیزی بیان کنی و فتوی مده
به چیزی که بآن علم نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند جماعتی
از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال آنکه
ما به برکت تادیب و تعلیم شما به بهشت داخل شده‌ایم گویند که مردم را امر بخوبیها میکردیم و خود بکار نمی‌آوردیم توضیح
این فصل مبنی بر قاعده است قاعده اول در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن بدانکه علم از اشرف کمالات
و افضل کمالات است و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع مسطور است و فضیلت
انسان بر جمیع مخلوقات بعلمیت و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه بسند معتبر از رسول ص منقولست که طلب علم
بر هر مسلمانی واجب است که خداوند عالمیان دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم ع پرسیدند که آیا جایز است مردم را
که سوال نکنند از چیزهای که بآنها محتاجند فرمود که نه و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین
در طلب علم است و عمل که دانای آن بدرستی که طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده
است و ضامن شده‌اند از برای شما و خداوند عادلی قسمت کرده است و ضامن شده است البته وفا میکند
نصیحت خود و علم را نزد اهلش سپرده‌اند و شما را امر کرده‌اند که از ایشان طلب نمایید تا بیابید و حضرت صادق ع
فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول
نکند و فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود و حضرت رسول ص فرمود که خیری نیست
در دنیا مگر دو کس را عالمی که اطاعت کنند او را و شنونده که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالمی
که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویه بن عمار منقولست که بحضرت صادق ع عرض کردم
که یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شما است در میان مردم احادیث شما را پهن میکند و در دلهای
مؤمنان آن را محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم ندارد کدام بهتر اند حضرت فرمود

که این بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بان محکم میسازد و ثابت میکرداند بهتر است
از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش و یا طالب علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم چهارم مباش
که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که در راهی
رود بطلب علم خدا راهی بسوی بهشت برای او بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را پهن میکنند و فرود
میکنند برای طالب علم از روی رضا و رغبت و خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هر که
در آسمانهاست و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر ستارگان
در شب چهاردهم و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشان است
پس هر که بهره از آن گیرد بهره تمام گیرد و از حضرت امام عسکری علیه السلام منقول است که بدحالتر از یتیمان
یتیمان شیعه است که از امام خود دور مانده باشند و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشند پس کسی از شیعیان ما
که عالم بعلوم ما باشد این جاهل شیعیان ما که از ما دور افتاده مانند یتیم است در دامن خود گیرد و او را هدایت و ارشاد
کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر که از شیعیان ما
عالم بشریعت ما باشد و ضعفای شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است بیرون آورد بیاید در روز
قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با
تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر که
این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در پی نور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت
عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس هر که از او هدایت یافته باشد همراه او به بهشت درآید و فرمود
که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که علمای شیعیان ما محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد
ایشان خلایق را حله‌های کرامت برای ایشان می پوشانند حتی آنکه گاه باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله
پوشانند از نور و منادی از جانب خدا ندا کند که ای کسانی که متکفل گردیدید یتیمان آل محمد را و ایشان را
بزرگ کرده‌اید و هدایت نمودید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند

ان یتیمان

این یتیمان که شاگردان شما بوده‌اند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته‌اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس
بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت پوشانند تا آنکه یکی را صد هزار دهند و همچنین ایشان نیز
خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد که این خلعتها که بخشیده‌اند بایشان زیاد
عوض بدهید و مضاعف کرده بدهند پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از این خلعتها
بهتر است از هر چه آفتاب بر وی تابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن ع فرمود که فضیلت کسی که تکفل
جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه را بر ایشان واضح کرده اند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد
مثل فضیلت ماه است بر سهی که مخفی ترین ستارها است و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما
شود و یتیمان که از علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند
عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من اولایم بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت
بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و در آن قصرها آنچه مناسب او است از نعمتها برای او مهیا
سازید و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی ع که ای موسی مردمان را دوست من
کن و مرا دوست ایشان کردان گفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان
آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کس که از درگاه من گریخته باشد و از حضرت
عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روز
بروزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی ع گفت که این بنده گریخته کدام است فرمود که گناه
کاران و آنها که فرمان من نمی برند فرمود که گم شده کیست فرمود که آن جاهلی که شریعت را
نمی داند و طریق عبادت و بندگی و راه خوشنودی مرا نمیداند و حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که عالم از بابت کسیست که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند هر که از روشنی شمع او
بینا شود برای او دعای خیر میکنند همچنین عالم با شمعی که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را بر طرف

میکنند پس هر که از آن نور بیابد از یاد کردهای او رستگار از آتش جهنم و خدا امید هر باو ثواب هزار
رکعت نماز که در کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد ع فرمود که علمای شیعیان ما مرابطان و نگاهبانان
اند در سرحدی که جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست و منع میکنند از آنکه شیطان و اتباع لشکر او از جن
و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را گمراه کنند بدرستیکه هرکه از شیعیان ما خود را برای این کار مهیا کند
و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و دیلم هزار هزار مرتبه زیرا که آن عالم دفع از دین
محبان و شیعیان ما میکند و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر ع فرمود که یک
فقیه و عالم که یتیمان شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار هزار عابد زیرا که
عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروفست در خلاص جمع بندگان خدا از دست شیطان
کننده کان و اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که ای آنکسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی
و ضعیفان شیعیان ما را هدایت مینمودی بایست تا شفاعت کنی آنها را که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و شفاعت
داخل شوند در بهشت فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از کسب علم کرده باشند و بعضی
از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و هم چنین تا روز قیامت و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که بعد از غیبت آل محمد اگر علما نبودند که مردم را بر امام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند
ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هر آینه هر آینه کسی از شیعیان نمیماند مگر اینکه مرتد
میشدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعفای شیعه را دارند چنانکه کشتیبان کشتی را لنگر نگاه میدارد
و ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول ص منقولست که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون آید
هفتاد هزار ملک بال از برای او مثل لعنت میگذارند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا از آبای کرام
علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی پس طلب نمایید علم را
از محلش و اقتباس نمایید آنرا از اهلش بدرستیکه از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب آن
عبادتست و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و بذل آن باهلش موجب عمل

نمودن موجب قرب

نمودن موجب قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و ورود
اهل بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحبست در غربت و وحدت و هم زبانست در تنهائی
و خلوت و راهنماست در شادی و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان
خداوند جماعتی را بلند خواهد کرد بعلم که ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند
و باعمال ایشان هدایت یابند و پیروی ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را
بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند و برای ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی
ماهیان دریا و درندگان حیوانات و حیوانات صحرا و بدرستیکه علم زنده کننده دلهاست از جهالت و نور دیده ها
از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف و بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و در دنیا و در مجلس نیکوکاران
و در درجات علیه در دنیا و آخرت و تذکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن و مذاکره
و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت و بندگی خدا میتوان کرد و بآن صله رحم
میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عملست و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند سعادت
مندانرا و محروم میگردانند از آن اشقیا پس خوشحال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده
باشد و فرمود که عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که چون روز قیامت میشود خداوند عالم جمیع خلایق را در یک صحرا جمع میکند و ترازوی عدل را
بر پا میکنند و میسنجند قلمهای علما را با خونهای شهدا پس قلمهای علما بر خونهای شهیدان زیادتی
میکنند فایده در بیان اصناف علم و آنچه از آن نافعست بدانکه طالب علم بعد از اخلاص در نیت
بعد از آنچه مذکور خواهد شد ضرورست و علیمیر ابرای تحصیل کفی است اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل
آن هست و موجب سعادت ابدی میگردد و وجه ظاهر آنست که هر علمی موجب نجات نیست چنانکه اگر کسی علم سحر یا علم
کهانت برای عمل کردن یاد گیرد موجب ضلالت است و اصل یاد گرفتن آن حرامست و از مقصد ما بیرون است
که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علوم ثلاثه است اول آنها

رسیده و بعضی نرسیده زیرا که محکمات قرآن همه در احادیث معتبر منفسر شده است و اکثر متشابهات
نیز تفسیرش بما رسیده و بعضی نرسیده و تفکر در اینها خوب نیست و از سایر علوم آنکه فهم کلام ایشان را
موقوف بر آن نیست و غیر اینها یا لغو و بی فایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهات
که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی در چنین مهلکه
در نمی آورد که بداند نجات حاصل میشود یا نه قطع نظر از آنکه عمر را ضایع میکند در هر مرتبه سعادتهای ابدی تحصیل
می‌توان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که رسول خدا ص روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند
که بر گرد شخصی بر آمده اند فرمود که این شخص کیست گفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم میداند
گفتند داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهای جاهلیت
مشهور بوده است و اشعار و عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست که ضرر
نمیرساند کسی را که نداند و نفع نمی‌بخشد کسی را که بداند بعد از آن فرمود که علم همین سه علم است
یا آیه واضح الدلاله محکمه را بدانند یا فریضه را که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی قایمه که تا
روز قیامت است و آنچه غیر اینهاست زیادتیست و بکار نمی‌آید و از حضرت صادق ع منقولست که
به پرسش گفت که عالم را سه علامتست اول آنکه خدای خود را بشناسد دوم آنکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد
و دوست میدارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می‌آید در چهار چیز یافتم اول آنکه خدا
وند خود را بشناسی دوم آنکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز
خواسته و طلبیده چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون میبرد و بسند معتبر از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست
که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که پسری دارم و میخواهد از شما سؤال کند از حلال و حرام از چیزی که فایده
برای او ندارد و سؤال نکند فرمود که آیا مردم از چیزی سؤال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد
سیم در شرایط و آداب علم و عمل نمودن بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادات است باید

که شرایط عبادت را

که شرایط عبادت را در او بر وجه اکمل رعایت نمایند تا ثمره کمالات عبادات بخشد و ساتر قابلیت نور شد که عمده شرایط
قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل رضای حق تعالی باشد و نفس خود را از اغراض
و نیات فاسده خالی گرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق
مطلع بر وفا نگردد و خیالات شیطانی با آن ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس‌تر است شیطان را در تضییع آن
سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض فاسده
میباشد زیرا که در میان عبادات چندان اثری در نفس نمیماند که عجب و ریا موجب شود و علم که نور یقین
کمالیست و در بعضی موجب ترجیح میگردد و ثمره آن ظاهر میباشد و از این جهت شیطان را دسترس بسیار در این باب
میباشد چنانچه بسندهای معتبره از حضرت صادق ع منقولست که هر که طلب علم از برای منفعت دنیا کند از آن
بهره نصیبی یابد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر که طلب علم کند برای آنکه با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای آنکه با سفها
و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای آنکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را از جهنم
مهیا بداند و دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه پاک گرداند و از
حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را
تشبیه کرده اند بدانه که در زمین بپاشند بعضی از آن بر روی سنگ می‌افتد و از آن هیچ حاصل بر نمی‌آید و بعضی از آن
بر خاک می‌افتد اما در زیرش سنگ هست و ریشه آن بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی در زمین شوره می‌افتد
و در میان خار و گیاه است حاصل نمیدهد و بعضی در زمین می‌افتد که خارها و گیاههای بی نفع در آن ریشه کرده اند و این
بار ریشه اینها منضم میشود چنانچه باید حاصل نمیدهد و اشبه که در مجلس که بهر از کس نشسته اند حرف حکمتی مذکور میشود
که دل ایشان از سنگ سخت‌تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات
نرم شده است اندک تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود و اثری از آنچه شنیده اند در نفس
ایشان نمیماند و در بعضی ثمره اش بیشتر میماند اما چون حقد و حسد و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد

مانع میشود از اینکه ریشهٔ آن محکم شود و آثار خوب از آن ظهور آید و جمعی که دل خود را از آن موانع پاک و مصفا
کرده اند همین که کلمهٔ حکمت و مواعظ را شنیدند در دل ایشان ریشه میکند و آثارش بر جوارح و اعضای
ایشان ظاهر میگردد و دُوَیْمَه و قُیُّومه آثار خیر ایشان بیشتر ظاهر میشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بدرستیکه
دلهای مؤمنان پیچیده شده است با ایمان پیچیدنی پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دل را روشن
کند در اندک میگشاید از او چیزهای خود پس میکارد در آن دل حکمت را و او خود درو میکند و تشبیه دیگر کرده علم
و حکمت را بغذاهای معنوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت مییابد و حیوة روح باینهاست
چنانچه حق تعالی در بسیار جای از قرآن کافران را مردگان وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ
وَمَا يَشْعُرُونَ که ترجمه اش این است که کافران مردگانند نه زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که راحت دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه اینها را ملال و واماندگی حاصل میشود چنانچه
بدنها را سستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیوة و زندگی دلهاست و بر آنچه
و قسمی که مادهٔ فاسدی هست غذاهای صالح معنوی باعث قوت صالح است منع میکند و اول علاج آن مادهٔ
فاسد میکند و بعد از آن او را تقویت بعلم و حکمت میکند و چنانچه می بینی که جمعی که باین امراض مبتلا اند علم باعث زیادی
فساد ایشان میشود و شیطان با آن علم مرتبهٔ شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه کرده اند علم بنور چراغ و آفتاب
که در دیدهٔ اعمی هیچ اثر از آن ظاهر نمیشود و در دیدهای دیگر در خور نور دیده از آن منتفع میشود پس اول علاج چشم
دل میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست
ولیکن کور میشود دلهایی که در سینهای ایشان است که راست چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب بیان کنیم
و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق
میکنند یکی این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی
بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش حرارت غریزی است و منبعش قلب است از تجویف قلب متصاعد
میشود و از آنجا بواسطهٔ عروق در جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعداد

و ترقیات موقوف

و ترقیات موقوف به بدنست و این بدن آلت آنست با این بدن تعلقی دارد و او را بچیزی که باعث
حیوة بدنست تعلق دارد و چون حیوة بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون
منبع آن قلب است بقلب زیادتی از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا التعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار
بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی است که در نفس حاصل
میشود و از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چنانکه از صفت کامله
میشود در نفس اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح در روح بدنی هر چند ماده اش در قلب بیشتر
بیشتر بهم میرسد قوتش در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند
هر چند آب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میشود و چندین نهر از دل صنوبری میآید بجمیع بدن
و چندین نهر از دل روحانی بهم میرسد که از آن نهرها چشمهای معنوی از ایمان و یقین و معارف
بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر دو سرچشمه از دریای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد
اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و خس و خاشاک شبهای باطل و مواد فاسد
بدنی را دفع کند تا آب صاف و پاک در آن جاری گردد چنانچه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی
هست که هرگاه آن صحیح و سالم باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن
بیمار و فاسد است و آن دل است و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه
است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت
امام حسن ع وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر بیماری بدنست
و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از آن بهتر صحت بدنست و از آن
بهتر پرهیزکاری دل است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که دلها بر سه قسمت است یکدل نگونست
که هیچ چیزی در آن کار نمیکند و آن کافر است و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن می آید
هر یک که قوی تر است بر آن غالب میشود و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از نور است

هست پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امامست نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع جوارح بدل لشکرهای
قلبند و همه از جانب او متحرک میشوند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچند دل اراده میکند فرمان او را
قبول میکنند و همچنین امام را در عالم چنین میباید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که دل مؤمن در میان دو انگشت قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت امام
علی بن الحسین ع فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآن
می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میبیند اگر کسی
شقی باشد آن دو چشم دلش کور میماند و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان
در یک گوشش خیرات و طاعات را میگوید و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شرور را تلقین
مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که
چیزی دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود
و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آنجا نمیکند و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود
که ذکر مرا در هیچ جای فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگدلی است و حضرت امیرالمؤمنین ع
فرمود که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب قساوت و سنگدلی دل و قساوت قلب نمیباشد
مگر بسیاری گناه چون فی الجمله اطلاع بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی
بدانکه از آیات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و از بسیاری از احادیث
ظاهر میشود که اعمال جزو ایمانست و هر عضوی از اعضای ایمانش آنست که فرمان برداری آنچه
بکند در آنچه متعلق باوست از تکالیف و احادیث بسیار هست که مؤمن بسبب ترک کبیره میشود روح ایمان از او
مفارقت مینماید و تصحیح این اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم که ایمان در اصطلاح شرع
معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقاد حق با ترک

کبائر و فعل فرایض

قوله دو چشم در دل اوست ... بینا میشوند بآنها ...

کبائر و فعل فرایض که ترک آنها کبیره است مثل نماز و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و گاه بمعنی دیگر از ایمان
و اعتقادات است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و گاه بمعنی
از ایمان اعتقادات کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و گاه بمعنی ایمان
مرادف اسلامست که همین محض عقاید ضروریه باشد با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهرا و اسلام مرا بر اعم
از این اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید گو منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و اکثر احادیث
همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا منقولست که فرمود اصحاب کبایر مؤمن نیستند و نه کافر بلکه
محل شفاعتند و مسلمانند و بسند مستفیض از حضرت امام رضا و ائمه دیگر منقولست که ایمان اقرار بزبان
و معرفت بدل است و عمل کردن باعضا و جوارح و بر همین قیاس معانی اسلام و ایمان ... میشود اسلام
بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد در آخرت فایده نمیدهد در دنیا فایده میدهد که خون ایشان
محفوظ میباشد و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان میبرند و پاکند اما عذاب ایشان
در آخرت ابدیست مثل کفار و سنیها و سایر فرقهای اسلام غیر شیعه دوازده امام داخل این فرقه اند
و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حقه داشتن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم
نباشد و آنچه در آیات معذب میباشند بمعنیست و بعضی احادیث که واقع شده است که بارتکاب کبیره
از ایمان بدر میرود محمول بر معنی اول است و بعضی که دلالت بر آن که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان
بدر میرود محمولست بر معنی دویم و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا
جمع نمیشود و آنها محمول بر معنی سیم است و تحقیقش آنست که جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک
جمیع منهیات و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص جمیع اجزای ایمانند اما اجزای شیی مختلف میباشد
بعضی اجزا بانتفای آنها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جمله اعضائیست که بزوال
آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین نیست که بزوال آن عضو
انتفاعات بر طرف میشود و بعضی از زینت که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری کم

نمیشود و هم چنین اجزای ایمان مثلاً اعتقاد است که نسبت بایمان از باب آن آنهاست که بزوال
آنها شخص فانی میشود و هم چنین ایمان بزوال آنها شخص فانی میشود و هم چنین ایمان بزوال آنها مطلقا
برطرف میشود و ترک فرایض و فعل کبایر از باب آنست که شخصی دستش را ببرند باز زنده است و ایمان
است اما انسان با نقصیت و حسن و حرکتش در معرض زوال است اما بمحض این زایل نمیشود و هم چنین اگر
چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را
بجا آورد از بابت آن شخص است همچنانکه حیات او چندان بکار رسش نمیآید این ایمان هم چندان
ثمره ندارد و همچنانکه حیات چنین کسی زود برطرف میشود و اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میگردد
که هر یک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین و بلاهای که موروث زوال ایمانست چنانکه در حدیث وارد است
که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادامی که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک آنها
کرد دیگر شیطان جسور و مسلط میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این کبایر
و اعوا را از عبادات است توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرده شیطان نزد او را به مهالک عظیم انداز
و در این تعبیه از بابت آنست که کسی که این اسلحه ها که در دست دارد بر روی دشمن بگشاید و کناره در آورد و بگوید که چیزها سهل است ابر در جنگ ها
نفس بکلی بی من بگذارد و خود در خل نخوابد و در روز اول اگر چه نفعیش است میبرد که از بابت جای او و فریب او کشتگی را
میخورند و بیماری ... میشوند که جهنم میروند و ان مستجاب صفات حسنه از بابت آنهاست آدمی و غذاهای مقویست
که باعث قوت روح ایمان میشود همچنانکه روح بدنی از گوشت قوت میابد روح از نماز مثلاً قوت میابد
پس تر میتوان کرد و وجه دویم آنکه گوییم که ایمان همان اصل تحقق در است اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و طاعات
طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و از هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند دارد
چند از اعمال عبادات و مثل آنکه یک شخص در خانه نشسته بیند طفلی بیاید و بگوید که ماری متوجه است باین خانه میاید یک نوعی
در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتبار نمیکنند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود
و حذر بیشتر میکنند تا جایی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می اندازد از ترس آن و همچنین در مراتب ایمان

بثواب و عقاب

[illegible] صح

بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود و شوقش بامور که موجب ثواب و خدرش
از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت امام زین العابدین
منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که ایمان بار آستن خود بار زو در میشود و ایمان آنست
که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی در دل بدهند پس ایمان حقیقی
که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل
میشود و منبعش در قلب است باعضا و جوارح جاری میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چون آنکه
علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات حسن آنها و بدی گناهان
و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش کاملتر میشود و یقینها که از آن
چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود و زاینده
میشود و آتش صاف تر و گوارا تر میشود و پس عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب
کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق منقولست که روزی رسول خدا در مسجد نماز صبح
گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بیخوابی
بزیر میآید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند
که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله بیقین حضرت فرمودند
که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی است حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
آنست که پیوسته مرا محزون و غمگین میدارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزها گرم مرا از روزه میدارد و دل من
رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوندم را
برای حساب بر پا کرده اند و خلایق همه محشور گردیده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم
اهل بهشت را که متنعم میباشند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنای میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند
و گویا می بینم جهنم را که در میان جهنم معذب باشند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش

منست پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده‌ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است
پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش پس آن جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت روزی
من کند پس حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر او شهید
شد و از حضرت صادق ع منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالمست
و علم آواز میکند عمل را اگر اجابت کرد و بجانب او آمد علم میماند و اگر عمل نمیاید علم میرود و نمیماند و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستیکه علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع
و فروتنی است و چشم آن بیزاری از حسد است و گوش آن فهمیدنست و زبانش راستگوئی و حافظه‌اش
تفحص کردن است و دلش نیکو نیت است و عقلش دانستن اشیا و امور است و دستش رحمت خلایق است و پایش
زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاری است و مستقر
و قرارگاهش نجاتست و قاید و کشاینده‌اش عافیتست و مرکبش وفا بالعهود و حلیه
و خلعت و حربه‌اش نرمی سخنست و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا با خلق و
لشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادب است و ذخیره‌اش اجتناب از گناهانست و توشه‌اش معروفست
و ماوی و محل آرامش مصاحبت با خلقست و رهنمایش هدایتست و رفیقش دوستی نیکانست فایده
در بیان اصناف علما و صفات علمای که متابعت ایشان میتوان نمود و از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه ببینید عالمی
را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و در دین خود زیرا که هر کس چیزی را دوست
میدارد آنچه را جمع میکند طلب مینماید که بمحبوب او رسد که دین را بدنیای خود ضایع کند
خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریفته دنیا شده باشد
که ترا از راه محبت من بدر میکند بدرستیکه ایشان دزدان راه بندگان منند که اراده من دارند کمتر چیزی که
با ایشان میکنم آنست که شیرینی مناجات خود را از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق ع از رسول خدا روایت نمود
که دو صنف‌اند از امت من که اگر ایشان صالح شوند جمیع امت صالح‌اند و اگر ایشان فاسد شوند جمیع امت فاسد شوند پرسیدند صحابه

که کیستند

که کیستند یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که میخواهید خبر دهم
شما را بکسی که سزاوار فقیه بودنست گفتند بلی یا امیر المؤمنین ع فرمود که آنکسیکه مردم را از رحمت الهی ناامید
نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق ع
منقولست که طالبان علم بر سه قسمند بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف از ایشان علم را
طلب میکنند برای بیخردی و جدل کردن و یک صنف طلب میکنند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم
و یک صنف طلب میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند
و متعرض مردم میشود و در مجالس دانش و حلم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می‌بندد و دلش خالیست
از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند
صاحب مکر و فریب و حیله است و چون با امثال خود از علما میرسد استطاله و گردنکشی و زیادتی میکند و چون
باغنیا میرسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند
خدا بینای او را کور گرداند و اثر او را از میان علما برطرف کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزنست و شب
بعبادت بیدار است و تحت الحنک می‌بندد بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می‌ایستد و عبادت
میکند و پیوسته ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت الهی خایف است و پیوسته مشغول دعا
و تضرع است و بکار خود ذکر کرده متوجه صلاح احوال خود است و اهل زمانه خود را میشناسد و از معتمدترین برادران
و دوستانش که مبادا دینش را ضایع کنند پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوف قیامت او را امان دهد
فایده پنجم در مذمت علم بی عمل از حضرت صادق ع منقولست که کسی که بی بصیرت علم و عمل میکند مانند کسیست که بی راه میرود
و هر چند بیشتر میرود دورتر میشود و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید عملی را مگر بمعرفت و قبول نمیفرماید
معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهنمائی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفتی نخواهد
بود و با علم از دست میشود بدرستیکه اجزای ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مربوطاند و ایضا از حضرت
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم فساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است

که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادتی که موجب نجات است و اگر نه ارسال پیغمبران بی فایده خواهد
بود و هر عبادتی را شرایط بسیار است که بفوت هر یک از آنها آن عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا را
بنحوی که فرموده است عبادت نمیتوان نمود و هرگاه راههای دنیا را بدون هادی و رهنمای نتوان طی نمود راه بندگی
خدا را که خطرناکترین راههاست و در هر گامی چندین چاه و چندین کمین گاه است و در هر کمین گاه چندین هزار شیطان
جن و انس در کمینند چون بدون دلیل و رهنمای توان رفتن و دلیل و رهنمای این راه شرع و اهل البیت
و ائمه و علمای که از علوم ایشان بهره و بنیاد شده باشند و طرف نجات است هلاکت او ابتدا فایده در
فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدانکه چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا
بر خدا و رسول بستن است یا آنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته
باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسی که اهلیت این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت نداشته
باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند که از او شنیده ام جایز است و بغیر از این
در صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا کرده است گناه کار است و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر
از کسی که افترا بر خدا بندد و بدروغ و میفرماید که آنها که افترا بر خدا می‌بندند روهای ایشان سیاه خواهد
بود در روز قیامت و جماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله میکنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا فاسق فرموده و ستمکار
بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت صادق فرموده که ترا حذر مینمایم از دو خصلت که در این دو خصلت
هلاک شده است هر که هلاک شده است زنهار که فتوی ندهی که مردم را از برای خود و زنهار که عبادت نکنی خدا را
بچیزی که ندانی که رضای خدا در آن باشد بلکه باید بحقیقت آن دانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت
و ملائکه عذاب و باید گناه آن کسی را که بفتوی او عمل نمایند و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه دانند
بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود هلاک
و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک

کرده است یا اباذر

کرده است یا اباذر ان حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و ان نعمه اکثر من
ان یحصیها العباد ولکن امسوا تائبین و اصبحوا تائبین ای ابوذر در حقوق الهی بر بندگان و آنچه
از بندگی او بر ایشان لازمست از آن عظیمترست که بندگان قیام بآن توانند نمود و بندگی او را چنانچه او را
سزاوار است بجا توانند آورد و آن نعمتها که خدا داده از آن بیشتر است که بندگان احصا توانند نمود چه جای آنکه
و تنهای نعمت شکر آن آدمی عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنید با خداوند بعدم اعتراف بعبادت و اعتراف
بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن و این از اعمال
میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب بعضی از آنها شد تفکر
بکند و در عیوب خود و نسبتها عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را اقداری بداند میداند که هیچ
عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف خدا که اکرم الاکرمین است نمیتوان کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی
یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد اهتمام در عبادت و بندگی و لیکن هرگز نفس خود را
حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در درگاه الهی صاحب تقصیر بدان که خدا را عبادت نمیتوان کرد
بنحوی که او سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از حد تقصیر
و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصری و تقصیر و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که عابدی
در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانیش مقبول نشد زیرا که علامت
قربانی ایشان این بود که آتشی می‌آمد و آنرا میسوخت چون دید که قربانیش مقبول نشد بنفس خود خطاب کرد که تقصیر
همه از تو است و نقص بود در عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را
کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی فرمود که هر عبادتی که از برای
خدا کنی در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندگان همه در عملهای که میکنند از برای
خود و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده است و از حضرت صادق منقولست که خدا میداند که گناه از برای
مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود هرگز نمیگذاشت که هیچ مؤمنی بگناه مبتلا شود و از آنحضرت منقولست که گاه است که گناهی

پشیمان از تقصیر ... صح

میکند و از ان نادم و پشیمان میباشد و بعد از ان عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و از ان منت
و پشیمانی باز میماند پس کبر بران حال اول میماند برای او بهتر بود از حالی که اخر بهم رسانیده و حضرت صادق ع فرمود
که عالمی نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کسی از نماز من پرسیده است و حال آنکه من سالهاست که عبادت میکنم
پرسید که گریه تو چون است گفت انقدر میگریم که از روی من اشک جاری میشود ان عالم گفت که اگر خنده کرده بودی
و از خدا ترسان بودی بهتر بودی از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت شده است بدرستیکه عبادت کسی که عبادت
خود را داشته باشد بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقولست که دو کس داخل شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون
بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و
خود را از نیکان میدانست و فاسق در خاطر او بود وقتی فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و از خدا استغفار میکرد
از گناهان خود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت
موسی آمد و کلاهی برنگهای مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر
ایستاد و سلام کرد موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه ترا از همه کس دور گرداند
گفت امده ام ترا سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت
باین میربایم دلهای ادمیان را فرمود که بگو کدام گناهست که چون مرتکب ان میشود تو بر او مسلط میشوی گفت چون
که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ع فرمود
که خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را داود گفت
چگونه گناهکاران را که توبه ایشانرا قبول مینمایم و گناه ایشانرا عفو میفرمایم و بترسان صدیقانرا که عجب نورزند
بعملهای خود که هر بنده را که من در مقام محاسبه در آورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود [illegible] در بیان
در بیان شکر نعمت و کفران از صفات حمیده است و ضدش که کفران است از اصول صفات ذمیمه است
و شکر هر نعمتی موجب مزید ان نعمت و کفرانش موجب زوال است چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید
نعمت را زیاده میگردانم و اگر کفران نمایید عذاب من شدید و عظیمست و حضرت صادق ع فرمود که هر کرا چهار

چیز دادند

چیز دادند از چهار چیز محروم نگردانیده اند کسیرا که راه دعا دادند اورا از اجابت محروم نگردانیدند
و کسیرا که راه استغفار داده توبه اورا قبول کردند و کسیرا که شکر دادند اورا از زیادتی نعمت محروم نگردانیدند
و کسیرا که صبر کرامت کردند اورا از اجر و ثواب محروم نمیگردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است
که با آنها هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت
و حضرت رسول ص فرمود که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه داریست که از برای خدا روزه
داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسیست که ببلا مبتلا باشد و صبر کند و مال داری
که شکر کند در ثواب مثل محرومیست که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است اول آنکه منعم
خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهد زیرا که انکار وجود او نماید و هر چیز که بر خلاف
این معنی است کفر است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریکان از برای او قرار داده اند دوم آنکه بداند که
نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هر که
خدا نعمتی کرامت فرماید و ان نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر نعمت را
ادا کرده است سوم آنکه اظهار ان نعمت بکند و ثنای منعم بر زبان بجا آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست
از حضرت صادق ع که هر که نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ و بنده گوید که الحمد لله شکر
ان نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه ان نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در انست و حقی
که خدا در ان نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه نعمت زبان را شکرش آنست که چیزهای
که خدا گفتن آنها را بر او واجب و مستحب گردانیده بگوید و آنها را از چیزهای که خدا نهی فرموده و ناخوش داشته
باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که آنرا
در مصرفی صرف کند که منعم بان راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست
که بذل کند بطالبانش و عمل بان بکند و وسیله باطل نگرداند و در هر حالت از آنها هر چند که صرف میکنند
حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی کفران ان نعمتهایست

[illegible]

از نعمتهای الهی بر بندگان که آنحضرت را وسیلهٔ سعادت ابدی و واسطهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی
گردانیده و همچنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان بکنند و اطاعت
ایشان در اوامر و نواهی بکنند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشان است و بعد از اقرار
در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه اگر بعضوی از اعضا میشود پس کفران
نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و آلات و رباطات و سایر ادوات
که در کار کردن آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف شرعی صرف کرده و
کفران هر یک از این نعمتها کرده و آن غذایی که خورده که بتمام آن قوت شده که سبب
آن این فعل از او صادر شده با آن نور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه
و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهیست و کفران همه
و آن علمی که خدا با او کرامت فرموده بقبح این عمل آنرا نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر
نمائی کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق فرمود که شکر نعمت اجتناب
از محارم و ترک گناهان است و تمام شکر آنست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جملهٔ شکر منعم تفکر
در نعمتهای منعم است و اقرار بآنکه احصای آنها نمیتوان نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان
که خدا را چه نعمتها بر او هست از اموری که سبب ساخته از برای حصول این لقمه که باین جا
رسیده است که بتوان خورد و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابی که در بدن برای هضم
و بدن او شود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و قوتهای دیگر که در جمیع
از حالات غذا تغیر میدهد و قسمتها که با جای دار لعه مستقیم میگرداند و هر یک از راه عروق و شرائین بمحل
خود میفرستند و جزو آن عضو میگردانند اعتراف میکند که حد نعمتهای الهی کردن محالست بلکه اگر تفکر
نمائی میدانی که هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز آن نعمت است زیرا که ما بین ... الخ
همه را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر آن جماعت ... از اعضا و جوارح و تغذیه و نمو و ...

نعم همه بر تو

نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت بایشان نمی شد از بهر رای تو فتحی که تو با جماعتی
که تو بایست محتاج منقطع شوید و هر نعمتی که بر پدران و اجداد کرده اند همه در تحت وجود حال
و حیات است پس آنها نیز نعمت تو اند از این راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق
از زمان عدم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارند و کسی
که در گلستان نعمتهای رحمانیت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر او
عقل او شکفته میشود و از این دریای بی پایان بهره میبرد و این تفکر آنست که محمد و آل محمد امر کرده اند
ائمه علیهم السلام که تفکر در نعمای الهی بکنید و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب
مزید معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میگردد و محرک عبادات و طاعات
از محرمات میشود و موجب رضا و خشنودی الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت
امام محمد تقی صلوات الله علیهم منقولست که سلمان روزی ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان
نزد او حاضر کرد و دید ابوذر نانها را بدست گرفت و میگرداند و نظر میکرد سلمان گفت که ای ابوذر
برای چه ملاحظه این نانها میکنی گفت میخواستم ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب
شد و گفت بسیار جرأت مینمای که نعمت الهی را سبک میشماری والله که در این نان عمل کرده است
آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را بباد داده اند و باد آن را در ابر ریخته و ابر در آن کار
کرده تا آنرا بزمین باریده و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرها را گذاشته و در این
نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن عمل کرده اند
و احصا نمیتوان نمود پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار
مینمایم و عذر تو را نیز میخواهم و فرمود که دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبیده و پاره نان خشکی
چند از انبان خود بدر آورد و در حسنی آب فرو برد و تر کرد و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو
است کاشکه این نان نمکی میبود سلمان رفت و حسنی را در گرو کرد و نمک گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بر این نان

میبرد و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندیرا که مارا این قناعت روزی کرده است سلمان گفت
اگر قناعت میداشتی حبس نمی بود من بگرو نگرفته بدانکه کمال در شکر آن میشود که اقرار بعجز از ادراک
آن کمال بکند همچنین در مرتبه شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهای
که خدا در قیمت شکر بر و دارد و در اینکه او داشته آلات آنچه موقوف علیه این شکر است همه
از خداست و توفیق شکر هم از و است میداند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر براو لازم میشود
و اقرار مینماید که از عهده شکر او بیرون نمیتوان آمد چنانچه منقولست که حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی
وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی گفت خداوندا
چگونه ترا شکر کنم چنانچه شکر تست و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است
از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که این شکر از منست
و از شکر عاجزی توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم است که حق تعالی باین کرامت
فرموده است ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او بر این امت احسان کرده است زیرا که در
امم سابقه توبههای دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند
تا توبه ایشان مقبول شود و بر این امت در پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای
عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چون بنده اراده
حسنه میکند اگر آن حسنه را نکند بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه اعمال او مینویسند و اگر
بجا آورد ده حسنه را در نامه اعمال او مینویسد و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمی نویسند
و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ
که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید
که بدرستیکه حسنات گناهان و سیئات را برطرف میکنند یا شاید که استغفاری بکند که گناهش آمرزیده گردد پس اگر
گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه براو

چیزی نمینویسد

چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت بگذرد حسنه و استغفار هیچ یک نکرد ملک دست راست به ملک دست چپ میگوید
که بنویس بر این شقی محروم و از حضرت صادق ع مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگر
آن گناه را نکند و بعد از آن تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی گفت چگونه
بر او ستر مینماید فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه را بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارح او که بپوشانید
او را گناهان او را و وحی میفرماید به بقعههای زمین که آن گناهانی که بر روی شما کرده است پنهان نمائید پس چون بقیامت
میآید هیچ چیز بر او گواهی گناه نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنده
اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش گم کرده باشد و بعد از آن بیابد و حضرت صادق ع
فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند و توبه کند و کسی که در اول گناه
نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا وحی نمود
بداود که برو به نزد بنده ام دانیال و بگو باو که معصیت کردی ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی ترا آمرزیدم
اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا
پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو
رسالت تو را بسوی من آورد بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر
معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول ص باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که توبه بکند پیش از
مرگش بیکسال توبه او مقبولست پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه بکند پیش از مردنش بیک ماه خدا توبه اش را
قبول میفرماید پس فرمود که یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود
که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند توبه اش مقبولست که هر دردی را دوائی هست
و دوای دردهای گناهان استغفار است و توبه است و حضرت صادق ع فرمود که گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از یکسال
بخاطرش میآورد و توبه میکند آمرزیده میشود و کافر گناهی که میکند همان ساعت فراموشش میکند و فرمود که هر که در هر روز چهل مرتبه
استغفر الله بگوید خدا چهل گناه او را می آمرزد و چیزی نیست که بنده هر روز چهل گناه بکند و فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی

و منقولست

گذشت که میگریستند گفت بپرسید که این جماعت به چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را
بیامرزد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب‌تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که عجب دارم از کسی که ناامید میشود از رحمت خدا و محوکننده گناهان با اوست پرسیدند که کدامست محوکننده گناهان
فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن
جبل گریان بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در
در جوانی پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد که بخدمت
شما بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و فرمود که ای جوان چرا گریه میکنی
گفت چون نگریم که گناهی کرده‌ام که اگر خدا به بعضی از آنها مرا مواخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من نیست مگر
که مرا مواخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده گفت پناه میبرم بخدا از آنکه با او شرک بیاورم
فرمود که کسی را بناحق کشته گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهانت را می‌بخشد اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت گفت
گناهان من از کوهها عظیم‌تر است فرمود که خدا گناهانت را می‌آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان
و آنچه در زمینست از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود که خدا گناهانت را می‌آمرزد
اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او
نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیم‌تر است یا رحمت پروردگار تو پس آن جوان بر رو در افتاد و گفت سبحان
پروردگار من هیچ چیز از پروردگار من عظیم‌تر نیست و از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود که مگر میامرزد گناه
عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان
خود را نمیگویی گفت هفت سال بود که قبرها را میشکافتم و کفن مرده‌ها را میدزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را
دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار
قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی
و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را با آن حال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی

از پی خود شنیدم

از پی سر خود شنیدم که میگفت که ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو نزد او بایستیم
که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت
محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم
هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم که بآتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود
تا آن جوان بیرون رفت پس ببازار مدینه آمد و توشه گرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول
عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگارا اینک بنده تو بهلول در حضرت تو
ایستاده و دستهایش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پشیمان شده‌ام
نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای
بزرگوارت و بجلال و عظمت و پادشاهیت که مرا از امید خود ناامید نگردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل
نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نگردانی تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات
بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوندا اجابت مرا چه کردی اگر دعای مرا
مستجاب گردانیدی و گناه مرا آمرزیدی به پیغمبرت وحی کن تا که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده
نشده‌ام و میخواهی مرا عقاب کنی آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت
مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که آن جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند
و مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را بیاد میآورند پس استغفار
میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند که کیست که بیامرزد گناهان مرا بغیر از خدا و
عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تائب و پشیمان و او را راندی و دور کردی پس بکجا برود و بکه رو آورد
و از که سؤال کند غیر از من که گناهش را بیامرزد بعد از آن در آیه فرمود که بعد از گناهان مصر نمیشوند بر کرده‌ها
و میدانند بدیهای اعمال خود را ایشان جزای ایشان آمرزش پروردگار ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها
حالی که خالد باشند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بیرون نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا

چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت
یا رسول الله شنیدم که در فلان موضعست حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند و دیدند که آن جوان
در میان دو سنگ ایستاده و دستهارا در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژهای چشمش از بسیاری
گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا خوش صورت خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده
داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید الهی احسان بسیار بمن
بسیار کرده نعمت بسیار بر من داری دریغا که میدانستم که آخر امر چه خواهد بود آیا مرا بعزت به بهشت خواهی
برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمینها و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود
اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگریست
و خاک بر سر میریخت و حیوانات درنده گرد او حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه
با او موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او رفتند و دستهایش از گردنش گشودند و خاک از سرش
پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که آزاد کرده خدائی از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که چنین تدارک
گناهان بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند و باید دانست که توبه را
و عبوات [?] و ... اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است
و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و سختی دنیا و آخرت که آنها که در آیات و اخبار
وارد شده است و ثمه از آنها بعد از این بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیم بسبب گناهان
از او فوت شده است باین تفکرات باعث این شود که او را ندامتی و تأسفی حاصل شود از فوت آن
محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب است از آنها یکی
از آنها تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند   یکی متعلق است بآینده که عزم
جزم بکند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر العمر   یکی متعلق است بگذشته که پشیمان باشد
از گذشتها و تدارک گذشتها بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع میشود بر چند قسم

انکه کناهی

انکه گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه این
گناه همین ندامت و عزم بر ترک کافیست برای رفع شدن عقاب اخروی   دوم آنکه مستلزم
حکمی دیگر است و آن بر چند قسمست یا حق خداست یا حق خلق و اگر حق خداست یا حق مالیست مثل آنکه کسی
کرده است که میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد تا بعمل نیاورد محض ندامت نفع نمی‌بخشد و ممنوع
و در وجوب آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل آنکه نماز و روزه از او فوت شده است میباید قضای
آنهارا بجا آورد و اگر کاری کرده است که حد خدا برای آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر
پیش حاکم شرع ثابت نشده است مخیر است اگر میخواهد توبه میکند میانه خود و خدا و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد
حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست میباید
مال او را بورثه او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده است میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص
باشد مشهور میان علما آنست که میباید مستحق قصاص را اعلام بکند که من چنین کاری کرده‌ام که از تو مستحق
کشتن یا قصاص شده‌ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه
فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است میباید تمکین
خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد آنست که اعلام و عفو گناهان از او نخواهد است
در توبه در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد
که اینها واجبی چند بر سر خود و شرط توبه نیست و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و ترک اینها گناه علیحده است و ظاهر
بعضی از احادیث آنست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست که تدارک ما فات بکند و اخراج
مهار نفس بکند و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده آنهارا ازاله نماید چنانچه حضرت رسول ص در حدیث
گذشته اشاره بآن فرمود که اول تکمیل تجدید فرمود که توبه کامل شرطهاست که یکی بعد از آن مراتب
و مجاهدت در تدارک ما فات بکند و بعد از آن توبه از آن ناقص ترکاه است چنانچه یکی در وقت احتضار مرتبه توبه
که معاینه امور آخرت نشده باشد که بعد از آنکه معاینه امور شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول

که شخصی در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی استغفار چیست استغفار
درجه علیین است و آن اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکند و شش جزو دارد پشیمانی بر گذشته
عزم بر آنکه دیگر عود نکنی آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات نمائی
پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه تو نباشد آنکه هر واجبی که از تو فوت شده باشد بجای آوری
آنکه گوشتی که بحرام در بدن تو روییده آنرا باندوه و حزن و مشقت بگدازی تا پوست باستخوان
بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان بروید آنکه بیدان خود الم اطاعت بچشانی آنقدر که لذت
معصیت را بآن چشانیدی یا اباذر انک فی ممر اللیل والنهار فی آجال منقوصة واعمال محفوظة والموت
یأتی بغتة ومن یزرع خیرا یوشک ان یحصد خیرا ومن یزرع شرا یوشک ان یحصد ندامة ولکل زارع
ما زرع ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی و شب و روز بر تو میگذرد و از اجل و عمر تو کم میکند و خدا
و ملائکه عملهای تو را حفظ مینمایند و ثبت میکنند و مرگ بیخبر و ناگاه میرسد و هرکه تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا
و ملائکه عملهای تو را حفظ مینمایند و ثبت میکنند در دنیا بزودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت
درو میکند و هرکه تخم بدی در دنیا میپاشد عنقریب حاصل پشیمانی و بدبختی درو
میکند و هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند میابد یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه ولا یدرک حریص
ما لم یقدر له ومن اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر کسی که حریص
باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد و هرکه چیزی باو برسد
خدا باو عطا فرموده است باید که از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی از او دور گردد خدا از او دور
کرده است و او را حفظ کرده است باید که خدا را شکر کند بدانکه مقتضای این آیات و احادیث بسیار روزی
که عبارتست از چیزی چند است که صاحبش از آن منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها مقدر است
از جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کس بقدری بر وفق حکمت و مصلحت و اختلافست که آیا حرام روزی مقدر است
یا نه و حق آنست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام شود بایشان

برسد والقدر

برسد والقدر آنچه از حرام متصرف شده‌اند از روزی حلال ایشان باز میگیرند و بایشان نمیرسد چنانچه
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حجة الوداع
فرمود که بدرستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند
پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی و بسیار
سعی مکنید و اگر چیزی از روزی بر شما دیر برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و بمعصیت خدا وسیله
تحصیل روزی گردانید بدرستیکه خدا روزیرا حلال کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی
ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی از حلال باو میرسد و کسی که پرده ستر الهی را
بدرد و از غیر ممرش حرام را اخذ نماید تقاص میکند خدا از روزی حلال او در روز قیامت حساب از او میطلبد و بدانکه
احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند
که چون روزی مقدر است سعی و دعا فایده ندارد زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود
و بعضی مقدر شده است که با دعا بدست آید پس آدمی میباید که بفرموده خدا سعی بکند و مبالغه بسیار در سعی نکند
و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشند و بدانکه از سعی بدون
مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود و زیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادت الهی نمودن چیزی
بر مقدر نمی افزاید و دعا نیز بکند و بدانکه دعا و صلت از جمله اسباب تقدیر روزی است و اگر ترک
تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده الحاصل باید که روزی را
از جانب خداوند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را از او داند باعث آن نشود که اگر کسی با خدا او را
کند و احسانی باو بکند شکر احسان او نکند بلکه میباید که هرکه از خلق باو نیکی و احسانی کند حق نعمت او را
بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خوشنودی او مخالفت
پروردگار خود نکند و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی باو رسیده است و اگر خدا نمیخواست
او قادر بر ایصال این نعمت نبود و چنانچه از حضرت علی بن الحسین منقولست که حق تعالی در روز قیامت به بنده

از بنده کاش نفرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید نه بلکه ترا شکر کرده ام فرماید که چون او را
شکر نکردی مرا نیز از بندگان کافرنعمت شمرد باید به پاس شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما
برای خدا کسیست که شکر مردم را بیشتر کند که از درستی یقین هر مسلمان است که راضی نگرداند مردم را بغضب الهی
و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستیکه روزی را حرص حریصی نمیکشاند و کراهت
دیگران کسی دور نمیگرداند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را
دریابد چنانچه مرگ او را دریابد و بسند معتبر از حفص بن البختری منقولست که گفت در مجلسی بودم که طالب علم
در آنجا حاضر بودند در بعضی سفرها و نفقه ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب گفتند که از برای رفع این پریشانی از که
داری امید داری من گفتم بفلان شخص گفت پس والله که حاجت تو بر آورده نمیشود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی
ترا چنین خبر بود گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که در بعضی از کتبهای خدا خواندم که خداوند عالمیان میفرماید
که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خود سوگند میخورم که قطع میکنم امل و امید هر کسی که بغیر
من امید داشته باشد پس نا امیدی بر او میپوشانم جامهٔ مذلت و خواری را نزد مردم و از رحمت
قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود او را محروم میگردانم آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من
میدارد و حال آنکه شدتها و بلاها بدست منست امید از غیر من دارد و در فکر خود در دیگری را میکوبد
و حال آنکه کلید همه درها بدست منست و درها بسته است و درگاه من برای کسی که مرا بخواند گشاده است کیست
همیشه که در بلاها رو بمن آورد که او را محروم کردم که از برای مطلبی عظیمی بدرگاه من آمد که من امید او را
قطع نکردم آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان
برسانم بحفظ من راضی نشدند پر کرده ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال نمی یابند و امر کرده ام
و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نه بندند پس اعتماد بقول من نمیکنند آیا
نمیدانند که کسی بلای از بلاها بر او نازل شود که کسی غیر از من رفع آن نمیتواند کرد مگر باذن من چرا آن
بنده چنین از من غافل است عطا کردم باو بجود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده بود چرا

از و باز گرفتم

از او باز گرفتم از من نمیطلبد که باو رد کنم و از دیگری سؤال کند آیا چنانست که من نطلبیده میدهم و بعد از طلبیدن
و سؤال کردن نخواهم داد آیا بخیلم که این بنده مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت
بدست من نیست آیا من نیستم محل آرزوهای خلایق و امیدگاه بندگان پس کی امید ایشانرا از من قطع میتواند کرد
آیا از من نمی ترسند آنهائی که از غیر من امید دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمان و زمین همه از من آرزو
بخواهند و حاجت بطلبند و بهر یک از ایشان آنچه همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی من بقدر عضو
موری کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی که پادشاه آن مثل من باشم پس بد احوال کسی که از رحمت من ناامید شود
و بد احوال کسی که معصیت چون منی خداوندی کند و از من نترسد یا اباذر المتقون انما المؤمنون
الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون
سادة والفقهاء قادة ومجالستهم زيادة ان المؤمن ليرى ذنبه كأنه تحت صخرة يخاف ان تقع
عليه وان الكافر يرى ذنبه كأنه ذباب مر على انفه يا اباذر ان الله تبارك وتعالى اذا اراد بعبد
شرا انساه ذنوبه يا اباذر لا تنظر الى صغر الخطيئة ولكن انظر الى من عصيت يا اباذر ان نفس المؤمن
اشد ارتكاضا من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شركه يا اباذر من وافق قوله فعله فذلك
الذي اصاب حظه ومن خالف قوله فعله فانما يوبخ نفسه يا اباذر ان الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه
ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگواران اند و فقها و علما قاید و رهنمای مردمانند و همنشینی علما
موجب زیادتی علم و کمالاتست بدرستیکه مؤمن گناه خود را چنان عظیم می پندارد و از آن در حذر
که گویا در زیر سنگیست که میترسد که بر سرش فرو آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل
میداند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستیکه هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده را
خواهد گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثل میگرداند که منظور نظر او باشد و گناه را بر او گران و دشوار
میگرداند و اگر بدی بنده را خواهد و شقی باشد گناهان را از خاطر فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خردی گناه
و لیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر

از اطوار گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق بوده باشد پس او بهره خود را
از سعادت یافته است و اگر نه چنین باشد که گفتارش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد
ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از او صادر میشود و بدانکه تقوی از جمله صفات ارباب
مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان ان شاء الله مذکور خواهد شد و مجالست او و هم نشستی علمای ربانی که بعلم خود
عمل کرده باشند و بآثار آنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت
امام موسی ع منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن گفتن و صحبت
کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول ص که حواریان بحضرت
عیسی گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم شما را زیاد کند
سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را بآخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود وصیت کرد که ای پسر
ببصیرت نظر کن و از روی مجالس را برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان
بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی ایشان ترا
تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر
جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو ترا نفع
نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد
و بدانکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشد عظیم است موجب جرأت شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان
میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نباید شمرد
که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره میشود و بر گناهان صغیره که مصر شدند و از آن
توبه نکردند خود کبیره میشوند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر گناهان کبیره میگردد
و ارتکاب کبایر آدمی را بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله پس باید گناهان را خورد نشمارند و نظر بعظمت
پروردگار کنند که معصیت عظیم سهل نمیباشد چیزی که در قیامت نفع دهد و صغیره نمیباشد چیزی که در روز قیامت

اصرار کنند و از حضرت

اصرار کنند و از حضرت امام رضا منقولست که گناهان صغیره راهها اند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا
نترسد و در بسیار هم نمیترسد و اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمیترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت
کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهای که بایشان فرموده و حضرت رسول ص فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها
هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستیکه
کبیره باقی نماند با استغفار و صغیره نیست با اصرار و امام محمد باقر ع فرمود که از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آنست
که کسی بگوید که کاشکی مرا مواخذه نمیکردند مگر به همین گناه و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ بنده
نیست مگر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پرده ها
دریده میشود پس ملائکه حافظان میگویند که خداوندا این بنده تو پردهای ترا همه از خود دریده حق تعالی بایشان
وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیگذارد مگر آنکه مرتکب میشود و خود را بآن قبائح
قبیحه خود در میان مردم مدح مینماید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم
میاید از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای خود را از او بردارید پس بعد از آن اظهار عداوت ما اهل
بیت مینماید و در این هنگام خدا پرده او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده تو
بی پرده در پرده و رسوا ماند وحی میفرماید که اگر من چیزی در او میدیدم نمیگفتم که شما بالهای خود را از او بردارید و
منقولست که آنحضرت فرمود که ترک گناه کردن آسان ترست از طلب توبه و چه بسیار شهوت
یکساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح
و شادی نگذاشته است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر خدا خیر بنده را میخواهد و او گناهی میکند
او را ابتلائی مبتلا میگرداند که استغفار بیاد او آورد و توبه کند و کسی که خیر او را نخواهد چون گناهی کند استغفار را
از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که سنستدرجهم من حیث لا یعلمون ایشان را از جهتی که نمیدانند
یعنی در هنگام معاصی ایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق ع فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که در گناهان عظیم
رو بدرگاه او آورد و از او طلب آمرزش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک گناهی کرده باشد و او را حقیر و خفیف

شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از گناهانی که حقیر شمرده شده که اهتمام زیاده میشود پرسیدند که کدام گناهها است
فرمود که این کسی گناهی کند و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بصحرای خشک ساده رسیدند و بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمائید صحابه گفتند یا رسول الله در این زمین هیزم
نیست فرمود که هرچه بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول ص فرمود که گناهان
باین نحو جمع میشود پس فرمود که زینهار که سهل مشمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کننده هست و جمیع گناهان را
نوشته است و در نامهٔ اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق ع فرمود که آدمی که گناهی میکند در دل او
سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کرد برطرف میشود و اگر دیگری گناهی کرد زیاده میشود تا دلش تمام فرا میگیرد
دیگر بعد از آن هرگز رستگار نمیشود و حضرت باقر ع فرمود که گاه هست که بنده از خدا سوالی مینماید و مقرر
میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید بملک که حاجت او را بر میاور و او را محروم گردان
متعرض غضب من شده و متوجه حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سالی کمتر نمیباشد
ولیکن خداوند هرجا که میخواهد میفرستد بدرستیکه هرگاه معصیتها کنند باندازه‌ای که باران که برای ایشان مقدر
شده از ایشان باز میگردد و در بیابانها و دریاها و کوهها میبارد و گاه هست که جعل را عذاب میفرماید در سوراخ
خود بسبب نیامدن باران برای گناهان آن جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا او را راه
داده است که بمحله دیگر جا بگیرد و بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق ع
فرمود که گاه هست که شخصی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و بدرستیکه عمل بد تاثیرش
در صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که اراده کند بعمل بد بیاورد که بسیار است
که کسی که گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که تا نیامرزم و از حضرت رسول ص روایت است
که گاه باشد که بنده را بر گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حق تعالی قضای حتم فرموده که بنده را که نعمت فرماید از او سلب ننماید مگر
آنکه گناهی از او صادر شود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هیچ دردی برای

دلهای از زنگ

دلهای از زنگ بدتر از آن نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای نقل حال گذشتگان کافی است
و مرگ از برای موعظه بس است و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و ظلم است
و گناهی که مورث ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است
و گناهی که موجب رسوائی و دریدن پرده است شراب خوردن است و گناهی که باعث منع روزی است
زنا است و گناهی که باعث زود فانی شدن است قطع رحم است و گناهی که دعا را رد میگرداند و هوا را
تاریک میگرداند عقوق پدر و مادر است یا اباذر دَعْ ما لَستَ منه فی شیءٍ فلا تنطق فیما لا یعنیک واخزن
لسانک کما تخزن ورقک یا اباذر ان الله جل ثناؤه لیدخل قوماً الجنة فیعطیهم حتی یملّوا وفوقهم قوم
فی الدرجات العلی فاذا نظروا الیهم عرفوهم فیقولون ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فبم فضلتهم علینا فیقال
هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون ویظمؤن حین تروون ویقومون حین تنامون
ویشخصون حین تخفضون ای اباذر ترک کن کلامی را که از تو نپرسند و سخن مگو در امری که از آن منتفع
نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را ضبط مینمائی ای اباذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد
و چندان ایشان را کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان از بسیاری نعمت ملال حاصل کنند و بالای ایشان
جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت پس چون ایشان نظر بآن جماعت کنند ایشان را بشناسند و احوال
ایشان را از حق تعالی استفسار نمایند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان میبودیم
بچه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده‌ای در جواب ایشان گویند که هیهات هیهات
کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامی که شما سیر بودید و تشنه میبودند در وقتی که شما سیراب بودید و بعبادت
ایستاده بودند در هنگامی که شما در خواب بودید و مسافر میشدند و از خانه بیرون میرفتند از برای خدا در
هنگامی که شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید بدانکه از زبان سخن بغیر بعد ...
بیک کلمه شقاوت ابدی برای آنکس حاصل میشود و بسبب دنیا مفاسد بسیار مترتب شود که علاج پذیر نباشد چنانچه اگر
بر دو مسلم شود کافر میشود و مخلد در جهنم و آتش میگردد و مملکت که در مجلسی حرف شری بگوید که باعث

چندین هزار نفس شود و حکمت که کلمهٔ خیری بگوید که باعث صلاحی چندین هزار کس از گفتن آن شود چون مفاسد
سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار از سخن گفتن مترتب
میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد خاموشی از سخنی است که خیر نباشد پس اگر
زبانش با ذکر و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد البته که بهتر از خاموشی است و موجب سعادت ابدیست
و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و بعد از آنکه بداند که عایده
اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید و الا ساکت باشد که سلامتی و نجات در این است چنانکه از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از
نقره است پس بدانکه ساکت بودن از طلاست و حضرت رسول ص فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاه
داشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ابوذر میگفت که ای طالب علم این زبان هم
کلید خیرست و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق ع فرمود
که حضرت عیسی ع میفرمود که بسیار سخن گفتن در غیر یاد خدا مکنید بدرستیکه آنجماعتی که بسیار سخن میگویند در غیر یاد الهی
دلهای ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که زبان فرزند آدم هر صبح
مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که بحال خوبیم اگر تو ما را بحال
بگذاری و میگویند الله الله در امر ما و او را قسم میدهند و مبالغه میکنند که ما را مبتلای عذاب مکن و میگویند
که بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول ص
آمد گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمودند که زبان خود را حفظ کن باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
فرمود که زبان خود را نگاه دار باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن وای بر تو فرمود که مگر
بر رو در آتش میافکند بغیر از درو کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را از عمل خود حساب
نکند گناهانش بسیار و عذابش مهیا شود و حضرت جعفر بن محمد الصادق ع از حضرت رسول ص روایت کرده است که بسیار
خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که بهیچ عضوی را آنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت

که خداوندا

که خداوندا چرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب در رسد که کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب
عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و اموال بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم
سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی
که زیادتیهای مال خود را در راه خدا انفاق کند و زیادتی سخنش را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت
امام زین العابدین ع پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام بهتر است حضرت فرمود که هر یک از اینها آفتی هست
پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشیست زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیا
ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب جنت
نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت و جمیع اینها بسخن گفتن میشود
هرگز ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان نمی توانی کرد و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که جمیع خوبیها در سه خصلت جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن
گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن تفکر نباشد
آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه بعبرت باشد
و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود بگرید و مردم
از شر او ایمن باشند و حضرت صادق ع فرمود که خواب راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است
و خاموشی راحت عقل است یا اباذر جعل الله جل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة کما حبب الی الجائع
الطعام والی الظمآن الماء وان الجائع اذا اکل شبع وان الظمآن اذا شرب روی
وانا لا اشبع من الصلوة یا اباذر ان الله عز وجل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیة وبعثت بالحنیفیة
السمحة وحبب الی النساء والطیب وجعل فی الصلوة قرة عینی یا اباذر ایما رجل تطوع فی کل یوم اثنتی
عشرة رکعة سوی المکتوبة کان له حقا واجبا بیت فی الجنة یا اباذر انک ما دمت

فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار ومن یکثر قرع باب الملک یفتح له یا اباذر ما من مؤمن یقوم
مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه وبین العرش ووکل به ملک ینادی یا ابن آدم
لو تعلم ما لک فی الصلوة ومن تناجی ما انفتلت ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز
مقرر نموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را دوستدار آب گردانیده
است بدرستی که گرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش از آن برطرف میشود و تشنه چون آب میخورد سیراب
میشود و رغبتش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر بترک معاشرت
خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث گردانیده است بدینی پاکیزه و کامل و جامع
بجانب استقامت و در نهایت سهلی که تکلیفهای شاق در آن نیست و مرا چنین زنان و بوی
خوش را دوست داشته اند ولیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز گذاشته است ای ابوذر هرکه در یک شبانروز
دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که خانه در بهشت برای او بنا
فرماید ای ابوذر مادام در نمازی درگاه فیض و رحمت خداوند پادشاه جبار را میکوبی و هرکه بسیار درگاه
پادشاه را میکوبد البته برای او میگشایند ای ابوذر هیچ مومنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه بر او فرو میریزد رحمت از
از میانه او تا عرش و ملکی را برو موکل میگرداند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که ترا در نماز
چه سودها و رحمتها است و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز فارغ نمیشوی و ترک نماز نمیکنی توضیح
نکاتی چند در ضمن چند لمعه بظهور میآید در بیان فضیلت نماز است بدانکه چنانچه
از احادیث معتبره ظاهر میگردد و بعد از عقاید ایمانی از اعمال بدنی هیچ عملی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع
اعمال بهتر است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر است بر این معنی دلالت دارد و سنیان این را
استبعاد میکنند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود
انکار این معنی کرده و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که جهال و ناقص عقلان عرب را
از قصد خود منع میکرد و ندانست که حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای اصلاح حال و قرب جناب اقدس

او پیشتر دخلیت

او پیشتر دخلیت بسیاری و کمی مشقت اعمال چندان دخلی در فاضل و مفضول عمل نیست بنابر آنکه اگر کسی
بکوه بسیار صعبی بالا رود یا پاهای خود را ببندد و خود را بیاندازد و ریاضت بکشد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد
و اگر بقصد ثواب بکند معاقب خواهد بود مثل آنکه طبیبی گاه باشد که بدوای سهل التناول که زحمتی تحمل نمودن
بیماری را معالجه نماید که بدوای که بصد تومان در مدت بسیار بعمل آورده باشند معالجه نتوان نمود
و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجونی حاصل نمیشود هر چند مبلغهای خرج
در آن بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق طبیب نفوس و ارواح عقلا میداند هر عملی را در تکمیل نفوس
و تقویت ایمان و یقین تاثیری داده و از برای هر مرتبه از فضل جایی فرموده که هیچیک از دیگری
مغنی نیستند و هر یک را تاثیر خاصی هست که از دیگری منظور نیست پس کسی گمان نکند که چون نماز از
اعمال بهتر است پس کار دیگر نباید کرد از باب آنست که کسی گوید که چون گوشت تقویتش بیشتر است پس شربت نباید خورد
بلکه هر یک را خاصیتی در کمال است که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش زیاده از سایر
اعمال است و بیشتر موجب قرب بنده و معراج مومن است و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آنست
که دشوارتر باشد محتمل است که مراد از آن این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر است از
آن نوع مثل آنکه نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسانتر میسر میشود و روزه
که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است و نیز از
دیگر و بسند صحیح از معاویة بن وهب منقولست که از حضرت صادق ع سوال کردم که کدام عمل است
بنده بخدا میشود نزد خدا محبوبتر فرمود که بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمی یابم که بنده صالح
گفت که خدا مرا وصیت کرد به نماز و زکوة تا مادامی که زنده باشم و در حدیث دیگر فرموده که عملها نزد حق بهترین
نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو سازد و وضو را کامل آورد
رود که کسی او را نبیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است بدرستی که بنده هرگاه سجده میکند و سجده را طول میدهد
شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم

و حضرت امام رضا فرمود که نماز باعث قرب هر متقی است و حضرت صادق از حضرت رسول روایت فرموده که
نماز ستون دین است و مثل نماز مثل عمود خیمه است اگر عمود برپاست نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه و چون عمود بشکست
انها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز درست است اعمال دیگر نفع میدهد و اگر نماز درست نیست عملهای دیگر چندان فایده نمیدهد
و حضرت امام موسی کاظم فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند شفاعت ما نمیرسد بکسی که نماز را
سبک شمارد و حضرت صادق فرمود که مرد پیر را در روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند
چون نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نامه نبیند پس برو بسیار دشوار اید پس گوید که خداوندا مرا امر میکنی که بجهنم برند
خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بنده
مرا ببهشت و امام محمد باقر فرمود که هرکه از شیعیان ما نماز میکند احاطه میکنند او را از ملائکه بعدد
الجماعتی که در مذهب مخالف او یند و در عقب او نماز میکنند و برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول
فرمود که در روز قیامت که بنده را بمقام حساب میدارند اول چیزی که از و سوال مینمایند نماز است پس اگر
تمام بجا آورده است نجات مییابد و الا او را در آتش دوزخ فرو میبرند و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که اگر
نمازگزارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار او را احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود
بردارد

در بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین بدانکه حق سبحانه و تعالی
هر پیغمبر اولوالعزمی را که مبعوث میشد بمناسبت حکمت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف حکم امت
پیغمبر سابق این شریعتیان احکام را مبدل میساختند و حکمی چند مخالف آنها برای ایشان مقرر میشد و این
بر العباد بالنسبة نه از باب جهل و نادانی است که چیزی را نوعی دانند و بعد از آن رایش متغیر شود بر خلاف آن علم
بهم رسانند ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال متغیر شده است مقتضای حکمت
ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی و غذائی میداند و در وسط بیماری تغییر میکند
و در آخر نسخه دیگر میکند چنانچه مثلا قوم حضرت موسی عم بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح
ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه اگر بول بجائی از بدن ایشان میرسید میبایست آنموضع را بمقراض
کنند ناپاک نکو

کنند تا پاک شود و در قصاص بر ایشان مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود
و بر حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را بموعظه
و نصیحت راه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در قصاص
دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت آخرالزمان چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمودند
چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرموده در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر
احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن و فهم خصوصیات
شریعت پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع مقرر داده بجا میاورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها
نمیباید کرد که این موجب ضلالت و گمراهی است و گول شیطان نمیباید خورد که اختراع عبادت را خوشنما
و این روش عمل کردن را بیشتر بخدا نزدیکت میکنند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما بردم
که عقلهای معیوب ما از نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا با نها
میتوانند رسید چنانچه کشیش نصرانی را گمان است که بان عبادت در رهبانیتی که میکشد او را قرب حاصل شود
و حال آنکه هرچند عبادت آن طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت
از بدعتهای کبیره است که بدی در دین حرام کند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را که خدا حرام کرده باشد حلال کند
یا امری را مکروه کند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گرداند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را
مستحب قرار دهد که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه آن مستحب مخصوصی باشد مثل آنکه خدا فرموده است
که نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که خصوص آن وقت سنت است این بموقعی است و در ان
پس من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت عصر و سد اذا بجا آورد بعنوان
آنکه در خصوص این وقت خدا این نماز را طلبیده است بدعت خواهد بود و حرام است چنانکه عمر علیه اللعنه در خصوص
نافله بیست رکعت مقرر ساخت که در هر وقت میباید کرد بعنوان سنت و باین جهت بدعت حرام شد و ائمه
نهی فرموده اند و همچنین اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله در همه وقت

کفش بستاند بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و یا صد مرتبه
بگوید بدعت است و خصوص این عدد و از خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و
خصوصیت با عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معصیت و امتیاز شیعه از سنی همیشه
باین بوده است که شیعه بفرموده ائمه خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته
بودند بعقلهای سخیف خود بدعتها در دین میکردند و بآن عمل مینمودند و ائمه صلوات الله علیهم روایت
کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس
روایت کرده است که از حضرت امام موسی ع پرسید که بچه چیز خدا را یگانه بپرستم فرمود که ای یونس
بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین بدعت کند هلاک میشود و هر که اهل بیت پیغمبر را
رد فرموده ایشان را ترک کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا را و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را پرستش
کرده است بچیزی که نمیدانند و دین خدا را منفرد ساخته است برای خود و نادانی و هر که چنین کند بخدا
خود منصوب کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است
و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هر کس بدعتی میگذارد سنتی از سنتهای پیغمبر را
ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود که چون بدعتها
در میان امت ظاهر شود باید که عالم علم خود را اظهار کند و بیان کند که آن بدعت است اگر نه ملعون است
بلعنت الهی و فرمودند که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول
نیست فرمودند که زیرا که در دل محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بیرون نمیرود و ابن بابویه
علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق
طلب از حلال کرد و بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد و او را میسر نشد پس شیطان به نزد او آمد و
وسوسه کرد که میخواهی ترا بچیزی دلالت کنم که اگر آن را بکنی دنیای تو بسیار شود و جمع کثیر تابع تو

شوند گفت آری شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او
چنین کرد و خلق بسیار متابعت او کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدت بسیار بفکر خود افتاد
که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه
کرده ام برنگردانم نزد یک یک هر که میآمد که دین من بدعت بود و باطل بود برگردید در جواب میگفتند
که دروغ میگوئی این دین حق بود و الحال شک بهم رسانیده در دین خود چون
دید که ایشان بر نمیگردند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سرش را بمیخی بست با خود قرار داد
که آن را نگشاید تا خدا توبه او را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود که بگو
بآن صاحب بدعت که بعزت و جلال خود سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم
بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا زنده کنی آنهائی را که بر دین تو مرده اند و از آن
دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که چه چیز است
کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود فرمود که آنست که بدعتی بگذارد و برای آن جوید و بسند معتبر دیگر از ابی
الربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را از ایمان
بدر میبرد کدام است فرمودند آنکه برای خلاف حق قائل شود و بر آن بماند و بسند صحیح دیگر از برید عجلی
روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگ
ریزه از زمین برداشتند و فرمودند که اینست سنگ ریزه را بگوید که هسته خرماست یعنی حرام را حلال
حقی را که قرار دهد یعنی این امر سهل و از این جهت بیزار کسی که مخالفت او نماید در این امر و دوستی با مخالفان
خود در این باطل بکند پس او با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک شده است و کافر شده است
و بسند دیگر روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت
فرمود که سنت آنچیز است که رسول خدا جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت آنچیز است که بعد از
حضرت پیدا کرده اند و جماعتی که پیغمبر فرموده است که با ایشان میباید بود که اهل حقند اگرچه اندکی

باشند و فرقه که پیغمبر نهی کرده از متابعت ان فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشند و کلینی
علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امتان محتاج باشند
نگذاشته است مگر اینکه در قران فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده اند و از برای هر چیزی اندازه
مقرر فرموده و بران دلیل مقرر فرموده اند و از برای هر کس که ازان اندازه بدر رود حدی
مقرر ساخته است و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که بهترین عملها نزد حق تعالی
آنست که در آن عمل سنت پیغمبر عمل کند و اگرچه اندکی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که گفتار بکار نمی آید مگر اینکه با کردار نیکو باشد و گفتن و
هر دو بی فایده است تا نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت هر سه بی فایده است اگر موافق
سنت پیغمبر نباشد و منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل غضب شد
گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر
مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که میخواهم
مرا عبادت میباید کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که بدانید
که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت
کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه
شود توقف کنید و بما عرض نمائید تا برای شما شرح نمائیم و بیان کنیم و درین باب احادیث بسیار است
و درین کتاب همه را احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که درین مطلب وارد شده است در باب طلب علم
ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نمیماند که هر عملی که هر چند دشوار
و مشکل باشد چنانچه میمیرت که باعث مشقات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالت است
و کسی که رجوع باخبار اهلبیت علیهم السلام تواند نمود و معانی کلام ایشانرا تواند فهمید باید که نیت خود را
خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند الله بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

او را به راه حق

او را به راه حق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند
بجماعتی که راویان اخبار ائمه علیهم السلام اند و علوم ایشانرا میدانند و تابع دنیا و باطل نیستند
چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عرایضه بصاحب الامر نوشت که امور
که بر من مشتبه شود بپرسم حضرت فرمان همایون نوشتند که در احادیثها که بر شما وارد شود و
که بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر
و در احادیث معتبره وارد شده است که در امری که در میان شما منازعه شود نظر کنند بسوی کسی که حدیث
ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید بدو او را
حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید و حکم خدا را
سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و در حد
کردن در مرتبه شرک بخداست و باید دانست که خدا او را در رو رقابت در نیافته پس معذور
نمیدارد که کلام ایشانرا برای دنیا تاویل نمیکنند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که حضرت
علی بن الحسین ع فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه او و مهابت او بهیات
اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و با احتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در اطوار
مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و فرو گذاشتن محرمات
سستی نیت و ترسی که در دل اوست پس دین را دام و تله تحصیل دنیا و حرام میکرداند مردم
پیوسته بظاهر نیک خود میفریبد پس اگر حرامی او را میسر شود در ان می افکند و اگر ببینید که مال حرام
هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوت و خواهشهای خلق
مختلف میباشد و چه بسیار است کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد میکند رد و اما اگر حرام دیگر از شهوتهای
نفس میسر گردد مرتکب میشود و اگر ببینید که از آنها نیز عفت می ورزد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل او بکنید
زیرا که بسیار است که ترک اینها همه میکنند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنادانی فاسد میکرداند زیاده از آن

چیزهائی است که بعقل خود اصلاح نماید و اگر عقلش را هم متین یابند باز رد فریبش را نخورید تا آنکه ملاحظه کنید
که در کدام مقامی که هواهای نفس را غالب میشود تابع آنها میباشد یا تابع عقل و به بینید که چون است محبت
و خواهشش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است
زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا و آخرت اند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند لذت
ریاست و معتبر بودن نزد او بهتر است از لذتها و اموال و نعمتهای حلال پس جمعی لذتهای حلال را ترک میکنند
برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت آیه خواندند که مضمونش این است که چون او را گویند
که بترس از خدای تکبر او را بر غیرت و حمیت و عصبیت با نیکه مرتکب شده گناهی را که او را از آن
ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود پس بس است او را جهنم برای مکافات او و هر آینه بد
فراشیست آتش جهنم برای او پس از روی جهل و قساوت و تعصب و عناد خبطها میکنند و خبطهای او او را از حق دور
میگرداند مانند خبط شتر کوری که برای رد و اول باطلی که مرتکب میشود او را تا نهایت ضلالت
و خسارت میرساند پس پروردگار او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از آدمی نماید و او را
در طغیان او میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکند
چیزهائی را که خدا حلال گردانیده است و پروا نمیکند هرچه قدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم
باشد برای او ریاست دنیای که بتقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میکرد ایشانند آن گروه
جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار
کننده مهیا گردانیده است مرد تمام مرد بهترین مردان کسیست که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده
خدا گرداند و قوی خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق در راستی که خوار و خفیف باشد
باعث عزت ابدی آخرتست و عزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک
مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی
و زوال ندارد و بداند که خوشحالی بسیار و بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو

میرسد او را

میرسد او را او را میکشاند بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و این چنین کسی نیکو دوست و تمام مرد است
پس باو متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود
و حاجات او برآورده است و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که پشت مرا شکستند
دو کس در این دنیا مرد دانای زبان آور فاسق و مرد نادان کور دل که عبادت بسیار میکند
آن اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق بدر میبرد و بر میگرداند و دویم بسبب جهل از آن
عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان
موجب ضلالت هر گمراهی اند بدرستیکه من از حضرت رسول شنیدم که فرمود که هلاکت امت
من بر دست هر منافق زبان دانیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که ابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار بپرهیز از ریاست و متبوع بودن و سر کرده بودن و زنهار که از پی
مردم مرو گفت که فدای تو گردم ریاست را که میدانم اما دو ثلث آنچه میدانم آنست که از پی مردم رفته ام
و احادیث بسیار از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه مراد
آنست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هرچه گوید تصدیق کنی پس چون دانستی که بمتابعت گفته
هر کس کمالات حاصل میشود و هر عملی که آدمی میکند ثواب میگیرد و مستحق قرب خداوندی میباشد
و نیک و بد بسیار را گفته خدا و رسول و ائمه معصومین میتوان دانست و پیروی طریقه ایشان
عین سعادات است و هرچند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شریعت است بعضی از سنن و طریقه
اهلبیت را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم
و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل میکنی شاید خدا بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این هدایت شده ام
و اگر عمل نکنی گناه تو را بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ
فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ یعنی بگو ای محمد که ای گروه مردم
بدرستیکه حق از جانب خدا بسوی شما آمد و بر شما ظاهر شده پس هر که هدایت یابد از راه حق

بشناسد و متابعت آن نماید پس بغیر این سنت که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میگردد
و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من
وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نماید باید که من شما را براه حق بدارم

در بیان آنکه رهبانیت

در این امت نمیباشد و رهبانیت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه
و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی ع اکثر رهبانیت ممدوح بوده است خود را خصی میکرده اند
و در غارها و لوزمها جا میگرفتند و رختهای خشن و کنده میپوشیده اند و در شریعت ما بر خلاف اینها
جاری گردیده شده و رهبانیت منسوخ شده و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت مؤکده است
چنانچه ابن بابویه بسند معتبر در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده است
که در امت من رهبانیت نیست و دنیا گردی و سیاحت و عبادت و خاموشی نیست در امت
من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من در جهاد در راه خدا است و خصی کردن
امت من در روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله عثمان روزها
روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانه عثمان
بن مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان
خدا مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم آسان فرستاده است من روزه میدارم
و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد که بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید
و از جمله سنتهای من نکاح زنان است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی
حضرت رسول ص بخانه ام سلمه درآمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن حولا آمده است ام سلمه گفت
بلی شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون رفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم
از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بسوی تو رغبت کند

حضرت فرمود

حضرت فرمود که بوی خوشش معروف است گفت به بوی خوش خود را خوشبو کردم و فایده نکرد حضرت فرمود
که اگر میدانست که نزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب دارد آن حضرت فرمود
که چون رو بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد در راه خدا
و چون مشغول جماع میشود گناهان از او میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد و چون غسل میکند از جمیع
گناهان بیرون می آید و بسند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است
که سه زن بخدمت حضرت رسول ص آمدند و یکی از ایشان گفت که شوهر من گوشت نمیخورد و دیگری گفت
که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول ص از خانه
بیرون آمد و ردای مبارکش از غضب بر زمین میکشید تا آنکه بر منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی
فرمودند چه باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش نمی بویند و نزد زنان
نمی آیند بدرستیکه من گوشت میخورم و بوی خوش می بویم و نزد زنان میروم پس هر که
سنت مرا نخواهد و ترک سنت کند او از من نیست و حضرت صادق ع فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان
و فرمود که گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر می شود و بسند
صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که سکین بن اسحاق نخعی متعبد شده و متوجه ریاضت شد و ترک
زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت صادق ع نوشت که معلوم کند که این
کار خوب است یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول ص را ... و اما گوشت
و عسل تناول میفرمودند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است
خود را خوشبو کردن و موهای زیادی را از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که دو رکعت نماز که زن دار بکند بهتر است برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند و فرمود که
زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول ص روایت شده فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند
و حضرت صادق ع فرمود که شخصی نزد پدرم آمد پدرم از او پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود

که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یک شب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز
که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دارد پس پدرم
هفت درهم باو داد که با این زر زنی بخواه و فرمود که رسول خدا فرمود که زن بهم رسانید که باعث
زیادتی روزی شماست علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این آیه
که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان حرام مگردانید
بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین و بلال
و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المؤمنین قسم خورده بود که شبها هرگز خواب نکند و بلال
قسم خورده بود که همیشه روزها روزه بدارد و عثمان قسم خورده که هرگز وطی نکند پس زن عثمان
نزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت که چرا زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم
مدتیست که شوهرم ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول داخل خانه عایشه شدند حقیقت حال عثمان را
عرض کردند حضرت متوجه این سخن شدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر آمدند
و بعد از حمد الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستیکه
من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمیباشم پس هر که بعد از این ترک
سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس آنجماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله بر خود در راه [illegible]
خدا فرستاده که شما را مواخذه نمیکند خدا بسوگندهای لغو که بی قصد از شما صادر شود و در آن کفاره
ولیکن مواخذه میکند که کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمودند و ابن بابویه روایت کرده است
که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در خانه مسجدی قرار داد
که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان
خدا بر ما رهبانیت نوشته است رهبانیت امت من در جهاد در راه خداست   در بیان اعظم
از خصلتها بدانکه احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق در این زمان مطلوب است چنانچه

[illegible]

احادیث بسیار

احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان
و اعانت محتاجان و حاضر شدن بجنازه مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان وارد شده است
و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا با جماعت و احادیث [illegible]
هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر و جهت هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود [illegible]
معتبر روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت صادق عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع دانسته و اعتقاد خود را
درست کرده و در خانه خود نشسته است بیرون نمیآید و با برادران خود آشنایی نمیکند حضرت فرمود
این مرد چگونه مسایل دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که بر شما باد
که حاضر شوید در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی بر ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن
ناچار است شما را از معاشرت مردم و هر که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و
او را مدد نکند مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و او
او را مدد نکند مسلمان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوبترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش
بمردم بیشتر برسد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق
واجب است که هر یک از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر رود و خدا را بهره ای در او نیست
بعد از آن فرمودند که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود خواهی
و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نمیخواهی دوم آنست که از آزردگی او حذر کنی و از پی رضای او بروی
و امر او را اطاعت کنی سوم آنست که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود چهارم
آنست که دیده او و راهنمای او و آینه او باشی پنجم آنست که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد و تو سیراب
و او تشنه باشد ششم آنست که خادم داشته باشی خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا کند و رختخوابش را بگستراند هفتم
آنست که قسمش را راست کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر
بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را بر آوری پس اگر اینها همه را بکنی ولایت

[illegible]

ولایت و دوستی امامان تو داده است و از خواهر بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت کند برادر مؤمن خود
از برای خدا بگوید خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند او را ندا کنند که خوش حالی تو و گوارا
بهشت از برای تو و بسند معتبر از خیثمه روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم که آنحضرت را وداع کنم
فرمود که ای خیثمه هر کس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من
وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای ایشان و اغنیای ایشان
اقویای ایشان ضعیفان را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان و در خانه‌های یکدیگر ملاقات کنند
ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیاء امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده که مذهب ما را زنده
دارد و حضرت صادق فرمود باصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید و نیکوکاران باشید و با یکدیگر از برای
خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و یکدیگر را ملاقات نمایید و در امر دین مذاکره کنید و احادیث ما را
احیا کنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده آزاد
کنم و هزار اسب با زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و مدارکه در این باب
از این امور احادیث متواتره وارد شده است که بعضی از آنها انشاء الله در این رساله در موضع خود
مذکور شود و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضائل است و بعضی از آنها که در باب
عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلتی است بدان صفت بصورتی که معاشرت ایشان موجب
هلاکت ایشان گردد و ضرورتی بمعاشرت ایشان نباشد و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان
شیوه پیغمبران است و از افضل عبادات است بلکه این عزلتی که صوفیه میکنند از آن معاشرتی که بد
مورث ضرر خلوت نیز میباشد زیرا که مفسده معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع
عمر بمعاشرت اهل باطل و محبت ایشان است و بسیاری که کسی معزل از خلق است و شیطان او را در
عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کرده باشد و هر چند از ایشان دورتر است
قلبش با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را از نفس خود تقویت میکنند و چه بسیار کسی که در

میان مجلس

میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار ملتذ گردد و این معاشرت باعث زیادتی رغبت
دنیا و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدمت از جهت ایشان یا خیر ایشان
از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمودند که خوشا حال
بنده خاموش کم نامی که مردم زمانه خود را بشناسد و بدین با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در امور
ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را بظاهر بشناسند و ایشان را در باطن نشناسند پس آنچه مطلوب
از عزلت است که دل معزول باشد از اطوار ایشان نه خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و
توکل بخدا داشته باشد و از فواید ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اگر به تنهائی
از خلق چاره کار آدمی نمیکنند بلکه اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اگر میان مردم
بیاید و در مجلسی اندکی در احترامش ندارند همان ساعت جمیع اهل آن مجلس را باطل میزند و تهدید بقتل
میکنند ایشان را و با قیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان این را برای آدم توجیه میکند که این
عالم حلال در دل ایشان است و باعث نقص ایشان نیست و آن بیچاره که در میان مردم نشست چون
بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است و آن عجب را ندارد و از مکر این حقیقت
که باو رسیده است نفس ملایم شده است و تکبرش کمتر است و از این قسم امانی آنقدر از جا بدر نماید
و همچنین در نفس آن گوشه گیر مخفیست و چون کسی را نمی بیند که عبادتش را با و نظر نشد و گمان
اینست که عبادتش خالص شده است و از ریاهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن رنگ غافل است
که شیطان بر گوشش دمیده است و رشتهای تار که مردم معتقد اند که تو که باین گوشه آمدی و ترک
خلق کرده لابد عبادت میکنی و خوش نشرتی در آفاق کرده و تو را در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب حکمت
پایه ات انبیا خواهد داشت و آن بیچاره که در میان معرکه است از بسیاری عمل او را اسم
مدح نمیکنند بلکه مذمتش میکنند و مرائی و سالوسش میگویند و از این جهت از ریا فارغ است
و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال

ایشان بسیار حاصلی مردم بر آن بیشتر ظاهر میگردد و پس از ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین در
جمیع صفات اگر کسی تامل میکند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی در مقام اصلاح نفس
باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او بیشتر منصف میشود اندک ملکه میدانی
که معاشرت نیکان و دیدن ایشان و شنیدن سخنان پسندیده ایشان چه دوستی ای در دلهای نفس
قطع نظر از آنکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند خود میباید شد آنچه فرموده اند میباید عمل
کند و بتصرف خود کار ندارد و در بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله در باب تحقیق معنی دنیا
بیان خواهد شد

در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر از انفاق کردن

چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از ممر حلال کردن نه همین است بلکه واجب است
اما آن طلب را مانع عمل سنتهای معتبر کردن یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست بلکه میباید
که عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی
خداست و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل نشود و چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را
که مردانی که غافل نمیدارند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت صلواة و دادن
زکاة و بعد از تحصیل آنچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود تنگ میباید
گرفت و در این صورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت پوشیدن خوبست
که شبهه حرام نباید شد و اگر خدا وسعتی و فراخی در روزی دهد بعد از ادای حقوق واجبه
توسعه بر خود و عیال مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت
میباید کرد که آنقدر انفاق نماید که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت احتیاج خود هم نگاه ندارد
و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بآن نداشته باشد و روزی خود را منحصر در آن نداند و آنچه از برای خود صرف
کند بر عیال بکند و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمؤمنان و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند اما
بقدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که بآن طعام لذیذ تواند صرف کرد بهتر

محتاج داند و خود

محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را باو دهد بهتر است و بهتر در ترک لذت است و تحمل
آنست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال نداند خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و اطعام نمایند
ایشان را دعوت نمایند بخورند که ما ریاضت میکشیم و بهتر آنکه بخوریم این مذموم است اما اگر برای فقیر و
چیزی اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در ترتیب خانه و غیر اینها از مال محتاج
چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت صادق آمد دید که آن امام جعفر
حضرت جامه در نهایت سفیدی و نرمی پوشیده اند مانند پرده که در زیر پوست تخم میباشد
سفیان گفت که این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه با این لطافت نمیباید پوشید حضرت
فرمودند که بشنو از من و آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت از برای تو خوبست اگر بر
پیغمبر بمیری و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول در زمان تنگی بود و در میان مسلمانان
تنگی بسیار بود و این بود که بآن نحو که شنیده سلوک میکرده اند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی
در روزی بهم رسد سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و بدان و مؤمنانند
نه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری و الله
که این لباس و این حال که از من می بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من
نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد که نداده باشم و بمصرفش صرف نکرده باشم
چون سفیان و جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت
پوشی میخواندند پس چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند
که سفیان جوابی در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید
ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا سزاوار است بعمل
کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح کرده است که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون که ترجمه اش این است که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر النفس

خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند مدح میفرماید که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست با آن
چیزی که ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگاران‌اند
پس خدا مدح کرده است اهل ایثار را در جای دیگر میفرماید که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
که ترجمه‌اش این است که میخورانند طعام را با دوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بآن بمسکین فقیر
و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده باشند و گفتند که ما در حقیقت بتو نمیخورانیم انما نطعمکم حضرت فرمود
که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است
از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که
بسبب گمراه شده اید و همچنین است احادیث حضرت رسول که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و شما
نمیدانید پس آنچه گفتید که خدا جمعی را بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را
نهی نکرده بودند و نکرده خود مثاب شدند و در آخر خدا ایشان را نهی فرمود و برای ترحم بر ایشان
و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در میان عیال اطفال خورد و مردان و
و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من بتصدق دهم نان خود را ایثار کنم و دیگر
نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول فرمود که پنج
یا پنج قرص یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها آنست که صرف پدر و مادر
میشود و دوم را صرف خود و عیال میباید کرد و سیم را صرف خویشان خود بکنند و چهارم را صرف همسایگان
فقیر خود بکنند و پنجم را در راه خدا صرف کنند و این پنجم ثوابش از همه کمتر است و یکی از انصار در وقت مردن
در وقت مردن پنج غلام یا شش غلام که داشته آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول
فرمود که اگر مرا خبر کرده بودید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنند که اطفال صغیر خود را محتاج مردم
کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از آن هر که نزدیکتر باشد
و آنچه خدا در قرآن بر خلاف آن آیات فرموده است که نسخ آنها کرده است که والذین اذا انفقوا لم

یسرفوا ولم

یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما که ترجمه‌اش اینست که آنجماعتی که چون نفقه میدهند
و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ نمیگیرند و در میان
این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی‌بینید که خدا در این آیه بخلاف آنچه شما مردم را
بسوی آن میخوانید مدح فرموده است و آنچه شما میگوئید اسراف شمرده است و در بسیار جائی از قرآن مذمت فرموده است
اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است
و میانه روی امر فرموده است پس نباید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از آن دعا کند که خدا او را روزی
دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من
هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی قرض بدهد
و بر او گواهی نگیرد و مالش را ببرد و بر او نفرین کند و خدا طلاق را بدست او گذاشته و شخصی که در خانه
خود نشسته باشد و دعا کند که خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی نماید پس خداوند
عالمیان میفرماید که ای بنده من تو را راه داده‌ام بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا
و جوارح صحیح نمود داده‌ام تا که برای من طاعت فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم
در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح نمیدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی
و شخصی که خدا او را مال بسیاری روزی کند و او همه را اسراف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده
حق تعالی در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و
آنکه تو را از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه
انفاق نماید باین سبب که روزی نزد آنحضرت بود و سائلی آمد و سؤال کرد و چون آنحضرت چیزی نداشت
که باو بدهد ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال آزرده و مغموم شدند که چیزی با آن سائل نتوانستند داد
و چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و ادب فرمود که ولا تجعل یدک مغلولة
الی عنقک فتقعد ملوما محسورا که ترجمه‌اش اینست که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف

نمایی و مگشای دست خود را تمام گشودن که هر چه داری همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده
و محتاج یعنی که مردمان از تو سؤال نمایند و تو را عذر و چیزی نباشد پس اگر تمام مال خود را دادن دیگری بهتر بود
نمیشد اگر داده پس این احادیث پیغمبر است که شنیدید قرآن تصدیق آنها میکند و اهل قرآن که عالم
بعلوم قرآنند تصدیق قرآن مینمایند و ابو بکر که شما اعتقاد باو دارید در وقت مردن گفت که خمس
مال خود را وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را میدانید
اما سلمان پس چون وظیفهٔ مقرر باو میرسید قوت سال خود را برمیداشت و زیادتی را در راه خدا
میداد باو میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی که شاید که امروز یا فردا بمیری گفت چرا گمان مردن
احتمال زیستن است ای جاهلان مگر نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارضه میکند
و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر پس او شتران و گوسفندان
داشت و شیر آنها را میدوشید و معاش میکرد و در هنگامی که مردم گوشت میخواستند یا مهمانی او را
میشد یکی از آنها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او در یک جا اند محتاجند نحر میکرد از شتران یا گوسفند
آنقدر میکشت که احتیاج را کافی باشد و از برای خود مثل حصه یکی از ایشان برمیداشت و از این دو بزرگوار
که زاهدتر کیست و حال آنکه حضرت رسول در شان ایشان فرموده آنچه فرموده و با آن زهد چنین نکردند که همه
چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت
رسول روزی فرمود که از هیچ چیز آنقدر تعجب نکردم که از حال مؤمن تعجب دارم که اگر در دنیا
بدنش را بمقراضها ببرند از برای او خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود از برای او خیر است
و هرچه خدا با او میکند از برای او خیر است پس چرا شما بعد از چند حجت دیگر فرمود که پس بد است که بد مذهبی
اختیار کرده اید و مردم را بآن میخوانید بسبب نادانی بکتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب
خدا تصدیق آنها میکند و آن احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید کرد از ناسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن کجائید ای گروه از نظر در حال حضرت سلیمان که از خدا پادشاهی

طلبید که از برای

طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا اکرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا
و هیچیک از مؤمنان او را بر این امر عیب نکردند و پیش از آن داود پیغمبر پادشاهی و سلطنت
داشت و یوسف پادشاهی مصر را ضامن شد و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده
بود که خدا او را دوست میداشت و او خدا را دوست میداشت و اسباب همه چیز برای او میسر کرد و پادشاهی مشرق
و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه
بآداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است علم
آن را بما بگذارید و علم آن را باهلش رد کنید و بنادانی اجر بر میدارید تا آنکه با جور گردید و نزد خدا معذور
و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا
نزدیک میگرداند و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید که اهل جهل بسیارند و اهل علم
کمند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانایی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول روایت
کرده است که چه نیکو یاوری است بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا و حضرت صادق فرمود که چیزی نیست
که خواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و ارحام
و خویشان را احسان کند و فرمود که چه نیکو یاوری است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق منقول است
که محمد بن منکدر روزی پدرم بیرون رفتم در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرد فربه
و سنگین بودند و تکیه بر دوش غلام سیاه کرده بودند در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مردی پیر
از پیران قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند بروم که او را موعظه کنم پس
نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت گفتم خدا نیکو کند ترا پیری از پیران قریش و در چنین ساعتی
با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این
حال برسد در حال رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای خدا مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و امثال تو
مستغنی میکنم من در وقتی باید که از مرگ بترسم که در معصیتی از معاصی الهی باشم پس گفت راست میفرمایی من

خواستم تو را موعظه کنم و مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین بدست خود
کار میکرد و درختهای خرما را با دانه میکرد و رسول ص هسته خرما بدهان مبارک میبرد و غرس میکرد و در زمین میکاشت همان
ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین ع هزار بنده از مال خود آزاد فرمود و بسند معتبر از معاذ بن مسلم
منقولست که بخدمت حضرت صادق ع رفتم از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود گفتم صاحب دخو تجارت ترک
تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست مگر نمیدانید که حضرت رسول ص تجارتی خرید
وقافله از شام آمده بود و متاعی که با ایشان بود خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بقیه را
قسمت فرمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیکرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت صلوة
و اداء زکوة و عملهای اهل سنت که قصه خوانانند میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند
اما نماز را ترک نمیکردند و در وقت فضیلت و ضبط کسی که فضیلت ارزی که بنماز حاضر شود و تجارت کند و بسند
معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی میگوید که در خانه خود نشسته نماز
میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که یکی
از آن سه کس است که دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از علی بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع از احوال
شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که در چه کارست گفتند مشغول عبادت است فرمود که روزیش
از کجاست گفتند برادران مؤمن باو میرسانند فرمود که آنهایی که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر
و بهتر است از او که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که طلب دنیا کند برای
آنکه محتاج سؤال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان کند و در روز قیامت خدا را ملاقات کند و رویش
شود و روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول ص فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین آن
طلب حلال است و منقولست که سدیر صراف بحضرت صادق ع عرض نمود که برادمی در طلب روزی چه چیز لازم است
فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجای آورده
در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسبان و خانههای نفیس و امثال آنهاست بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هرگاه

منقولست که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را اظهار کرد او خود را
بان بسیار آید ملائکه میگویند که دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر
نکند میگویند که دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا ع فرمود که حضرت علی
بن الحسین ع دو جامه میپوشیدند در زمستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف ابن
ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع رفتم و جبه خزی پوشیده بودم و کلاه خزی
بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از خز است چه میفرمایید فرمود که قصوری ندارد
گفتم اگر تارش ابریشم باشد چون فرمود که قصوری ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین ع شهید
شدند جبه خزی پوشیده بودند الخ و فرمود که عبد الله بن عباس را چون حضرت امیر المؤمنین ع
نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامههای خود را پوشید و بهترین
بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبها سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد آن
خارجیان گفتند که یا ابن عباس تو بهترین ما بودی حالا رخت جباران را پوشیده و بر اسب
ایشان سوار شده عبد الله بر ایشان این آیه را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ
وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ بگو که کسی حرام کرده زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است
و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا
جمیل و نیکوست و زینت را دوست میدارد و اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است
که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید که جامههای نفیس پوشیده
گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامهها سرزنش میکنم پس نزدیک حضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله
که پیغمبر مثل این جامهها پوشیده اند حضرت و علی بن الحسین و نه هیچ یک از پدرانت چنین لباسی پوشیده اند
حضرت فرمود که حضرت رسول ص در زمانی بود که در میان مسلمانان تنگی بود و لهذا بر حسب تنگی سلوک میکردند
و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس

این آیه را بر خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ پس ما سزاوارتریم از دیگران بآنها بعد از آن
فرمود که ای ثوری این جامه‌های که می‌بینی از برای لذت نفس پوشیده‌ام از برای مردم پوشیده‌ام
بعد از آن دست سفیان را گرفت و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و با
نمودند جامه ملاصق بدنش جامه بسیار زبری بود فرمود که این جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده و جامه
نفس را برای لذت در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمودند که روزی من
در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامه مرا میکشید چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای
جعفر تو مثل این جامه‌ها را می‌پوشی در چنین مکانی با آن ربطی که بعلی بن ابوطالب داری گفتم این جامه
فرقبی است یعنی جامه کتانی که از مصر میآورده‌اند و بیک دینار خریده‌ام و حضرت امیر المؤمنین در زمانی
بودند که چنین بجهت در آن زمان نمیتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد اگر در این زمان من
مثل آن جامه‌ها بپوشم میگویند که مرائیست مثل عباد و منقولست که ابن القداح که حضرت صادق دست بر
بر پدرم فرموده بودند و در آن حال عباد بن کثیر رسید و حضرت صادق دو جامه نیکو از جامه‌های مرو
پوشیده بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامه‌ها با زینت
چیست که پوشیده اگر از این پست‌تر جامه‌ها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد که حرام
کرده است زینتهای که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را حلال گردانیده
به بنده که نعمتی میفرماید دوست میدارد که اثر نعمت را بر او ببیند و هیچ قصوری ندارد این
وای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم مرا آزار مده و عباد دو عبای کهنه پوشیده بود و منقولست
از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق بودم شخصی بآن حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابوطالب
جامه‌های تمام جامه‌های پستی میپوشیدند حضرت فرمودند که علی بن ابیطالب در زمانی بودند که آن
جامه‌ها بد نمی‌بود اگر در چنین زمانی میپوشیدند و پیراهنی چهار درهم میخریدند و می‌پوشیدند تمام جامه‌های
نیکو می‌پوشیدند حضرت فرمود که علی ابن ابوطالب در زمانی بودند که آن جامه‌ها بد نمی‌نمود اگر در چنین

میپوشیدند با

میپوشیدند بآن جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت
صاحب الامر ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المؤمنین خواهد پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد
فرمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا از من پرسید که چه میگوئی
در پوشیدن رختها و درشت گفتم چنین شنیده‌ام که بیشتر می‌پوشیده‌اند و شنیده‌ام که حضرت امام جعفر صادق
جامه نو را بسر و میبرده‌اند و میپوشیده‌اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین جبه
خزی بپانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خزی به پنجاه دینار میخریدند و زمستان در او میکردند
و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را میخواندند که قُلْ مَنْ
حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تا آخر آیه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه چیز است که
مؤمن را بر آنها حسابی نمیکنند طعامی که میخورد و جامه که میپوشد و زن صالحه که او را اعانت نماید و فرج او را
از حرام نگاه دارد که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کردن دشمن دارد و دوست میدارد
که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را اظهار کند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی
خوش بخود بزند و خانه خود را نیکو کند و ساحه خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب روشن کند
فقر را برطرف میکند و روزی را زیاده میکند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده‌اند که
ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین از حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه‌ها را
ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندش بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون حاضر شد
کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم
بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره‌ور
منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست‌تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ
وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ که ترجمه‌اش اینست که زمین را خلق فرموده و مقرر گردانیده از برای انتفاع مردمان و در آن
میوه‌هاست و خرماست که شکوفه آن در میان غلافها حاصل میشود و ایضاً فرموده است که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا

لایبغیان فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان پس در اول میوه‌ها و خلق انهار خلایق منت نهاده
و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید منت نهاده پس حضرت فرمود که خدا دوست میدارد که
خدا ار النعمت اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از پنهان کردن بقول و حال انکه فرموده است و اما
بنعمة ربک فحدث حدیث کن بنعمتهای پروردگار خود و بیان انکه اظهار پس عاصم گفت که یا امیرالمؤمنین
پس چرا در خوردنیها اکتفا کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشیدن بر جامه‌های کنده حضرت فرمود که من
خدا واجب گردانیده است بر پیشوایان سلوک نمایند با فقیران تا فقر زور نیاورد و چون امام خود را
بمثل حال خود بیند بحال خود راضی میشود پس عاصم عبا را انداخت و جامه‌های نرم پوشید و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق گفت که اگر خلافت بشما باشد ما با شما بزندگانی خوش
کنیم حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست شب در شب یا عبادت
در شب و سیاست و حرکت در روز کردن خواهد بود و پوشش با جامه‌های درشت و خورش طعامهای ناگوار
لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کرده اند و کمان ان است که بر ما ستم کرده اند و ما از ایشان
انتقام خواهیم کشید ای عزیز بدانکه احادیث در این باب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل ... نیکو
نفیس و نگاه داشتن غلامان و زینتهای ان وارد شده است احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامه‌های کهنه
و بر وری فرشهای سبیل نشستن وارد شده است و حضرت رسول ترا از ان الاع کرد اپیشند و جامه‌های زبر
میپوشیدند و اگر بصیرتی داری این احادیث که نقل شد و از معارضات گفته‌های که در میان ائمه ملهوفه ان معنا
شده است که اینها بهم تا بیدانی که اصل انها را احتمال داشتن و مفید بودن انها خوب است و همچنین تقیید برینها
در فاتها بودن خوبست بلکه اگر خدا توسعه بدهد توسعه بر خود و مؤمنان خوبست و اگر فقیر باشد باید بفقر بسازد
و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و اگر حاکم باشد بخورد و همه را از جانب خدا
خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند گاهی برای آن جامه‌های زبون بپوشد خوبست اما در امور دنیا که از حسن ازان
باعث زیادتی تکبر او شود مثلا در زمانی که جامه‌ها درشت پوشیدن نباشد علاج تکبر بر کسیکه پوشیدن است و در صدر اسلام
که گوشت

برای امامان حق که خود را بضعفان و فقیران مردم شبیه کنند

که گوشت و عصبیت اسباب بود و این چیزها را اعتبار نکردند تواضع و فروتنی در لباس پوشی که کهنه پوشی بود
چنانچه حضرت رسول در آخر این وصیت بابی معنی اشعار فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی
بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم بپوشند و باین سبب در را فضل از دیگران دانند ایشان را
لعنت میکنند ملائکه بر آسمانها و زمینها و غفلت حکم میکنند که بنده میباید فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان قبا
بفرستند بپوشند و اگر پلاس فرستند بپوشد و در هر حال از او راضی باشد و میان خوبی و بدی پشم پوشیدن در
بیان آن فقره شریفه که در آخر حدیث میآید بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی   در بیان فضیلت پاکیزه گردانیدن
و بوی خوش کردن بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد
دور میکند و شستن جامه غم و حزن را بر طرف میکند و پاکیزگی است برای نماز و فرمود که خود را
پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم بانها متاذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با
خود بروا از بدی زیرا که خدا دشمن میدارد از بندگانش این چنین را که بوی بد بوی را که در پهلوی او می نشیند
از او متاذی شود و حضرت امام رضا فرمود که سزاوار است که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد
یکروز بکند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند و این را البته ترک نکند و حضرت صادق فرمود قیمت دل
که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز که در بوی خوش صرف
میشود اسراف نیست و حضرت رسول فرمود که در بوی خوش زیاده از طعام صرف میکردند و احادیث
در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است و در ین رساله همین اکتفا نمودیم
در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت حیوانی نموده است بعضی از احادیث در این باب
ذکر میشود کلینی و غیر او بسندهای معتبر از حضرت رسول و ائمه روایت کرده اند که سید و بهتر طعامها
در آخرت گوشت است و بسند معتبر از عبدالاعلی منقولست که بحضرت صادق معروض نمود که روایتی بما رسیده است
از حضرت رسول که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت
مذمت گوشت نفرموده بلکه مذمت خانه کرده که در ان خانه گوشت مردم را بغیبت میخورند و پدرم گوشت را

و بسیار تناول میفرمود و روزی که فوت شد در آستین ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن
باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی که
چهل روز ترک کند خلقش بد میشود و هر که خلقش بد شود اذان در گوشش بگویید و در حدیث دیگر فرمود
راست در گوشش بگویید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که ما گروه پیغمبران گوشت را دوست میداریم
و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهل روز او را
گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا مینماید و منقولست که بعضی از پیغمبران بخدا از ضعف
شکایت کرد وحی آمد که گوشت با شیر بخور و با یاتست و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه که باهل مصر
نوشته اند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان فرستاد بعد از ذکر فضایل بسیار از برای
متقیان و پرهیزکاران که مستلزم سعادت بسیار است بر اینکه خدا بسبب تقوی در دنیا ایشان نعمتها کرامت
و در آخرت ایشان را حساب نمیکند بر نعمتها فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند
خیر دنیا و آخرت را شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نشدند خدا از برای
متقیان و پرهیزکاران حلال گردانیده است آنچه ایشان را کافی باشد و غنی گردانده ایشان را از دیگران
چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام گردانیده است زینتی را که خدا بیرون آورده است
برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو ای محمد و روزیهای طیب برای آنهایی
که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت ایشان شریک شده اند و جمیع آنها خالص برای مؤمنان در روز قیامت
و مخصوص ایشانست در آخرت و غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان مینماییم آیات خود را
برای گروهی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرموده که متقیان ساکن شدند در دنیا به بهترین
مسکنی و خوردند بهترین خوردنیها و متمتع شدند در بهترین مسکنها که ایشان را شایسته بود و تزویج
کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات و بهره بردند از تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و در
و ثواب همسایگی حضرت را خواهند بود و آنچه از خدا طلبند بایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ

مطلب ایشانرا

مطلب ایشانرا نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشانرا در انجام کم نخواهد کرد پس ای بندگان
خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و از مطلب باید که آن تقوی و پرهیزکاری از منهیات خدا است
و جواب این سخنان ظاهر است بدانکه در مدح نیز ... و انواع میوه‌ها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات
و نعمتها احادیث بسیار وارد شده اما کم خوردن بسیار ممدوح و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن
که آدمی سنگین میشود و از عبادت باز میماند و آنکه پیوسته طعام خورد وارد شده است حرص در آنها
و پیوسته طالب آنها بودن و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل آنها نمودن بد است اما مقید بترک
آنها بودن هم خوب نیست ترک طعام مقوی نمودن که عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست
زیرا که آلت بدن مطیه نفس است در جمیع عبادات و تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه
در عبادات هم بر بدن بسیار زور نمیباید آورد که بسیار ضعیف شود مثل آنکه در سفری ...
باشد اگر روزی پنج فرسخ او را راه برود در بعضی منازل هم بتوفیق ... بکند و خبری
بان بخورانند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز راه ... فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان یک دو روز از کار
و بمنزل نمیرساند چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که این دین متین
و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمایید برفق و مدارا و همواری بسیار بار بر عباد بسیار مکنید
که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از باب بعضی باشید که مرکوب خود را تند براند که باز بماند
و نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد و حضرت صادق ع فرمود که عبادت خدا را مکروه نفس
خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی بمن گذشت و در اول سن من در طواف بودم و بسیار جهد
میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند
عملی از و راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و البته باید عقل را ضعیف و سخیف نکند بترک حیوانی و میل
زیرا که مدار همه چیز بر عقل است و عقل که ضعیف شد باطل را میسر ... چنانچه در احادیث ...
از شعار ... ظاهر ... که شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شریعت

از برای همین برای بعضی از متدعین صوفیه میسر ساخته است که چون چهل روز در سوراخی نشستند و عقل
خود را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان ظاهر
از آن که کسی بر من برسام مبتلا باشد و بختیار ضعف عقل محال میکند که کمالیست و آنچه با ایشان گفته است چون
بوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی در نظر ایشان است هیچ باز و باقوت و همی ضعف عقل حالی
ایشان میشود و بیرون که آمدند اکبر میگویند که پنج مرتبه و بیست لغزش رفتیم نقل نقش میکنند بدون میوه و نیز
دانستن همه را ضعیف عقل است بدانکه حدیثی از حضرت رسول منقولست که هر که چهل صباح عمل خود را از برای
خالص کرداند خدا چشمه های حکمت را از دل و بر دار در زبانش جاری کرداند و در حدیث دیگر از حضرت
امام محمد باقر منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص کرداند یا چنین فرمود که هر که
~~ایمان را از برای خدا چهل~~ نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بدرد دوای
دنیا بینا کرداند و حکمت را در دل او جا دهد و بر زبانش و در حکمت گویا کرداند بعد از آن خواند که هر که
هست که آنانکه گوساله را خدای خود اختیار کردند غضب پروردگار ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار
و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی که افترا بر خدا میبندند پس فرمود که هر که اهل بدعت
بدعتی اگر میبینی البته ذلیلست و هر کس که افترا بر خدا و رسول اهلبیت میبندد البته ذلیل و بی مقدار
و صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانستند
که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا که هر چه از وی صادر شود از عقاید و اعمال و اقوال و همه در آن موافق
باشد در نیت او در آن عملها اغراض فاسده نباشد بلکه عملهای عبادتش همه به نیت عبادت باشد
مثل آنکه اگر به نیت اختلاط رود یا خود نیت را خالص کند و برای ریا اگر در وقت عبادت باکره باشد
و عبادت با حضور قلب کند و با این نیت آن عمل عبادت میشود اگر در نیت عبادت باشد و اگر بیاری
رود برای این برود که خدا فرموده است که بیمار را دم و طلب زیارت کنم برای فرموده خدا میروم
و همچنین در جمیع کارها و اعمال از برای خدا و فیت میشود که کار را که خدا فرموده است از برای خدا

بکند و اگر نه

بکند و اگر نه کسی بی عقلی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است و از آن باید در گذرد که کدام
کار را خدا امضا نموده و آمر آن کار را از برای خدا اگر دو در فعلهای بیش از این معنی او را نفع
پس لفظ چهل روز به که در آن ماحت عبث میآید چه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کند
این حدیث بکوابد بود و حضرت در آخر حدیث دوم که مذمت بدعت فرموده اند اشعار باین معنی نموده
اند و بعد از این معنی که از اخلاص تو بیان کردیم میدانی که چهل روز بیان آن حال نه در این چه بسیار
دشوار است ظاهر است کسی باین سعادت فائز شود که از روی علم و دانایی عملش را از برای خدا
خالص کرده باشد و بدعت در اعمالش نباشد چشمه های حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت
عمل کنند چشمه های ضلالت بر زبانش جاری میشود و از جانب شیطان که علم اکمراه کنند و اگر
اهل حق همیشه عبادت دور زاهد بوده اند و بسیار از اهل صوفیه نمیشمرند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند
و قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا داشته اند مانند سلطان العلماء و المحققین
الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین و سید الاجل علی بن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی
و شهید سعید محمد ابن الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت
و عبادت و بندگی را قانون شریعت مقدس نبوی داشته اند بعد از کمال در علوم دین نموده عبادت
و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را درس میگفته اند و بعضی از ایشان نقل کرده اند
ملا جامی در نفحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته یا اینکه از اوتاد
مشهور تر بوده اند و از ائمه را اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردانیده و با قیام قیامت
ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است در ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم سعیها کرده اند
صوری و عبادت صوری و غیر ایشان از صوفیه چه معارضات کرده اند و بعد از عصر ائمه نیز نسبت با علمای دین
حق معارضها و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت
نماید بمحمد و آله الطاهرین   در بیان حصر مخترعات شده آنکه در حضرت غزنامیان علمای

خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه ابن ادریس نقل اجماع کرده‌اند بر حرمتش و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان خلاف است بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته‌اند و احادیث در حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از گناهان کبیره است در تفسیر آن آیه که حق تعالی مدح فرموده جمعی را که حاضر نمیشوند نزد قول زور و بعضی گفتار باطل فرموده که مراد غناست بسند حسن از حضرت امام محمد باقر منقولست که غنا از جمله گناهانی است که خدا بر آنها وعید آتش فرموده است بعد از آن این آیه را خواندند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ که ترجمه‌اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکنند براه خدا و دین حق ایشانند که مهیا شده از برای ایشان عذابی خوار کننده و در احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آنست که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت فرمود که غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست آن خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در آنجا مستجاب نمیشود و ملائکه داخل آن خانه نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده‌اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن زندیق و از من پرسید من با او گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر سؤال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق و باطل ممیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت که در طرف باطل حضرت فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند و غنا داخل است در این آیه که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد

منقول است

منقول است که در خدمت حضرت صادق بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من چون بجهت قضای حاجت داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود مینوازند و بسیار طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آن شخص گفت که من بپای خود برای آن نمیروم همین شنیدنی است که من بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله که گویا هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر این عمل نمیکنم و توبه و استغفار میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و نماز بکن که بر گناه عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر این حال میمردی و حمد خدا را بکن و از خدا طلب کن که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا آنها را نمیخواهد که خدا از هر چیزی که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده و قبیح را با اهلش بگذار که هر فعلی را اهلی هست که آن فعل مناسب ایشان است و از حضرت صادق منقولست که در تفسیر این آیه وَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که آن بتانست و اجتناب از رجس و پلیدی که آن بتانست و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل و مراد از قول زور غناست و در حدیث دیگر فرموده غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است که از آنحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه چند مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده و روی رحمت از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر فرموده که حضرت رسول فرمود که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوتهای ایشان و احتراز نمایید از لحنهای اهل فسق و صاحبان گناهان کبیره بدرستیکه بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را در قرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای جمعی که کار ایشان خوش ایشان میاید نیز سرنگون است علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول برای سلمان بیان میفرمود چند چیز را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید

و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که تغنّی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند کرد و از حضرت
صادق پرسیدند از خریدن کنیزان غناکننده گفت فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرامست
و تعلیم کردن ایشان کفرست و گوش کردن خواننده ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن
غناکننده ملعون است و هر که کسبش را بخورد ملعون است و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت
کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز
جایز میدانند و آن باطلست و لهوست نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو میگذرند گرامی
و بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا بسند معتبر منقولست که هر که نفس خود را
منزه گرداند از غنا و نشنود از آن پس بدرستی که در بهشت درختی است که خدا بادها را امر نماید که آن
درخت را حرکت دهند پس آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا
شنیده باشد آنرا نخواهد شنید و علی ابن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است
که بحضرت صادق عرض نمودم که سوالی میخواهم بکنم مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود
که در بهشت درختی است که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که میوزند و آن درخت را بنغمه‌ها حرکت
میسازند که مثل آن نغمه‌ها هرگز صدای نشنیده باشند بعد از آن فرمود که عوض آن است کسی را
که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که غنا مورث نفاق است و باعث فقر و پریشانی میشود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین منقولست
که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی میشود و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت
صادق سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده که از جمله قول زور است آنکه
شنیدن سخنی که غنا کند بگوید احسنت چه خوب خواندی و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد شده از برای
ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافیست بدانکه اکثر علما تعریف غنا را تفسیر کرده اند
بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و بعضی ترجیع را تفسیر کرده اند بگردانیدن و حرکت دادن آواز

در گلو و طرب

در گلو و طرب را گفته اند که آن حالتیست که آدمی را از خوشحالی و از اندوه حاصل میشود و بعضی
و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و طرب آوردن را در آن اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود میگویند
و در میان عوام الحال همین مشهورست که کسی را میخواهند بگویند خوانندگی کن میگویند تغنّی نمی‌نمایی
بکن پس ظاهر شد از آنچه گذشت که خوانندگی در اکثر برادار باشد و آنکس با قرآن با مدح ائمه
حرامست مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمیع کثیری حرامست و چنین
فردی ظاهر نمیباشد زیرا که طربی که گفته اند مراد نیست که آن نوع از وسناس بر انسان بشد که طرب
آورد و اگر گاه باشد که کسی برسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر جنس التعریف کنند آنرا
شبیهی است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ میشود و اگر نیز برکسی راحس باشد خلق آن
ندارد بلکه یکقسم آوازی است که اصلا هیچ آواز خوشی ندارد پس اگر قرآن را از آنجمله بخوانند هیچ ...
اگر که در صدا اصر کی میرسد اما نکو برآواز است و این ظاهر غنا نیست و آنچه در بعضی احادیث وارد
شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر این معنی محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر تحسین
بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید و در بعضی احادیث
وارد شده است که ترجیع آواز بکن بقرآن با این حدیث معارض متعارضست میتوانند کرد و محمول است
و کسی از علمای ما ندیده ایم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را
برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در سندش ضعفی هست بعضی از علمای ما از احرام میدانند
خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند
از علما بعضی از احلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه و زنده کرانرا احرام دانسته اند و لیکن حدیث معتبر وارد
نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث وارد شده و شیخ علی علیه الرحمه ذکر
کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین را جایز دانسته اند بتحریر خواندن و احتیاط
در دین آنست که از همه اینها اجتناب نمایند بمقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت

ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد. یاد خدا است در هنگام
معصیتی که خواهد مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید. یاد خدا است
در وقت طاعتی که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر آن آسان شود و بجا آورد. یاد
در هنگام رفاهیت و نعمت که در وفور نعمت او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر آن نعمت را بجا آورد
یاد خدا است در هنگام بلا که صبر کند. ذکر الهی است بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در
آلاء و نعماء او بکند و تفکر در دین حق و معانی قرآن و احادیث رسول و ائمه و تفکر در امور آخرت و مکارم
اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهی است. ذکر بزبان
و آن انواع دارد مشتمل بر ذکر علوم حق و آیات و اخبار و درس که عین اینها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد
و فضایل [illegible] بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع منقول
شده است مداومت نموده اما باید که بادلی باشد پسندیده شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل
آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و در بعضی از این احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند
معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه
و تلاوت قرآنش بسیار نباشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق منقول است که فرمودند که دشوارترین اعمال سه چیز است
انصاف دادن برای مردم از نفس خود از مردم می‌پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن
در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن به سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا امر فرموده
و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمای و در حدیث دیگر فرمود که در تورات
نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا تو را یاد کنم در هنگام غضب خود
و حضرت موسی فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت برادران
مؤمن از برای خدا و بدرستیکه دو مؤمن که بایکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد از

فضایل

فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان میریزد و از بسیاری المی که باو میرسد فریاد
میزند که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت الم او را می‌یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک
مقربی نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکنند پس بزمین میافتد مانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و آن
نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهاست که خدا حرام کرده است و ذکر خدا دو ذکر
است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خدا است در وقتی که حرامی رو دهد که مانع
از آن گردد و حضرت صادق فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند آن مجلس
در قیامت حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خدا است و یاد دشمنان ما
یاد شیطان است و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که
ذاکر کیست فرمود که کسی که صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع
ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند که خلاصه عمر خود را
در اینها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکنند. ذکر جلی آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این عبادت
از شارع منقول نشده است و در آیات و اخبار تصریح بر خلاف این وارد شده است چنانچه
حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار
خود را از روی زاری و پنهانی بدرستیکه حق تعالی دوست نمیدارد آنان را که از حد [illegible]
میروند و جای دیگر میفرماید که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ که ترجمه‌اش اینست که یاد کن پروردگار خود را
در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست‌تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جمله
غافلان و نقل کرده‌اند که حضرت شنیدند که جمعی فریاد بر آوردند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع نمود
و فرمود که بدرستیکه کسی که ندا میکنید گوش او [illegible] و باسانید صحیحه منقول است از حضرت امام محمد باقر که

از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بر روش نزدیکان با تو راز بگویم یا دوری
که چون ترا خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین کسی ام که مرا یاد میکند یعنی قسم یاد در کار
نیست و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و نهانی خدا را
بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر که مرا آهسته و در نهان
یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که خدا را در نهانی
یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدا را آشکار ذکر میکردند و در پنهان ذکر
نمیکنند خدا را و در وصف ایشان فرمود که برای مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که ذکری که آدمی را در خاطر خود کند ثوابش را بغیر از خدا کسی نمیداند از بس ثواب
آن ذکر پس از این آیات و احادیث معلوم شد که بدین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع سنت
نیست و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است بقصد سنت و عبادت
عبادت کردن بدعت است   آنکه ذکر بر یاد دعا میکنند و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان
اشعار عاشقانه و ملحدانه و ترانه میخوانند و این را جماعت علمای ما حرام دانسته اند چنانکه دانستی در باب غنا
قطع نظر از آنکه شیعه که در ضمن آن میکنند از رقص و دست زدن همه و اصول و غیره که از اقسام غنا
در قرآن   آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مکروهست چنانکه بسند معتبر از
منقولست که فرمود که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگویید بادا که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای
قرآن ساخته اند الحاصل نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب
در روز جمعه واقع میسازند و شعر خواندن در شب جمعه مطلقا مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است چنانکه
در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که در روز جمعه بیت شعر بخواند نصیب او از ثواب
آن روز همان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگوئی که این اعمال بدعت است و شنیع است در جواب میگویند
که ما را از این حرکات و ذکر حالی حاصل میشود و فریادها میکنند و مانند حیوانات تکلف میکنند و این را

در نظر عوام

در نظر عوام کالانعام از کمالات عظیمه مینمایند و در باب فریب شیطان معلوم شد که این بهترین حیله ایست که ما
بوهم خود با هم و راه فریب شیطان است در راه متابعت شرع و آنچه گاهی که از ایشان صادر میشود و آن را عشق
نام میکنند هر چند بیان شد بتفصیل گذشت که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازیست این جملهای
که شنیده اند آن معنی را گمان میکنند و حیرت از نظر ایشان میشود و آن مخصوص بایشان نیست در نزد اهل مجلس
دست دشمنک هم آن میشود و وجد و رقص سنت شیطان است چنانکه بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که از
ظاهر حج در روز فرمود که شیطان نزد انبیا آمد از زمان آدم تا زمان عیسی که آنحضرت مبعوث
شد نزد ایشان سخن میگفت از ایشان میکرد و بحضرت یحیی زیاده از غیر ایشان دیگر پس
روزی حضرت یحیی با او فرمود که ای ابومره مرا بسوی تو حاجتی است گفت که قدر تو از آن عظیم تر است که حاجتی
ترا رد توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه فرمایی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم که دامهایی
خود را که بنی آدم را بآن صید مینمایی بمن بنمایی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح روز
دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشسته و منتظر او بود ناگاه دید که صورتی در برابر او ظاهر شد رویش مانند
روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و همچنین دهانش در طول رویش
ندارد و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو دست در دوش او در شکم پاهایش و انگشتان پاهایش
در عقب و قبای کوتاه پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن آویخته رشته ها بالوان مختلف و بعضی
سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و هر رنگی از رشته در میان زنگی در دست دارد و خودی بر سر
نهاده و بر آن خود قلابی آویخته چون حضرت او را مشاهده فرمود پرسید که این کمربند چیست
که در میان داری گفت این کمربند گبری و مجوسی است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود
که این رشته های الوان چیست گفت این انواع زنانست که مردم را با الوان مختلفه در
خود میسازند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه لذتهاست
از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر اینها و چون جمعی بسراغ زدن مشغول شدند و لذتها نمی یابند

از آن که من این جرس الحرکت میباورم و مشغول خواندن کی و ساز میشوند پس حق این معنای از ا
شنیدند از طرب و شوق از جا در میایند و یکی رقص میکنند و دیگری پا کشان صدا میکنند و دیگری جامه
میدرد پس حضرت فرموده بود که چه چیز عجیب است که موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد و گفت زنان که ایشان
دف میزنند و چون نغمه‌ها و لغتهای مسلمانان بر من جمع میشود نزد زنان میروم و از ایشان …
میشنوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت این خود را از نغمه‌های مسلمانان حفظ میکنم
فرمود که این تارها چیست که بر سر تست گفت این چیز را دلهای مسلمانان را میربایم … میکنم
که هرگز بی نظیر باشد گفت … و لیکن از لذت خصلت میدانم که مرا خوش میاید فرمود که اند است
گفت اگر کی بیشتر میخوری در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیر بعبادت برخیزی
حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم شیطان
گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر
نیامد دیگفتم دیگر آنست که ارباب مکر و فریب دنیا حیلتها … بسیار دیده ام که اگر …
بر کنار باشند در هنگام اضطراب و شور خود در الطرف دیگر میایند … و آثار اختیار …
ظاهر است و قسم دیگر مرضی است که باعتبار ترکیب جسمانی و … نفس … ذکر خفی و سایر
ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل میشود که باندک صدای خوشی
یا صدای موسیقی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی … بیهوش میشوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر
و آن باعتبار مرضیت که در بدن ایشان حاصل میشود و آن … و علامت …
تقوی علاج میباید کرد در زمان جمعی که باعتبار بیماریها … ضعیف میشود و این حالات …
افراطی که هست آنست که اینها کمال … میدانند و معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و بعضی زیاد
بیهوش میکنند و یکقسم دیگر آنست که مبتدی که اختیاری است … اختیار میشود بسبب آنکه گریه را در
برای این … کرده اند که اگر حرفی یا شوقی از آدمی یاد کنند … کنند چنانچه …

مناجات است از

مناجات و از گفتن یا قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که … ذوقی از …
شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حاجت ایشان را برنیارند و نمیدهند زیرا که چون …
در گرفته اند شیطان بر ایشان دست نداده و از ائمه ما صلوات الله علیهم این طریق …
کرده اند و اما این جماعت میگویند که گریه کار … و خود را از گریه …
و خود را در آن شوق و حالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود …
بگریه میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند با آنجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر
روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی
از قرآن را یاد کردند یا کسی بر ایشان خوانده بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر کسی دست یا پا
ایشان را ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطان است خدا ایشان را
باین امر نفرموده است چیزی که ما مامور شده اند و انکار ایشان میباید نرمی و رقت و گریه و ترس
… برای … این اطوار از این جهت است که کسی از شیعه …
نقل کرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اصحاب کرام …
و راویان اخبار ایشان و علمای … ایشان هرگز بطریق … داشته اند و برای ایشان …
یا حلقه ذکری ساخته اند و یا اصحاب … را بآن امر کرده اند و اکثر این عبادات … امام در
آن مسجد … ایشان … و عبادت … که اگر … فاضل …
که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بگذارد …
امر زیده میشود و فضایل … از ده هزار کس …
خلیفه … یاد کنند که یا رب … داخل میشوند … و تا صباح …
نفس … که کدام … چنین … و دیگر …
از انصاف … هرگاه از اهل بیت رسالت ع قریب … حدیث در دعاها … وارد شده

چنانچه ابن طاوس کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آن دعاها ذکر چندین هزار
راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشد و تو هیچ یک نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف
نمائی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا انکار نموده است در روز قیامت
چه عذر خواهی آورد و چه امید ثواب عذاب خواهی داشت و در سخنانی که پیروی بعضی نا بخردانی چون بحال
تعقیب سنت است چند بدعت آن ضم میکنی که مبادا از نوشتن خالص بعمل آید و نعوذ بالله مستحق ثواب است
زیرا که برکت اهل بیت علیهم السلام قریب بصد هزار بیت از مناجات دعا و اذکار و اوراد منقول است
همه را ترک میکنی و اورادی چند که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که عجب معنی از نیه بدارد
و اعراب اکثرش غلط است از این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از شیوا ایان دین
و فصحای بلغای روی زمین میدانند بعضی ازان ارزو میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان
باشند تو را ننگ میاید که پیروی ایشان نمائی و باز آن اوراد را در نغمه و آهنگ میخوانی
و از کلمات منقول نا باشد و مشهور است که شخصی بخدمت حضرت صادق آمد و گفت دعائی اختراع کرده ام حضرت
فرمود که اختراع خود را بگذار از انچه میگوییم بخوان دویم ذکر خفیست و ذکر خفی آن معانی که سابقا
گذشت که بهترین عبادات است که دل آدمی پیوسته بیاد باشد بتفصیلی که گذشت اما آن نحو خاص که ایشان
اختراع کرده اند هیئت مخصوصی است و چنین نیست که معنی از شارع رسیده باشد بعنوان عبادت
ثابت نیست چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیث از احادیث شیعه آن هیئات وارد نشده است
و در کتب حدیث سنیان برند و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا روایت
کرده است این نیز بچندین وجه باطل است اول آنکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا رسیده
باشد و آنچه میگویند که دربان آن حضرت بوده است البته غلط میباید باشد زیرا که جمیع محدثین
آنحضرت را از سنی و شیعه در کتب های رجال ضبط کرده اند و سنیان متعصب آنها که بخدمت آنحضرت
نزد داشته اند و روایت حدیث میکردند نامشان را ذکر کرده اند اگر این مرد دربان آنحضرت میبود البته

نقل میکردند

نقل میکردند سیم آنکه سیر طریقه شان را از زندیقها داود طایی نقل کرده اند و حال او معلوم نیست که از
اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است چهارم آنکه سندی که باعتقاد ایشان باو
میشود در این باب جمعی در آن سند هستند که اکثر ... و حال اینها ذکر کنیم مناسب نباشد مانند سید
محمد نوربخش که معلوم است از کتب شیعه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم گفته اند
نشده است و غیر او از جماعتی که همه متعصبان و بدعتها معروفند پنجم آنکه از مشایخ ایشان
شنیده ام انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر یک طایفه یک نحوی آنرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر
باشد یکی از اینها معمول خواهد بود ششم آنکه چون این عبادتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند
از نماز و از آن قرب حاصل میشود ائمه چرا ضبط میکردند و همین معروف کرخی میگفتند و بکسی دیگر
از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هرگاه در میان صدهزار کس از صحابه امام یک
معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس تمام چرا هر یکی تعلیم نمایید هفتم آنکه هرگاه
معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود پس باید که
یا چند حدیث یک هزار حدیث در شان سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف
وارد میشد و دیگر کس او را از خواص میشمردند هشتم آنکه بر تقدیری که وارد شده بمنسوخ حدیث
مجهول خواهد بود و شرط دین داری نیست که چیزی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و چیزی نقل کنند که مجهول
روایت کرده باشند و ما در این باب همین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملال است اگر کسی در از
نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی صفا کرده اند و بدیده انصاف نظر نماید که
ده لمعه بر وجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافی است اگر پای تعصب و عناد و لجاجت بمیان آید زیاده
هم فایده نمیدهد و چه ظاهر است که این مطلب را واضحتر از حقیقت مذهب شیعه بعنوان کرد و اکثر مسلمانان
بتعصب و دیدن حقیقت آن کور شدند و از راه مستقیم بدر رفتند و چندین برابر مسلمانان
هستند که بجهنم میروند یکی از عناد و اکثر شیطان ... که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند

بطلانست تحقیق چنانچه حضرت امیر المؤمنین بر منبر فرمود که وحشت مکنید از راه هدایت بسبب کمی اهلش که مردم جمع شده اند
بالطبع بسیار رغبت اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل مدح فرموده است و اکثر را مذمت فرموده است
و حق تعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچیک از سالکان آن طریق عداوتی نبوده
و از راه عبارت فانی شمار کسی در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای حق
سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور نتواند بود و در مخالفت اکثر خواص و عوام از فضل کریم لا یزال امید دارم
که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک ضلالت هدایت یابند و ما و ایشان را
بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر یا اباذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیامة یحملونها
فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالاسحار و غیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین واللسان اکبر والصدقة
تمحو الخطیئة واللسان اکبر یا اباذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را بر خواهند
داشت و بر مردمان سبقت خواهند گرفت به بهشت بدرستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند و میروند بسوی مسجدها در سحر
و غیر سحرها ای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر میشود از عقاید حقه
و تنها و ذکر خدا بزرگتر است این اشاره است بآنچه حق تعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر ولذکر الله اکبر بتفسیر بعضی مراد اینست که نماز نهی و منع مینماید از گناهان و بد و یاد او یاد خدا
بزرگتر است و تصدق کردن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بزبان ادا میشود از اذکار از نماز است
بزرگتر است میباشد بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است فواید بیشتر است و آنکه مساجد را بجای
خانه خود خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکان نمیباشد جاهایی را که محل قرب و رحمت خود گردانیده
آنها را خانه خود فرموده است چنانچه اگر کسی از خلوتی توقع احسانی دارد و بخانه او میرود پس در مساجد رحمت و فیض
سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در حضور
آنها در مساجد بیشتر است چنانچه در داده و در واجب بعلانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق واجب
در نمودن ریا کمتر میباشد و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث اینست که مخفی کردن

بهتر باشد

۱۳۵

بهتر باشد و چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله شب بلکه جمیع نوافل در مسجد کردن بهتر است
و حکمت که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر است چون اکثر کسی مطلع بر آن نمیشود یا آنکه شب کسی
که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر است و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول از جبرئیل پرسید که کدام بقعه از بقعهای
زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها کسی است نزد خدا که پیش از
دیگران داخل شود و در حدیث منقولست که در توریة نوشته است که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه خانههای من در زمین
مسجدهاست پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند بدرستیکه
بر زیارت کرده شده لازمست که گرامی دارد زیارت کننده خود را و بشارت ده کسی را که در تاریکی
شب بسوی مسجدها میآیند که در روز قیامت ایشان را نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت
فرمود که بر شما باد که بسیار بیایید بمسجدها بدرستیکه آنها خانههای حق تعالی در زمین و کسی که با طهارت
بمسجد در آید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار
در مسجدها دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای نماز گذارنده
شهادت میدهند و حضرت رسول فرمود که هر که قربةً الی الله مسجدی بنا کند خدا در بهشت برای او خانه
بنا کند و فرمود که چون حق تعالی جماعتی را ببیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان
هست ایشان ندا میکند که ای گروهی که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بسبب
جلال من با یکدیگر مهربانی میکنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور گردانند و در سحرها استغفار میکنند از
ترس من هر آینه عذاب خود را بر شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق فرمود که سه چیز در روز قیامت شکایت
خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و مصحفی که
غبار بر آن نشیند و آنرا تلاوت نکنند و حضرت رسول فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که
سخن دنیا نگوید و حضرت امیر المؤمنین فرمود که همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز در مسجد حاضر

شود در صورتی که شغل برداشته باشند و صحیح باشند و نسبه معتبر منقولست از فضل البقباق که حضرت صادق
فرمود که ای فضل نمیاید بمسجد از قبیله مگر بیشتر از آن قبیله و از هر اهلی مگر بزرگ و نجیب ایشان
ای فضل برمیگردد کسی که بمسجد میرود به دعائی که بکند و خدا او را داخل بهشت گرداند
یا دعائی که بکند ان بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود و یا برادری از برای خدا پیدا کرده فرمود که هر که
برود بسوی مسجد از مساجد پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم و حضرت
امیر المؤمنین فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع بزرگ با صد
نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده
نماز برابر است و نماز در خانه یک نماز محسوب است و از حضرت صادق منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد
هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز
برابر است و حضرت صادق از حضرت رسول روایت فرموده که هر که مسجدی را جاروب کند حق تعالی
ثواب بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسی که از خاک آن به قدر آنچه در دیده کشند بیرون کند
خدا دو بهره عظیم از رحمت خود کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرموده که هر که مسجد را در روز پنجشنبه و شب جمعه
جاروب کند و بقدر دارو که در چشم کشند خاک از آن بیرون برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق فرمود
که مسجدهای خدا را اجتناب کنید از صغیران و فرومایگان و دیوانگان و خوردسالان و دور دارید از
کشیدن شمشیر و احکام جاری کردن و حد زدن و صدا بلند کردن و فرمود که هر که باغ را برای مسجد برای
بنا از دو موجب نفع در دنیا و آخرت و حضرت رسول فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی افروزد
پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجد باشد و احادیث
بسیار در فضیلت تصدق کردن و در انواع آن وارد شده است در این کتاب با برادر چند حدیث اکتفا نمودیم حضرت
امام محمد باقر فرمود که نیکی بپدر و مادر و خوش کردن و تصدق کردن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را زیاد میکند و
و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که حجی بکنم دوستتر میدارم از اینکه هفتاد بنده را آزاد

کنم و اگر اهل

کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانان گرسنه باشند ایشان را سیر کنم و برهنه باشند ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از سؤال محفوظ
نگاه دارم دوستتر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع
نمائید بلاها را از خود بدعا و روزی را جلب کنید بصدقه بدرستیکه تصدق از کام شیطان
بیرون میآید که هر یک مینویسند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست
خدا در میاید یعنی قبول میفرماید پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت رسول فرمود که زمین قیامت
همه آتش است بغیر از سایه مؤمن که تصدق در برابر سایه میافکند و حضرت صادق فرمود که مستحب است
که بیمار بدست خود بسائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول فرمود که بامداد تصدق کنید
که بلا از آن در نمیگذرد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلا از آن در نمیگذرد
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت
السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند بر تو سلام کرد گفت
و مرگ را از برای تو طلبید فرمود که من نیز همان را برای او رد کردم و امروز ماری پشت سرش او را خواهد گزید و خواهد مرد
و آن یهودی هیزم کش بود و پس رفت بصحرا پشته هیزمی جمع کرد و برگشت چون بیامد حضرت فرمود
که این پشته هیزم را بر زمین گذار چون گذاشت ماری در آن میان ظاهر شد که چوبی بدندان داشت حضرت فرمود
که بهمان تصدق خدا این بلا را از تو دفع کرد که چوب دهان این مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع میکند
مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق فرمود که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید نحوست
روز نحس را باید که در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق و هر که خواهد نحوست شب از او زایل گردد باید که در ابتدای
شب افتتاح نماید بتصدق و از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که تصدق پنهان آتش
غضب خدا را فرو مینشاند و در حدیث دیگر معتبر از امام فرمود که تصدق پنهان بهتر از
آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق چون شام
میخوردند و پاره از آن میگذاشتند انبانی از نان و گوشت در زیر دوش خود میگرفتند و بجانبهای

فقرا میبردند و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمیشناخت چون حضرت از دنیا رحلت فرمود
وان خبر از ایشان منقطع شد دانستند که از ان حضرت بوده است و بسند معتبر منقولست که از معلی بن
خنیس که شبی بارانی که بارش شده بود و حضرت صادق از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من
آهسته از عقب حضرت روانه شدم و در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان
درین حال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تو معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما
و آنچه بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم که نان بسیاری بر او کنده شده است آنچه میافتم بآنحضرت میدادم
دیدم که انبانی بزرگی از نان بار آن حضرت است که من نمیتوانم برداشت گفتم فدای تو گردم بده که من بر دوش
بگیرم گفت من سزاوارترم به برداشتن آن از تو ولیکن با من بیا پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدیم جماعتی
خوابیده اند و حضرت در زیر بالین هر یک یک گرده نان میگذاشتند تا به همه رسانیدند و برگشتیم
پس عرض کردم که فدای تو گردم اینها حق شناسند و شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند با ایشان
مواساه میکردم در نمک چنانچه خود را مساوی میان ایشان تقسیم میکردم حتی در نمک بدرستیکه خدا هیچ چیز را
خلق نکرده است مگر خزینه داری و حافظی برای ان مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا انرا بنفس خود
متوجه است و پدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را در کف سایل میگذاشت بدرستیکه تصدق شب فرو مینشاند
غضب پروردگار را و محو میکند گناهان عظیم را و آسان میگرداند حساب قیامت را و تصدق در روز
عمر را زیاد میکند و بدرستیکه حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را بآب
انداخت بعضی از حواریان گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران
دریا بخورند و ثواب این نزد خدا عظیم تر است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت
رسول سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق ده برابر است بسید فقیر و قرض
هیجده برابر و صله و احسان به برادران مؤمن بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را
بیست و چهار برابر است و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین نانها بر دوش میگرفتند

در شب و اینها

در شب و انبانهای نان برای فقرا میبردند و میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را میپوشیدند که آنحضرت را
نشناسند و در بعضی روایات است که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار بودند که
ایشان نصیب از نانهای حضرت علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون حضرت از دار الفنا رحلت فرمود
انها قطع شد دانستند که آنحضرت میاورده اند و بسیار بود که بر در خانها میایستادند و انتظار میبردند که
حضرت بیاید و شادی میکردند که صاحب انبان آمده و در کتب بسیار شیعه روایت کرده اند که چون
آنحضرت را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت نشانها بود مانند پینه که بر زانوی شتر میباشد از
بسیاری بارهای گران که بر دوش خود بخانه فقرا میبردند و از برای فقرا و مساکین و جماعت ایتام
در شبها میکشیدند و پاره پاره میکردند و میبخشیدند پس چون شام میشد روزه ایشان را
میکشیدند و از بوی آن مرغ فوت میشدند پس میفرمودند که طعامها بیاورند و انها را بفقرا و مساکین
قسمت مینمودند و خود به نان و خرما افطار میفرمودند یا اباذر ان الدرجة فی الجنة فوق الدرجة
کما بین السماء والارض وان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک
فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضل علی
بکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی
ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمان است از زمین و بدرستیکه
بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی
نزدیکست که دیده او را برباید و کور گرداند پس ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند
که این نور از ان برادر مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت میکردیم چرا او را
اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند که او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خوشنودی
میگذارند که بمرتبه خود راضی میشود و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد

جهنم ولم يعبده انه صادر عنها ويقين امامها ومصيبات عامه ولقيظ وليطلبن فلا ينقطع
يعجل ثوابا من الله تعالى فما يزال فيها وذيابا حتى يقادر فيها فاذا افاد فيها افضى الى
الرحمة والكرامة يا اباذر يا عبد الله وعلى مثل طول الزمان ای ابوذر دنیا زندان
مؤمن و بهشت کافر است و هیچ مؤمنی صبح نمیکند و در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه
محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است
که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات بسیار مینماید و باو میرسد مرضها
و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم میآورد و ظلم بر او میکند و کسی نصرت و یاری او
نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن تا بجهت اینها در دنیا
حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد برحمتها و کرامت
و نعمتهای ابد و هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثوابش زیاد در مثل درازی و بسیاری اندوه
بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مومن خلق نکرده است و در هر مرتبه ایمان بلاها
و اضطراب بایشان میرسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا
و مخصوصا اهلبیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است و بحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس
آدمی را اصلاح نمیکند و هموار و ملایم نمیگرداند مانند بلا و مصائب موجب نفرت از دنیا و توجه
بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید و چون خدا بنده را دوست دارد او را
ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اگر خشم
آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبدالله ابن بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید
که آیا مومن مبتلا میشود بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود که بلی مقرر کرده اند بلا را مگر از برای
مومن و در حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان را کرامت فرموده است برآنکه گوش او قبول نکند و سخنان او را

مؤمنی

تصدیق نمایند

تصدیق
نمایند و از دشمن انتقام نتوانند کشید و خشم خود را فرو نتوانند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که
در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگر فرمود که مومن از چهار خصلت خالی نمیباشد
همسایه که او را آزار کند و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که در پی او باشد
و حسد او را برد و این آخر از همه بر او دشوارتر است زیرا که کافر را بر آدمی نبود و مردم قبول
میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم
از بنده مؤمن خود بر او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را با آن ستر نماید و بنده که ایمانش کامل شد
او را مبتلا میگردانم بضعف و قوت روزی پس اگر بیتابی کند [illegible] باو بر میگردانم
و اگر صبر نمود باو مباهات مینمایم بملائکه خود و حضرت صادق فرمود که در کتاب حضرت امیر المومنین
نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان که بعد از ایشان
بهتر باشند مبتلا است و مبتلا میشود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست و عملش
صحیحست بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت
کافر را مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش ضعیف است بلایش کمتر است و بلا زودتر
بمؤمن پرهیزکار از باران بر زمینهای پست و حضرت صادق فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی باشد که البته
حق تعالی کسی را بسوی او برمیانگیزد که او را آزار کند تا او را ثواب بدهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
منقولست که حق تعالی دو ملک را بسوی زمین فرستاد و در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت
که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای [illegible] که ماهی جباری آرزو کرده آن را
برانم و بدام صیاد آن جبار در آورم که برای او شکار کنند تا آن کافر در دنیا بنهایت آرزوی خود
برسد پس او از دیگری پرسید که تو را بچه کار فرستاده اند گفت مرا بکاری عجیبتر فرستاده اند
بسوی بنده مؤمنی که روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در آسمانها
معروفست و دیگی برای افطار خود بر بار گذاشته است میروم که دیگش را واژگون کنم تا آن مؤمن [illegible]

ایمانش نهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق فرمود که حق تعالی دوستش را در دنیا تخته
تیر بلای دشمنش گردانیده است و از سماعه منقولست که در خدمت حضرت صادق بودم شخصی آمد و از پریشانی
نان آنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آن
شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبو است و اهلش به بدترین حالی
گرفتار اند فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص است که هیچ تحفه برین بایشان نرسد مگر آنکه از ایشان
باز میدارد او را فرو میبرد و مینشاند و بر دنیا باد شما شیعیان صبح و شام در بلا ایم و حضرت امام محمد باقر
فرمود که هرگاه بنده را دوست دارد او را در بلا غوطه دادن و بر و فرو میریزد بلا را پس چون دعا میکند
حق تعالی میفرماید لبیک ای بنده من هرگاه قادرم که آنچه میطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اگر برای
تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق فرمود که بر مومن چهل شب نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض
شود که باعث اندوه او شود و سبب تنبیه میشود و آگاه میشود و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسالت را
دعوت نمود چون بخانه او در آمد مشاهده فرمود که مرغی بر بالای دیوار تخم کرد و تخم افتاد و در میان آنجا
بر چیزی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند آن شخص گفت از این تخم
تعجب میفرمایید بحق آن خدایی که تو را براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چیزی
برخواسته و از طعام او تناول نفرمودند و فرمودند که هر که نقصی و بلایی نرسد خدا را در او حاجتی نیست
چیزی نیست بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مومنی در رفاهیت و نعمتها باشد هم در دنیا بهشت اوست زیرا که نسبت
بنعمتها و ثوابهایی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندانست و اگر
کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بان عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد
بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن با جمعی از خویشان و اصحاب با جامههای فاخر بر اسبان سوار شده
براهی میرفتند در عرض راه پیر یهودی خارکشی چون بد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان
مومن است و بهشت کافر من در این بهشت کافر و تو با این نعمت و رفاهیت من با این محنت گرفتارم فرمود که اگر جای که برای

مشاهده کنی

مشاهده کنی میدانی که این برای من زندانست و اگر جای خود را ببینی میدانی که جای تو
بهشت است و اما آنچه جناب نبوی فرموده اند که وعید نموده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره
است بآنکه حق تعالی میفرماید که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنست که نیست از شما احدی
مگر که وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو حتم و لازم شده حکم کرده شده
بر آن یعنی وعده است که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکارانرا و میگذاریم ستمکارانرا در
آتش در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت هول آن و بدانکه خلافست که ورود را
بمعنی دخولست و همه کس از مومن و کافر داخل جهنم خواهد شد ولیکن بر مومنان برد و سلام خواهد بود
بایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود
که ورود بمعنی دخولست هیچ بر و فاجر نماند مگر آنکه در دوزخ درآید ولیکن دوزخ بر مومنان برد و سلام باشد
چنانچه بر ابراهیم بود و بعد از آن مومنان بیرون روند و کافرانرا در آن بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود
آنست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق منقولست و حضرت فرمود که نمیشنوی
از عرب که میگوید وارد آب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل شدیم و بعضی گفته اند
که مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت که وعده بیرون رفتن از آن کرده
بنابر این است که درین آیه متقیانرا وعده نجات فرموده است و هر مومنی که ... نمیتوانند که از جمله متقیان
است اکثر مفسران تفسیر التقوی کرده اند بمعنی از شرک و کفر و الیه یعلم یا اباذر یعلم فان اباذر هلن و لی من العلم
ما لا یعمل به فتحقیق ان یکون له و فی حلمه ما لا ینفعه لان الله عز و جل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا
العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و
یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا من استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک
ان القلب القاسی بعید من الله و لکن لا تشعرون ای ابوذر هر که را علمی بهمرسد که نمیبخشد و گریه او

او سزاوار است بآنکه علمی باقیه باشد و از آن منتفع نگردد زیرا که خداوند عز و جل وصف نموده است جماعتی را
بآنکه فرموده است آنان که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی
ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان
و ابوذر چون خوانده میشود قرآن بر ایشان میافتند بر زنخهای خود سجده برای تعظیم امر الهی از جهت
شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن و سجده بر زنخ باشد
ایشان بوده پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر روست و بزنخ تعبیر نمودن برای این است که اوّل
زنخ از سایر اعضا رو بزمین نزدیک میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما از آنکه مشرکان باو نسبت میدهند
یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمیکند و میافتند
بر زنخهای خود در سجده و میگریند در حالت سجود و زیاده میگرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی
و تضرع ایشان را ابوذر گفت کسی که تواند گریه کند باید که از خوف الهی بگرید و کسی که قادر نباشد حزن
و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را بجهد بگریه بدارد بدرستی که دل سخت بانصفه و شد و دورند از خدا
دلهای سنگدلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است
و آن بکثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز از معاصی از اموری که در اخبار وارد
شده است که موجب قساوت قلب حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاصی است
و مصاحبت اهل دنیا و بدبخت چنانچه احادیث در این باب گذشت و اقرب راههای قرب بسوی خدا و
طلبیدن راه تضرع و استغاثه و مناجات و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات خدا است چنانچه بسند
معتبر از حضرت امام علی نقی منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد که الهی
چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه
میدارم و از خوف فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمود
که هر که چشمان او پر از اشک شود از خوف الهی خدا بازای هر قطره که از دیده او میریزد قصری

در بهشت باو کرامت

در بهشت باو کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر در آن قصر از نعمتهای الهی بوده باشد که
چشم ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق فرمود که بسیار است که در میان
آدمی و بهشت زیاده از ما بین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه
میکند از ترس الهی از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیکتر میشود به بهشت از یک چشم
بهم زدن و در حدیث دیگر فرموده که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد
و چه بسیار کسی که در دنیا گریه بسیار باشد و در روز قیامت در بهشت شادی و خنده او
بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه آن را کیلی و وزنی هست مگر
قطرات اشک که قطره از آن دریاهای آتش را فرو مینشاند و چون چشمی از اشک پر شود
بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری ننشیند و چون بر رو جاری گردد خدا آن رو را
بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر گرینده در میان امتی گریه کند خدا آن امت را برکت
آن گرینده رحم نماید و حضرت باقر فرمود که هیچ قطره محبوبتر نیست نزد حق تعالی از قطره اشکی
که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که هر دیده گریان است در روز قیامت مگر سه چشم دیده که پوشیده باشد از چیزها
که خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب
از ترس حق تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت عرض کردم که میخواهم بگریم و نمیآید و بسیار
که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا رقت طاهر شود و گریه بیاید آیا جایز است فرمود که بلی
ایشان را یاد کن و چون بگریه درآمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه نیاید خود را
بگریه بدار پس اگر از چشمت بیرون آید مثل سر مگسی پس بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از آتش
خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است
بجا آور و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را طلب کن و خود را بگریه بدار اگرچه بقدر سر مگسی

الحسین

باشد بدرستیکه پدرم میگفت که اقرب حالات بنده بخدای عزوجل وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد
و حضرت علی بن الحسین فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته
شود و قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول منقولست که هفت کسند که در سایهٔ عرش
الهی خواهند بود در روزی که سایهٔ بغیر از آن نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و کسی
که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده‌اش
از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و بگوید که ترا از برای خدا دوست میدارم
و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بمسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمالی او را
بنزدیک خود بخواند و او بگوید که من از پروردگار عالمیان میترسم یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی
لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا خافنی
فی الدنیا امنته یوم القیمة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره و خشی ان لا ینجو
من شر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له
یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان
الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عزوجل امنا یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیذنب الذنب فیدخل
به الجنة فقلت و کیف ذلک بابی انت و امی یا رسول الله قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا
منه فارا الی الله عزوجل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز
من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله عزوجل الامانی ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که جمع نمیکنم
بر بنده دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خائف نیست او را در روز
قیامت میترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر
کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید آنرا حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد
از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستیکه بنده را عرض میکنند بر او گناهان او را در روز قیامت پس او میگوید که من

ترسان بودم

ترسان بودم ازین گناهان پس بسبب این خدا او را میامرزد ای ابوذر بدرستیکه مرد حسنه میکند و اعتماد بر آن
میکند و گناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا آنکه چنین در روز قیامت نزد خدا میاید و خدا بر او خشمناک
است بدرستیکه شخصی گناهی میکند و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا
میاید و باک ندارد ای ابوذر بدرستیکه گاه است بنده گناهی میکند و بسبب آن داخل بهشت میشود
ابوذر گفت که چگونه چنین میشود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آن چنانست که آن گناه همیشه
در برابر چشمان او هست و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب این داخل
بهشت میشود ای ابوذر زیرک آن کسی است که نفس خود را تابع دارد و کار کند از برای بعد از مرگ
و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها کند و آرزوهای باطل
از روی ثبت مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات مقدسه که از شجرهٔ طیبه رسالت ما در گردیده
چند ثمرهٔ معارف ناشر حاصل میشود   در بیان خوف و رجاست بدانکه مؤمن را از اوصاف جمیله
چاره نیست میباید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشند و هر دو مساوی یکدیگر باشند
و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است باید فرق کردن میان
رجا و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن   بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت الهی
و آثار صدق رجا در حال ظاهر میشود پس کسی که رجا کند و ترک عمل خیر نماید او کاذبست در آن دعوی
این غره است از بدترین صفات ذمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند و تخم نکارد و تخم نپاشیده باشد و گوید
که من امیدوارم که این زراعت باید این چنین سفاهت است نه رجا و امید اگر آنچه در زراعت ضرور است
بعمل آورد و تخم پاشیده باشد و آب داده باشد و هر روز بر سر زراعت خود رود و گوید که امیدوارم که حق تعالی برکت دهد فی الحقیقه امیدوار است
او بجاست در دعوی خود اما وقت همچنین در زراعت معنوی کسی که اعمال صالحه را بشرائط آنها بجا آورد و بر عمل خود
اعتماد نکند بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست همچنین در خوف اگر خوف او را باعث شود که
و ترک عمل کند این ناامیدی از رحمت الهی است و در مرتبهٔ شرک است و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادت

اهتمام نماید درین خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته از آن گریزانست و از آن
شیء اول از بابت آنست که شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید که من از و میترسم
پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست آدمی میباید
که طبیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد و تفکر در عفو
الهی و تذکر در آیات و احادیث خوف خود را متذکر گرداند و اگر خوف بر او غالب شد و ترسد
که باین سبب کاهل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند
و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافاتی دارد زیرا که محل خوف غیر رجا است چنانچه
بیانش که بزیادتی هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدی است و از محض فضل و رحمت
او از هیچ گونه خوف نباید و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای
پس آدمی میترسد از خدا از بدی خود و امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش
زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند و امیدش زیاده میگردد و چنانچه از حضرت
سید الساجدین در دعاها در بسیار جایی اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من چون گناهان
خود را میبینم ترسان میشوم و چون در عفو تو نظر میکنم امیدوار میشوم و بر این مطلب احادیث و آیات بسیار
وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند
از خدا چنان بترس که اگر تو عبادت جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از و چنان امیدوار باش
که اگر با گناهان روی زمین و گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم
میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور است یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را با دیگری
بسنجند بر آن زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست حضرت صادق فرمود که ای
اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان
میکنی که او ترا نمی بیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می بیند و جای نور امید اند و در حضور

او معصیت او میکنی

معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که
خدا را شناخت از خدا خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او از دنیا رغبت نمیکند
و شخصی بخدمت حضرت صادق عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند
ما امید به رحمت خدا داریم حضرت فرمود دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند و بآرزوهای نفس
خود مایل شده اند و گمان میکنند که امید خیری دارند و هر که امید خیری میدارد از برای تحصیل آن
کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن در میان دو خوف
میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند خدا با او چه کرده است و ترس از آینده عمرش که نمیداند که چه
گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف و ترسان و نیکو کار
نباشند تا کار نمیکنند برای آنچه از آن میترسد و امید دارد و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی جل شأنه میفرماید
که اعتماد نکنند عمل کنندگان به اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه اگر سعی کنند و جهد را
تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده
خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتهای من و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات
عالیه آن نخواهند بود ولیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار فضل من باشند و بگمان
نیکی که بمن دارند مطمئن بشوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان
میرسد و آمرزش من جامه عفو در ایشان میپوشاند بدرستیکه منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان
و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی علیه السلام نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر فرمود که بحق آن خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن
و گمان نیکو که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق و رعایت مردم
و ترک غیبت مؤمنان مؤمنان بکسی که بخداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مومنی را

بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بدی که به پروردگار خود داشته باشد و در امید کند بغیر
نماید و بدخلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده
گمانش نیکو نمیشود مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریمست و بدست قدرت
اوست جمیع خیرات و شرم میکند و حیا میکند از آنکه بنده مؤمن با و گمان نیکو داشته باشد
و بخلاف ظن او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بسوی او
رغبت عبادت و رغبت نمایید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حسن ظن بخدا آنست
که امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که را
گناهی با شهوتی رو دهد و از ان اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام گرداند
و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن فرموده است با و کرامت فرماید چنانچه
فرموده است که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خدا
خود بترسد او را دو بهشت است که حق تعالی با و کرامت خواهد فرمود و حضرت صادق فرمود که در تورات
آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه مست شده
از بسیاری گناهان و بدیهای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت شده و عظمت پروردگار
خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت پروردگار و بزرگواری او را
میشناختی همیشه از او ترسان بودی و وعده های او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی
لحد خود را و تنهایی خود را در آن مکان و حضرت صادق فرمود که از خدا امید بدار امیدی که ترا
بر معاصی جرأت ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او نا امید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود
کسی نیست که خوف الهی برای او در باطنش نگذاشته باشد که بخیر گوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول
فرمود که در آخر بنده باشد که حق تعالی امر فرماید که بآتش جهنم ببرند چون او را ببرند بجهنم التفاتی بعقب
کند پس حق تعالی فرماید که برش گردانید پس از او سؤال نماید که چرا التفات میکردی گوید خداوندا

محمد ابراهیم

من این گمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستادی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان
من این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار جل جلاله
فرماید که ای ملائکه من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شأن خود سوگند میخورم که این بنده
یک ساعت از عمر خود گمان نیکی بمن نداشته است و اگر یک ساعت بمن این گمان می داشت او را بآتش
نمی ترسانیدم پس دروغ او را بپذیرید و او را ببهشت برید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ بنده ظن
نیکو به پروردگار خود نداشته است مگر آنکه او بگمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ
فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ و ترجمه اش اینست که این گمانی است که به پروردگار خود داشتید شما را
هلاک کرد پس صبح کردید از جمله زیانکاران   در بیان نقصی از احوال و ذکر احوال آنان
که ترک معصیت نموده اند   کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است
در کشتی با اهل خود کشتی سوار شده کشتی ایشان شکست جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته
بند شد و بجزیره از جزایر دریا افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون
نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس هیچ با آن زن سخن نگفت و بر او
چسپید و بهیئت مجامعت در آمد و چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد
و پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کاری
کرده گفت بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی
با اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته ام پس من اولی ام بترسیدن و سزاوارترم بخوف
بود که پس جواب و ترسیدن او متنبه شد و هیچ با آن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روانه شد و در خاطر داشت
که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود و در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند
گرم شد راهب با آن جوان گفت که هوا بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری بفرستد که ما را سایه کند جوان گفت
مرا نزد خدا حسنه نیست که کار خیری نکرده ام و جرأت نکنم که از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت پس من دعا میکنم

آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر راه میرفتند
و چون بسیاری از راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براه خود رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر
با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو
مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو که چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را گفت
راهب گفت چون از خوف خدا تو ترک معصیت کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است سعی نما که بعد از این کردار
نیکو خوب باشی کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده است که پادشاهی
در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم
بود و آن برادر قاضی زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی امینی خواست که بکاری بفرستد
و بقاضی گفت مرد ثقه معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی گفت که کسی معتمدتر از برادرم نیست پس
برادر خود را طلبید و تکلیف آن سفر را کرد و او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم گذاشت قاضی
بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود
و خاطر من با او بسیار متعلق است پس تو خلیفه من باش در امر او و بامور ضروریه او برس که دلم از او فارغ باشد
تا من بر گردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود قاضی متعهد احوال
و صحبت او در دلش مکرر بنزد آن زن میآمد و از حوایج او سؤال مینمود و بکارهای او اقدام مینمود و محبت
آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد آن زن ابا و امتناع کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه
میگویم که این زن برادر من زنا کرده است و بر من ثابت شده است گفت آنچه میخواهی بکن من هرگز این کار را قبول نخواهم
کرد قاضی نزد پادشاه آمد و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت او را
سنگسار کن پس آمد نزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی مطلب مرا
والا ترا سنگسار میکنم زن گفت من اجابت تو نمیکنم آنچه خواهی بکن پس قاضی او را بصحرا
برد و گودالی کند و او را سنگسار کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است بازگشت و در آن زن رمقی باقی مانده بود

چون شب

چون شب شد حرکت کرد و از گودال بیرون آمد و بزانوی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید
که در آنجا دیرانی بود بر در آن دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانی در دیر را گشود زن را دید و از قصه او سؤال نمود
زن قصه خود را باز گفت دیرانی بر او رحم کرد و او را بدیر برد و او را مداوا کرد و دیرانی پسر خوردی داشت
و غیر از آن فرزند دیگر نداشت و مال و جمعیتی داشت پس دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او بهتر شد
و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی داشت شریر و بدکار نام که او را خدمت میکرد و آن غلام
عاشق آن زن شد و با او در آویخت و گفت اگر تمکین نکنی سعی خواهم کرد در کشتن تو آن زن گفت آنچه
میخواهی بکن این امر ممکن نیست از من صادر شود پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی را کشت و نزد
دیرانی آمد و گفت این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی حالا فرزند ترا کشته است
دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من با تو چه نیکیها کردم زن قصه خود را باز گفت
دیرانی گفت دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی باو
داد و در شب او را بیرون کرد و گفت این زر را توشه خود کن خدا کارساز تو باشد آن زن از آنجا
راه رفت تا صبح بدهی رسید دید مردی را بدار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب آن سؤال نمود
گفتند که بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنانست که هر که بیست درهم قرض دارد او را بدار میکشند
تا ادا کند او را فرو نمیآورند پس آن زن بیست درهم را داد و آن مرد را خلاص کرد آن مرد گفت ای زن هیچکس
بر من مثل تو حق نعمت ندارد و مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو میآیم پس همراه او رفتند
تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و جمعی بودند که میخواستند بر آن کشتیها سوار شوند مرد بآن زن
گفت که در اینجا توقف کن تا من بروم و برای اهل کشتی کار کنم و طعامی بگیرم و نزد تو آورم پس آن مرد بنزد
کشتیها آمد و گفت در این کشتیها چه متاع است گفتند انواع متاعها و جواهر و سایر چیزها است این کشتی
دیگر چیزی است که ما خود در آن سوار میشویم گفت قیمت متاعهای شما چند میشود گفتند چه چیز است گفت کنیزی
دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده باشید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند

و برای شما خبر بیاورد از این جزیره که آن کنیز بدانند زن بمن دهید تا من بروم اخبار او را بیاورند
ایشان قبول کردند و کسی فرستادند و خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده‌ام پس آن زن را به هزار
درهم بایشان فروختند زر گرفت چون او فروخته شد تا پیدا شد نزد آن زن آمدند و گفتند برخیز
و با ما بکشتی گفت چرا گفتند بنا بر آنکه ما تو را از آقای تو خریدیم گفت آقای من نبود و من نیز
افتاده‌ام گفتند اگر نمی‌آئی تو را بزور می‌بریم بناچار برخاست با ایشان بکنار دریا رفت چون بکشتی
کشتیها رسیدند هیچیک از دیگران ایمنی نبودند آن زن را بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود در کشتی
دیگر در آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی آن
بان جماعت همه غرق شدند و کشتی آن با متاعها بجا سالم ماند و باد او را بجزیره برد از کشتی
آمد و کشتی را بست و بر گرد جزیره برآمد دید مکان خوشیست و آبها و درختان میوه‌دار دو چشمه
گفت درین جزیره می‌باشم و ازین آب و میوه‌ها می‌خورم و عبادت الهی می‌کنم تا مرگ او رسید پس خدا
وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو نزد آن پادشاه و بگو که در فلان
جزیره بنده از بندگان من هست باید تو و اهل مملکت تو همه نزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار
کنید و سؤال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبران پیغام را بان پادشاه
رسانیدند پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه
نزد او رفت و گفت این قاضی نزد من آمد و گفت زن برادرم زنا کرده است من حکم کردم که او را سنگسار کنند
و گواهی نزد من گواهی نداد و من می‌ترسم که بسبب آن حرامی کرده باشم میخواهم که برای من استغفار نمائی
زن گفت خدا تو را بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نشناخت گفت من زنی داشتم در نهایت فضل
و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او را نزد برادر من سفارش او را به برادر خود کردم چون برگشتم
و از حال او سؤال کردم برادرم گفت که او زنا کرده است او را سنگسار کردیم و میترسم که در حق آن
زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب کن که مرا بیامرزد زن گفت که خدا تو را بیامرزد بنشین پس برادر

در جلوی پادشاه نشست

در جلوی
پادشاه نشست پس قاضی پیش آمد که برادرم زنی داشت من عاشق او شدم و او را تکلیف
بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه رفتم و او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را سنگسار کردم از برای
من استغفار کن زن گفت خدا تو را نیامرزد پس رو بشوهرش کرد که بشنو پس برای تو قصه را
نقل کرد و گفت دزد شبان زن را از دیر خود بیرون کردم و می‌ترسم که در زنده او را ادب نکرده باشم و کشته
باشد تقصیر من گفت خدا تو را بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد زن گفت خدا تو را نیامرزد
چنین اوی به در برابر نیکی بدی کرده بود پس آن زن جامه بشوهر خود رد کرد و گفت من زن توام
و آنچه شنیدی همه قصه من بود و مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی با مال را متصرف
شوی و مرا درین جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم می‌بینی که از دست این مردان کشیده‌ام
پس شوهر او را گذاشت و کشتی با مال را متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند
ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی
بود که کار او این بود که قبر مردم را میشکافت و کفن مرده‌ها را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار
شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را برباید او را طلبید و گفت با تو چگونه بودم در همسایگی
گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو برآورده است پس دو کفن بیرون آورد
بیمار نزد او گذاشت و گفت هر کدام میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا
در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا نشکافی و کفن مرا نبری پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و آن
کفن بهتر را برداشت و چون آن شخص مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه
میداند که من کفنش را برداشته‌ام یا گذاشته‌ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدائی شنید که کسی
بانگ میزند که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و بفرزندان خود گفت من چگونه پدری
بودم شما را گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجتم را برآورید
گفتند بگو که آنچه فرمائی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم که چون بمیرم مرا بسوزانید و چون سوختم

استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد شدید باید نصف خاکستر را بجانب صحرا بباد دهید
و نصف دیگر را بجانب دریا افکنید چنین کردند پس چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند حق تعالی
بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آنشخص را زنده
کرد و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد بر چنین وصیتی گفت بعزت تو که از ترس تو خداوندا
که حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میکردانم
و خوف ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا میامرزم   ابن بابویه از آنحضرت روایت کر
ده است که روزی حضرت رسول در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه
شخصی آمد و جامههای خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم
خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است
و حضرت رسول باو نظر میفرمود پس او جامههای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند
و فرمودند که ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث
بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند
که عذاب الهی از این شدیدتر است و تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیده آنچه
شرط ترسیدن است و بدرستیکه پروردگار تو بتو مباهات میکند با ملائکه سموات پس با صحابه
خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون نزدیک او آمدند گفت خداوندا
جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان
ابن بابویه از حضرت رسول روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر براه میرفتند
در میان راه ایشانرا باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را
گرفت و راه ایشانرا بست و یکی از ایشان گفت که والله شما را از این مهلکه بغیر از راستی
نجات نمیدهد هر یک از اعمال بدرگاه خدا عرض نمائیم که خداوندا اگر راست میگوئیم پس یکی از ایشان گفت

که خداوندا

که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود که قدری از برنج
در عوض بگیرد و مزد خود را نگرفته ناپیدا شد پس مزد آن برنج را برای او زراعت کردم و حاصل آنرا
برای او گاو خریدم و چنین شد که آمد و مزد خود را از من طلبید گفتم آن گاوها را بگیر گفت مرا استهزا میکنی گفتم از برنج تو بعمل آمده
گفتم اینها همه از آن برنج بهم رسیده است همه را گرفت و برد همه را تصرف داد و دادم خداوندا اگر
میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی از ایشان دور شد دیگری
گفت خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای
ایشان و عیال خود میآوردم شبی دیر آمدم پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد
میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند بایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشانرا بیدار کنم و نخواستم
که پیشتر بفرزندان بدهم و ترسیدم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم پس تا صبح بالای سر
ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام ما را از این مهلکه فرج ده پس
سنگ اندکی دیگر دور شد رفیق سیم گفت خداوندا اگر میدانی که دختر عمویی داشتم و بسیار او را دوست
میداشتم و خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار نیاوری بمن راضی نمیشوم پس صد دینار بهم رسانیدم و باو
دادم چون راضی شد بهیئت جماعت در آمدم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس
برخاستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما بگردان پس آن سنگ دور
گردید و بیرون آمدند   کلینی بسند حسن از حضرت صادق روایت کرده است که روزی
حضرت امیرالمؤمنین با جمعی صحابه نشسته بودند شخصی که آمد و گفت یا امیرالمؤمنین با پسری عملی
کرده ام مرا پاک کن آن حضرت فرمود ای برو بخانه بلکه چیزی از تو را فاری شده
در هیجان سخنی میگوئی تا آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثبت شد حضرت رسول در چنین جائی
حکم سه قسم فرموده است هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت کدام است فرمود یا یکضرب شمشیر بر گردن
نزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا ترا باتش بسوزانند گفت یا امیرالمؤمنین کدام دشوارتر است

فرمود که باتش بسوزانیدن گفت من آنرا اختیار میکنم که دشوارترست یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود ای
شو که حد تورا جاری کنم پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی
کرده ام که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نزد وصی پیغمبر تو آمدم و از او سؤال کردم که مرا پاک
کند پس او مخیر کرد مرا میان سه صنف از عذاب خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو
میخواهم که این را کفاره گناه من گردانی و مرا باتش جهنم نسوزانی پس گریان برخاست و رفت در میان
گوری که از برای او کنده بودند و آتش بر دورش افروخته بودند نشست پس حضرت امیرالمؤمنین
با اصحاب همگی گریان شدند و حضرت فرمود که برخیز ای جوان که ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را
بگریه درآوری و خدا توبه تورا قبول کرد برخیز و دیگر چنین کاری مکن   بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری را گفتند که اگر فلان
عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد آن زن چون این سخن را شنید گفت والله که بخانه
نروم تا او را از راه ببرم پس همان شب بقصد خانه آن عابد رفت و در را کوفت و گفت ای عابد
مرا پناه ده که در سرای تو شب بسر آورم عابد ابا نمود زن گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل
با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمیگشایی بمن میرسند و فضیحت میکنند عابد چون این
سخن شنید در را گشود پس زن بخانه درآمد جامهای خود را افکند و چون عابد حسن و جمال او را
مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید و در حال متنبه گردید و دست از او برداشت و دیگی در بار داشت
بر آتش و در زیر آن میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت چه کار میکنی گفت
دست خود را میسوزانم بجزای آن خطا که از من صادر شد پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را
خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود   بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را
وسوسه کرد و هرچند بر او زور میآورد یکی از انگشتان خود را در آتش میگذاشت

نالان چون

نالان و حیران از شهر بیرون میرفت و تا صبح در آن کار بود تا صبح شد پس آن زن گفت بیرون برو
رو که بد میهمانی بودی تو از برای ما   از حضرت رسول منقولست که زهد حضرت یحیی
در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار دید پیراهنها از مو پوشیده
اند و کلاهها از مو بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این حالت را
مشاهده نمود نزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم
بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادرش گفت صبر کن
تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت
ای فرزند چه چیز تورا باعث شده است که این اراده نمائی و هنوز طفل خورد سالی گفت
پدر مگر ندیده که از من خوردسالتر مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا بمادرش گفت آنچه میگوید
چنان کن پس مادرش کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس
و با عباد مشغول عبادت شد تا آنکه پیراهن مو بدنش را خورد پس روزی نظر کرد به بدن خود
دید بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از آنکه بدنت
کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر نظر بجهنم بکنی پیراهنی از آهن میپوشی
بعوض پلاس پس حضرت گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش
پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او
برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت خبر ندارم
زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب روشنی دیده من باشد
ای پدر تو مرا باین امر کردی یعنی در میان بهشت و دوزخ عقبه ایست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی
که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین است جهد و سعی کن در بندگی خدا که مرا
بامر دیگر امر فرموده اند پس مادرش گفت که ای فرزند رخصت میدهی که پاره نمد از برای تو

بسازم که بر هر طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب
نماید گفت تو خود مختار داری پس آن پاره نمد را برای او ساخت بر رویش گذاشت تا
پهلویش را فشرد از اشک چنان شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا
این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند
منست و این آفریده تست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری پس هرگاه زکریا میخواست
که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت
و دوزخ نمی برد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبای پیچیده
آمد و در میان مردم نشست حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد
از حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که آنرا سکران مینامند و در پای آن کوه وادی
هست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب خدا افروخته شده است و در آن وادی چاهی
هست صد ساله راه عمق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها
و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی اینرا شنید سر برداشت و فریاد برآورد که وا غفلتاه
چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست و بصحرا متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخاست
و بنزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب کن میترسم که او را نبینی مگر بعد از مرگ پس مادر
بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر
یحیی که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت تا بجوانی رسید از رعات
که آیا جوانی را باین هیئت و صفت دیدی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را
در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب بود و دیده اش فرو رفته بود و سر بآسمان بلند کرده بود میگفت
بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را بنزد تو بدانم
و مادرش بسوی او شتافت و سرش را گرفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را سوگند

[illegible]

داد که با او بخانه رود

داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت مادرش از او التماس نمود که ای فرزند التماس دارم
که پیراهن مو بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرمتر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید و مادرش
از عدسی پخت و آنحضرت تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس ندا رسید
که ای یحیی خانه ای بهتر از خانه من میخواهی و همسایه ای بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست
گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه ای بغیر سایه بیت المقدس
و بمادرش گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور و مادر پیراهن مو را باو داد و در راه او گریست
شود حضرت زکریا گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش گشوده اند و بعیش دنیا
منتفع نمیشود پس برخاست یحیی پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت
و با احبار و رهبانان عبادت میکردند تا شهید شد   ابن بابویه از عروة بن زبیر روایت
کرده است که گفت روزی در مسجد رسول ص با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم عمل و عبادات
اهل بدر و اهل بیعت رضوان ابو الدرداء گفت که ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه
صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادات زیاده بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب
چون این را شنیدند همگی رو از او گردانیدند پس شخصی از انصار گفت سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت
نکرد او گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هرچه دیده اید از دیگران بگوئید شبی در نخلستان
بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان
گردیده بود و با آواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از عقوبت من برداشتی
و در برابر آن نعمتها فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر
من در معصیت بسیار گذشت و گناهان من در نامه های عمل عظیم شد من غیر از آمرزش تو بکسی امید
ندارم و بغیر از خشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم و دانستم که حضرت امیر المؤمنین علی
پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذارد چون فارغ شد مشغول

دگریه و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه
بر من آسان میشود و چون عذاب سخت ترا بیاد میآورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامهای
عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی ملائکه که بگیرید او را
پس وای بر چنین کسی که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله او فریادش نمیتوانند رسید
و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس میفرمود که آه از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که جمیع
اعضا را فرا میگیرد آه آه از دریاهای افروخته از آتشهای جهنم پس بسیار گریستند تا آنکه
دیگر صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم با خود گفتم البته بر آن حضرت غالب شده از بسیاری بیداری
نزدیک رفتم که برای نماز صبح آن حضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت نمیکرد
و مانند چوب خشک جسد مبارکش بیحس افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون دویدم
بجانب خانه آن حضرت و خبر بآن حضرت فاطمه صلوات الله علیها رسانیدم فرمود که
که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای ابودردا این غشی است که در غالب اوقات
او را از ترس الهی رو میدهد پس آب آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند بهوش
باز آمدند و نظر بسوی من فرمودند و من میگریستم فرمود که از چه میگریی ای ابودردا گفتم از آنچه میبینم که تو
با خود میکنی فرمود که اگر ببینی که مرا بسوی حساب بخوانند در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود
داشته باشند و ملائکه غلاظ درشت مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا باز دارند و جمیع دوستان
در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بیشتر رحم خواهی کرد که در نزد خدا
ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابودردا گفت که والله که چنین عبادتی از هیچیک
از اصحاب پیغمبر ندیدم   در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای
نفس بدانکه نفس اماره انسان ضررش زیاده از شیاطین است چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت
یوسف ع فرمود که بدرستیکه نفس امرکننده است ببدی مگر آنکه را خدا رحم فرماید و در جای دیگر

میفرماید

میفرماید که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند
نفس خود را از خواهشهای او پس بدرستیکه بهشت جای او خواهد بود و در جای دیگر میفرماید که
در قیامت شیطان بکفار خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر از آنکه شما را دعوت نمودم دعوت مرا
اجابت کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه مجاهده با نفس و شیطان افضل است
از جهاد کفار یعنی با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن و یکی از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است
و مجاهده با نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس و آرزوهای آن که مخالف شرع باشد معارضه نماید
و باستعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و موعظه او را منقاد حق گرداند و تابع شرع
سازد و مانند اسب چموشی که آنرا بتعلیم رهوار کرده باشند و تحمل بارهای تکالیف الهی
آسان کند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقول است که حضرت رسول ص لشکری
بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند
و جهاد بزرگتر برایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است
فرمود که جهاد با نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسی است که جهاد کند با نفس خود که در میان دو
پهلوی او است از حضرت صادق ع منقول است که حذر نمائید از هواها و خواهشهای
خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان
از متابعت هواهای خویشان و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود
که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و رفعت مکان خود سوگند یاد میکنم
که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش من مگر آنکه امور او را
متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و بیش از آن نمیدهم
باو مگر آنچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خود سوگند یاد میکنم
که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حافظ و موکل میگردانم که آسمانها

و زینهار اهتمام مکن در روزی او میکنم و تجارت هر باهر را بسوی او و بسند معتبر از حضرت صادق ع
فرمود که نفس را با خواهشهای خود مگذارید بدرستی که خواهش نفس در هلاکی اوست و نفس را
با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و
درمان نفس است یا اباذر اول شیء یرفع من هذه الامة الامانة والخشوع حتی لا یکاد
یری خاشعا ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا آنکه از
هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی نمیتوان دید بدانکه چنانچه دست از عقب و از بدن در اموال
و خرجهای مردم است و خیانت در برابر آنست و امانت از صفات کمال است و خیانت
موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی
هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت بنیکوکار
و بدکردار و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که
چیزیست که عادت باین کرده اند و اگر ترک کنند وحشت بهم میرسانند ولیکن نظر کنید براست
گویی و ادا کردن امانت مردم بایشان و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که برشما باد که ادا
کردن امانت مردم بدرستیکه اگر کشنده پدرم مرا امین گرداند بر شمشیری که پدرم را بان کشته
باشد و آن شمشیر را بمن بسپارد البته باو رد مینمایم و حضرت صادق ع فرمود که هر که را امین کند
برامانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت
نماید بادای امانت بدرستیکه امانتی که بکسی میسپارند ابلیس صد شیطان را بر او میگمارد
از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را
نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مؤمنی را حبس نماید تا آنکه نهرها از عرق او جاری
شود و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس [illegible]
کرده است پس روز او را منزلش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول ص منقولست

[illegible]

[illegible]

که هر که ظلم

که هر که ظلم کند بر مزدوری در مزدش رانده باشد خدا ثواب عملهای او را حبط نماید و بوی بهشت
بر او حرام گرداند تا آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و کسی که از همسایه اش شبری از زمین را
خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق گردن او کند در روز
قیامت با آن حال بصحرای قیامت در آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او را
دریابد بغیر ملت من مرده است و خدا را که ملاقات میکند از او خشمناک میشود و فرمود که هر که مالی را
بخرد و بداند که آن مال خیانت است گناه او مثل گناه کسی است که آن خیانت را کرده است
و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و تواند بدهد هر روز بر او گناه عشاری
نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق ع منقولست که هر که چیزی از مال برادر مؤمن را بظلم متصرف
شود و باو پس ندهد پاره از آتش برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که حق مؤمنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی
از روی رحمت خود از او رو گردانیده باشد و او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیر توفیق
ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش ندهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که ظلمی بر کسی
کند البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم
نباشد چون توبه کند خدا او را میامرزد و در حدیث فرمود که ظلم بر سه قسمت ظلمی که خدا میامرزد
و ظلمی که خدا نمیامرزد و ظلمی که از آن نمیگذرد اما ظلمی که نمیامرزد شرک بخدا و اقرار ندادن است اما
ظلمی که میامرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذرد از آن
آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا اباذر والذی نفس محمد بیده لو ان
الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة
من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله وما من شیء
ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها ولا ینظر الیها حتی

تقوم اساعة وما من شیٔ احب الی الله عز وجل من ایمان به وترک ما امران
تترک یا اباذر ان الله حتی تقوم اساعة وما احب الی الله تعالی من الدنیا خلقها
ثم اعرض عنها عز وجل من ایمان به وترک ما امران تترک یا اباذر ان الله تبارک
وتعالی اوحی الی عیسی ع یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها واحب الاخرة
فانما هی دار المعاد یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزاین الدنیا علی بغلة شهباء
یا محمد هذه خزائن الدنیا ولا ینقصک من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة
لی فیها اذا شبعت شکرت ربی واذا جعت سئلته یا اباذر ما زهد عبد فی الدنیا
الا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب الدنیا داءها
ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام یا اباذر اذا رایت اخاک قد زهد
فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد
فی الناس قال من لم ینس المقابر والبلی وترک فضل زینة الدنیا وآثر ما یبقی علی
ما یفنی ولم یعد غدا من ایامه وعد نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق آن خداوندی
که جان محمد صلعم بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با بر پشه یا بال مگسی
کافر را در دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر ملعون است دنیا و آنچه در دنیاست ملعون است
مگر چیزی که مطلب از آن اراده رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا
حق تعالی دنیا را خلق کرده است و از آن اعراض نموده و نظر نکرده و نخواهد کرد تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا
پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک آنها
ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود ببرادرم عیسی که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستیکه من او را
نمیدارم و دوست دارم آخرت را که بازگشت همه بآنجاست ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد و خزانهای
دنیا را برای من آورد و بر استر شهبائی سوار بود پس گفت ای محمد اینها خزانهای دنیاست که هیچ

طلب [illegible]

ای حبیب من

ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزانها نیست هرگاه که سیر شوم پروردگار را شکر میکنم
و چون گرسنه شوم از و سوال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را عالم در دین
فقیه عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف میکند و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود
بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده زهد و ترک دنیا اختیار نمیکند مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها
در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و دانا میگرداند او را
بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت
پاکیزه است داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مومن خود را بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت
بان ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند گفتم یا رسول الله
کیست که زهد او در دنیا بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن را در قبر
و ترک کنند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای
فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فقره باید ابرار
نمائیم   در مذمت دنیا بدانکه هر چند بدیها و عیبها دنیا از آن ظاهر تر است که بر احدی
مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان او را مزین ساخته است و غفلت عقل مردم را
از ملاحظه قبایح آن منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و حکمتها که از مقربان درگاه ذو الجلال
وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود و از حضرت صادق ع منقول است که تمامی خیر
در خانه جمع کرده شده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است فرمود که حرامست بر دلهای شما
که شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که هیچ خلقی مثل
دیا و رد و دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک
زینتهای دنیاست بدرستیکه زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای ایشان قسمت فرموده است و حرص ایشان
در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهره

در مذمت شیطان

آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق ع فرمود که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه
بیرون آمدند ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت
آورد و گفت ای محمد این کلیدهای گنجهای دنیاست پروردگارت میفرماید که بگشا خزانههای دنیا را
و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود و حضرت فرمود که دنیا خانه کسیست که در آخرت خانه نداشته باشد
و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده
که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن دادند
دیگر فرمود که حضرت رسول ص گذشتند در راه بر بزغاله مرده که در خاکروبه افتاده
بود پس باصحاب خود فرمود که این بزغاله چند میارزد گفتند اگر زنده میبود یکدرهم نمیارزید
حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا
ازین بزغاله نزد صاحبش حضرت صادق ع فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد او را از دنیا
بی رغبت میگرداند و در دین فقیه میگرداند و عیبهای دنیا را باو مینماید و کسی را که خدا
این کرامتها را بفرماید خیر دنیا و آخرت را باو داده است و فرمود که هیچ طلب حق از راهی
بهتر از ترک دنیا و این ضد آن چیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس وای
که کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این چند روز اندک از سر دنیا بگذرد و بدرستیکه حرامست بر
ایمان را نمی یابند شما و حرامست لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه بنده دل خود را
از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی را می یابد و او نزد
اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود که دلی که از محبت
دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر آن دل تنگ میشود تا میل باسمان میکند و بجانب محبت
پروردگار میکند و حضرت رسول ص فرمود که طلب دنیا با آخرت ضرر میرساند و طلب آخرت بدنیا
ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانید که آن سزاوارتر است بضرر رسانیدن تا آخرت و بعینه

منقولست

منقولست که جابر جعفی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که
محزونم و دل من مشغول است جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چه چیز است
فرمود که ای جابر چه چیز است کسی که خالص و صاف دین خدا در دل او درآید مشغول میگرداند دل
او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا چه چیز خواهد بود آیا غیر از طعامی که بخوری یا جامه که
بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستی که مومنان مطمئن نمیشوند بدنیا
و دل نمی بندند بماندن در دنیا و در هیچ وقت از مرگ ایمن نمیشوند ای جابر آخرت خانه
دائمی است و دنیا خانه فنا و نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلتند و مومنان پیش از این
دانایان و اهل تفکر و عبرتند و لهذا ایشانرا از یاد خدا کر نمیگرداند در چیزهائی که میشنوند و کور
نمیگرداند دلهای ایشانرا از یاد خدا چیزهائی که از زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه باین علم فائز شده
بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مؤنتشان [illegible]
از اهل دنیا آسانتر است و اعانت و یاری ایشان بیشترست اگر تو در یاد خدائی ترا بر آن
یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند و بیادت میآورند گویندگان امر
خدا را [illegible] کنندگان باند بسبب محبت خدا قطع از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب اطاعت
و نبیند که [illegible] و بدلهای خود نظر کرده او و دوستی او اند و میدانند که چیزی که سزاوار است
داشتن و دل باو بستن خداوند عظیم الشان است پس دنیا را بمنزله آن دان که فرود آئی و بار کنی تا
که در خواب ببینی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو نباشد این مثل را از برای تو بیان کردم
که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت سایه در حقیقت است [illegible] پس حفظ کن و بجا بیار
حفظ کن آنچه را خدا فرموده است رعایت آنها از علم و دین و حکمت [illegible]
نزد او داری از روزی که طلب توفیق [illegible] از تو میطلبید و منقولست که
طلب کننده علم [illegible] فرزندان و مال از حال خود مشغول [illegible] بدرستیکه روزی که از ایشان

میمانی مانند مهمانی خواهی بود که یک شب در خانه بماند و رو بمنزل دیگر رود و دنیا و خزینه منزلی که
منزلی که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمائی و از حضرت صادق منقولست که حق تعالی بحضرت
موسی وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و حب اموال دنیا
مانند میل کسی که دنیا را پدر و مادر خود گرفته‌اند ای موسی اگر ترا بخود بگذارم با کسی که اصلاح
نفس خود بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات
برای خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و دیده خود را میفکن بسوی هر که فریفته
دنیا خورده است و او را بخود گذاشته‌ام و بدان بدرستیکه هر فتنه ابتدای آن محبت دنیاست
و اراده مکن حال کسی که مال بسیار دارد که با بسیاری مال بسیاری گناه می‌باشد بسبب حقوق
لازمی که خدا بر او در مال واجب دارد و مکن حال کسی را که مردم از او خشنود میکنند بدرستیکه اطاعت
کردن مردم او را و متابعت و تعظیم بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعان او است و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا
و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیتها و حلال است امید از غیر آن نمیتوان داشت
و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او بدرستیکه کسی که از منهیات خدا پرهیز کند عزیز و قوی
و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود پس بدنش با اهل دنیا است و دل و عقلش
مشغول معاینه آخرتست فرو میشاند بنور دلش محبتی را که از چشمهایش میدید از زینت دنیا پس حرام
دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند از حلال خالص نمی‌خورد مگر
میباید مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت کند و از جامه نمی‌گیرد مگر
که عورت خود را بآن بپوشاند از هر قسم که بیابد اگرچه کهنه و درشت باشد و برای ضروریات که دارد
نیز غنا و ندارد بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت
میکند که دندانهای او ظاهر گردیده است و دیدهای او در سرش فرو رفته است

پس

پس خدا بعوض آنچه از قوت خود در عبادت صرف کرده است قوتی از جانب
خود ببدن او کرامت فرموده و عقل او را نشاط داده و محکم گردانیده است و آنچه در
آخرت برای او مقرر فرموده زیاده از آنهاست که در دنیا باو عوض داده است
پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و لال میکند و او را
ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تأخیر مکن در عمل را بفردا پس فردا
مردمی که هلاک شدند الا آنکه پیش از تو بودند پس برچه بهانه ایشان را برداشته
و بر قبرهای تاریک و تنگ نقشها نمودند و فرزندان و اهالی ایشان را ترک
نمودند و مال خود را پیش فرستادند پس بخدا از خلق منقطع شو و با دل ترک دنیا کن و بر او دل
مبند و با عزمی درست که در آن سستی و تشویش نباشد خدا ما را و ترا اعانت
نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خشنودی او است
و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که عیسی بن مریم علیه السلام بحواریون
گفت که ای بنی اسرائیل اندوه مخورید بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل
دنیا اندوه نمیخورند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که چه گویم در وصف خانه که اولش مشقت و عنا است و آخرش نیستی
و فناست در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هر که غنی میشود در آن
مفتونست و هر که محتاج میشود محزون است و هر که از برای آن سعی میکند بدستش نمی‌آید
و هر که ترکش می‌کند زود بیاد او می‌آید و هر که خواهد از احوال آن عبرت گیرد دنیا او را
از عیوب خود بینا میگرداند و هر که برغبت بسوی آن نظر نماید کورش میکند و در خطبه
دیگر فرمود که نظر کنید بسوی دنیا بدیده و از آن اعراض نمائید بخدا سوگند که بزودی اهل
زمانه ساکنان خود را از منزل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکنند و آنانکه متنعمهای